

زندگی و مبارزه زنان برای آزادی در عهد قاجار



فریدون فرهی

کارشناس ارشد تاریخ ایران

چاپ دوم



نام اثر: زندگی و مبارزه زنان برای آزادی در عهد قاجار

نویسنده: فریدون فرهی، کارشناس ارشد تاریخ ایران

صفحه آرایی و طراحی جلد: م. پوریان

چاپ اول: مارچ ۱۴۰۳/۲۰۲۴، تورنتو، کانادا

چاپ دوم: می ۱۴۰۴/۲۰۲۵، تورنتو، کانادا

ناشر: سرای بامداد

چاپ: سیب آوا

شابک: ۹۷۸۱۷۳۸۳۶۱۷۰۰

زندگی و مبارزه زنان برای آزادی در عهد قاجار

فریدون فرهی
کارشناس ارشد تاریخ ایران

فهرست مطالب

۶	پیشگفتار چاپ دوم
۸	مقدمه
۱۱	نگاهی کوتاه بر آنچه بودیم و آن که شدیم
۱۷	بی پناهی و بی هویتی زنان در عهد قاجار
۴۰	خواستگاری، نامزدی و ازدواج
۵۶	زندگی در اندرونی و لباس و حجاب
۷۶	فروستگی و بی ارجی زنان در جامعه
۸۷	پزشکی و وضع بهداشتی و درمانی زنان
۱۰۰	شورش های نان در دوره قاجار
۱۲۶	مبارزات و اقدامات فرهنگی، سیاسی از عهد ناصری تا پایان قاجار
۱۴۹	روزنامه ها، مجله ها و تشکل های زنان
۱۵۵	مجله دانش
۱۵۶	روزنامه شکوفه
۱۵۸	مجله ملانصرالدین
۱۵۸	روزنامه زبان زنان
۱۶۰	نامه بانوان
۱۶۲	مجله عالم نسوان
۱۶۳	مجله جهان زنان
۱۶۵	مجله جمعیت نسوان وطن خواه ایران
۱۶۸	اتحادیه غیبی نسوان
۱۷۰	انجمن آزادی زنان
۱۷۱	کمیته زنان
۱۷۲	انجمن مخدرات وطن

فهرست مطالب

۱۷۴	شرکت خیریه و انجمن خواتین ایران
۱۷۴	انجمن نسوان
۱۷۴	انجمن شکوفه
۱۷۴	هیأت نسوان اصفهان
۱۷۵	گروه پیک سعادت نسوان
۱۷۵	انجمن همت خواتین
۱۷۷	شرکت خواتین اصفهان
۱۷۷	شرکت آزمایش بانوان
۱۷۷	جمعیت نسوان وطن خواه ایران
۱۸۱	مشکلات احداث مدارس دخترانه در عهد قاجار
۱۹۹	منزلت و موقعیت خانوادگی و اجتماعی زنان در عهد باستان
۲۱۳	منابع و مأخذ

پیشگفتار چاپ دوم

اینک که به لطف اقبال هموطنان گرانقدر چاپ دوم این دفتر به اهتمام انتشارات سرای بامداد به انجام می‌رسد، بر خود وظیفه می‌دانم که از یکایک شما سپاسگزاری کنم. متذکر می‌شوم که انگیزه اینجانب در نوشتن این کتاب، جنبش بزرگ مهسا و تلاش زنان و مردان میهن برای رهایی و آزادی بود. با خود اندیشیدم زنان ایران، دهه هاست در این راه کوشیده‌اند و به ویژه از عصر مشروطیت به بعد حرکات آنان نمود بارزی داشته است. بجاست که اقدامات پایه‌گذاران رهایی زنان از قیودات اسلامی را یادآور شوم تا جوانان امروز بدانند که کنش آنان چه ریشه‌های سترگی در تاریخ معاصر ایران داشته و زنان و مردان آزاده‌ای در این راه فداکاری‌ها کرده‌اند.

در نگرش اسلامی بر اساس متون فقهی هیچگونه نقشی برای زنان در عرصه‌ی اجتماع قایل نیستند. آنان حضور زنان را به محدوده خانواده، شوهرداری، بچه‌داری و کار در خانه فروکاهیده‌اند و اگر در دنیای امروز مجبور به عقب‌نشینی از برخی مواضع اعتقادی خود شده‌اند از ناگزیری بوده است. فقها از آن رو نمی‌توانند تمام ایده‌های دلخواه خود را بر زنان آزادخواه و روشن‌اندیش میهن تحمیل کنند که آنان در دهه‌های دگرگون‌کننده پادشاهی سکولار پهلوی به دستاوردهای سترگی در زمینه‌ی آزادی‌های فردی، اجتماعی و حقوقی دست یافتند که در خاورمیانه بی‌نظیر بود و بازگرداندن دوباره آن‌ها به چادر و چاقچور به سبک دوره قاجار غیرممکن است. به ویژه که اکنون تعداد زنان تحصیلکرده بیش از مردان بوده و عصرجدید و امکانات نوین فضای مجازی وضعیتی پدید آورده که ملایان حاکم دیگر نمی‌توانند تمام خواسته‌های خود را عملی کنند.

عهد قاجار و زندگی اسارت‌بار اسلامی زنان در آن روزگار، ادامه ظلم و ستم و تحقیر و تبعیض غیر انسانی بود که پس از تازش تازیان بر ایران ساسانی بر زنان میهن تحمیل شده بود. در این نگرش مذهبی تفاوت قایل شدن بین زن و مرد را امری طبیعی دانسته و سلطه‌ی بی‌چون و چرای مرد بر زن را با توجه به آیات و روایات و احادیث اسلامی روا می‌دانند. این ساختار انعطاف‌ناپذیر اسلامی بر اساس جنسیت با سروری تمام و کمال مردان و بی‌حقوقی

کامل و برده وار زنان با یکدندگی و تعصب در زمانی بس طولانی پایدار مانده بود. با فرا رسیدن عصر مشروطیت و اقدامات روشنفکران آزادی خواه بر علیه استبداد سیاسی مذهبی قاجارها که سرانجام به همت مردم ایران به بار نشست، انقلاب سترگ مشروطه پیروز و سرفصل تازه ای نیز در مبارزات زنان قهرمان و آزاده ایرانی برای رسیدن به آرمان های آزادی و برابری جنسیتی و اجتماعی گشوده شد. چنین بود که تبعیض های اجتماعی اقتصادی، و سیاسی بر زنان را مردود دانسته و خواهان کنار گذاشتن ضوابط و قواعد کهنه ی نابرابری جنسیتی شده و بر حق خود برای حضور در صحنه اجتماع و حق تحصیل و کار اصرار ورزیدند.

این کتاب، کوششی برای نشان دادن اقدامات آن آزادیخواهان گرانقدر است که برای رسیدن به حقوق انسانی خود از پای ننشستند.

فریدون فرهی

اول آوریل ۲۰۲۵ / ۱۲ فروردین ۱۴۰۴

مقدمه

در گذر قرن ها با قوانین و سنت های مذهبی حاکم بر جامعه اسلامی، زنان از ابتدایی ترین حقوق انسانی محروم و در گوشه اندرونی ها محبوس شده بودند. فقها با قید و بندها و بایدها و نبایدهای پرشمار دینی نه تنها امکان هرگونه پیشرفت اجتماعی را از آنان گرفته بودند بلکه بر نحوه پوشش و رفتار و سکنا و حتی رفت و آمدشان در کوچه و خیابان و تمام اموری که به زندگی شخصی و عمومی شان مربوط می شود تعیین تکلیف می کردند. به گونه ای که قشریون مذهبی با زنان به صورت انسان درجه دوم و در مواردی می توان گفت پایین تر از انسان برخورد می نمودند. به عنوان مثال در طبیعت حیوانات ماده تا به سن رشد کامل نرسند به جنس نر اجازه جفتگیری نمی دهند اما با قواعد اسلامی دخترکان هشت، نه ساله وادار به ازدواج می شدند. امروزه نیز با حکومت فقها آنان چنین می اندیشند و فتوا می دهند و با تصویب قوانین عقب مانده به دیدگاه خود وجهه قانونی می دهند. قواعد و ضوابط افراطی روحانیون در جامعه عهد قاجار که همواره نشانه اصلی آن به سوی زنان بود به طور کامل به اجرا در می آمد و این همه ناشی از اقتدار بی چون و چرای آنان در صحنه اجتماع بود.

در واقع قاجارها محبوبیتی در میان مردم نداشته و هیچ گاه از سوی ایرانیان پذیرفته نشده بودند. اما این هوشیاری را داشتند که به نقطه ضعف خود پی برده و برای حفظ خود با اسلام مآبی و پشتیبانی از روحانیون شیعه، مردم را ساکت نگه دارند. قشر روحانی شیعه نیز با فرصت طلبی از این موقعیت سود برده و نه تنها رقبای مذهبی از فرقه های دیگر شیعه را با ارباب و کشتار در معرض نابودی قرار داد بلکه جایگاه و پایگاه خود را در دستگاه سلطنت قاجارها و در میان مردم تحکیم بخشید. به روشنی، رفتار روحانیون با زنان در عهد قاجار نشانگر مکنونات فکری و عقیدتی آنان در مورد زنان در جامعه اسلامی است. از این رو، مطالعه سیه روزی زنان مظلوم ایران در چارچوب قواعد اسلامی در این دوره ما را با غایت فکری و نگرش این قشر نسبت به زنان در حال حاضر نیز آشنا می نماید.

اکنون که از بد حادثه این قشر واپسگرا و ایران بر بادده کشورمان را در چنگ خود دارد این مورد کمک می کند تا بهتر بتوانیم مکنونات قلبی شان را درک کرده و کمتر دچار لفاظی ها و فریبکاری های قشریون مذهبی شویم. البته جامعه ایران دوره حکومت

سکولار، ملی گرا و تجددخواه شاهان پهلوی را گذرانده و علاوه بر آن در عصر تکنولوژی و فن آوری های جدید و اینترنت بیش از پیش از جوامع آزاد و پیشرفته آگاهی بدست می آورد و همه این ها به منزله امکاناتی است که مردم در رویارویی با واپسگرایان مذهبی می توانند از آن برای رسیدن به آزادی استفاده کنند.

چنین است که جنبش زنان ایران از عمق و معنای ریشه داری برخوردار بوده و به دوره قاجار محدود نمی شود. از آن جا که دیدگاه های فقهی تغییرناپذیر اسلامی همواره زنان را در قید و بند می خواهد، تا زمانی که این قشر و پیروان فکری اش قدرت سیاسی را در دست داشته باشند زنان و مردم ایران روی آسایش نخواهند دید. حتی در دوره پهلوی که حکومت وطن دوستان تجددخواه بود و زنان به بسیاری از حقوق خود برای اولین بار در تاریخ ایران بعد از اسلام دست یافته بودند، اگر همراهی حکومت با زنان نبود امکان برخورداری آنان از آزادی های اجتماعی به آن صورت در جامعه فراهم نمی شد. زیرا با جان سختی افکار مذهبی و سنت های دینی که همواره توسط روحانیون و قشریون مذهبی و همچنین به اصطلاح روشنفکران مذهبی همانند بازرگان، آل احمد، شریعتی و دیگران بازپروری می شد، به کنار نهادن این قواعد فقط تا حدودی از سوی بخشی از جامعه پذیرفته شده بود. از این رو، تلاش زنان برای برابری فردی و اجتماعی در آن دهه ها نیز با حمایت شاهان ترقی خواه و ایراندوست پهلوی و دولت هایشان ادامه یافت.

هر چند به کار بردن واژه روشنفکر به بازرگان ها و شریعتی ها و سردمداران گروه های بی خرد و مدعی اسلامی که نقش بسزایی در به بیراهه کشاندن بخشی از جامعه سنتی مذهبی داشته اند بی معناست. اکنون ضروری است که با نقد نوشتارها و روشنگری نسبت به اقدامات خائنانه و ضد ملی آنان که موجب خسارت های جبران ناپذیر جانی، مالی، محیط زیستی و غیره شده، ماهیت آن ها را برای نسل جوان ایرانی از زوایای مختلف بررسی و افشا نمود. این مورد یکی از وظایف مورخین و جامعه شناسان و سایر متخصصین و اندیشمندان ایران دوست در حال حاضر می باشد.

به هر روی، با قدرت یافتن کامل روحانیون پس از رویداد شوم پنجاه و هفت به یکباره ورق برگشت و زنان از بسیاری حقوق فردی و اجتماعی خود که در دوره پهلوی به دست آورده بودند نیز محروم شدند. این بار حکومتگران متعصب اسلامی بدون هیچ آزر می تا کنون به سرکوب خونین آن ها پرداخته اند. ولی زنان فرهیخته امروز ایران،

شباهتی به زنان اندرونی های قاجاری ندارند و در مقابل حکومت واپسگرا و جبار اسلامی با عزمی راسخ و محکم ایستاده و در نقش پیشروان نهضت آزادی خواهانه ایرانیان نمودار شده و جهانی را به شگفتی واداشته اند. این نوشتار برآن است که با ترسیم گوشه هایی از آنچه بر زنان ایران در عهد قاجار رفته و مبارزه آنان برای برخورداری از حقوق برابر اجتماعی در تمام عرصه های زندگی پرتو افکنده و در مسیر جنبش آزادی خواهانه زنان و مردان ایرانی تأثیری هر چند اندک بجای گذارد.

نگاهی کوتاه بر آنچه بودیم و آنکه شدیم

در ادامه سنت و قاعده زن ستیزی و به هیچ انگاری زنان در تمام ادوار اسلامی، در عصر قاجار نیز همانند سده های گذشته، زن، انسانی فرودست و کالای جنسی به شمار می رفت.

پس از دوره صفوی، تغییر و تحولی عظیم در نظام قدرت سیاسی و فرهنگ مذهبی - اسلامی جامعه ایران رخمون شده بود و سلاطین و فقهای سنی مذهب جای خود را به ناچار به جناح رقیب شیعه واگذار کرده بودند.

قبل از این دوره، اعراب نومسلمان در یک بزنگاه تاریخی موفق شده بودند با غارت و کشتار و نسل کشی پس از فتوحات اولیه و برانداختن دولت ساسانی طی دو سده خونین با همان روش قبلی به تدریج سلطه خویش را استحکام بخشیده و نموده های فرهنگی ایرانیان را از بین ببرند و در ادامه به تدریج ساختار نظام فکری ایرانیان را تغییر دهند. قبل از دوره اسلامی، ایرانیان پرورش یافتگان جهان بینی آشو زرتشت بودند که از اواخر دوره کیانیان نمودار شده بود و از عهد کوروش کبیر تا پایان دوره شکوهمند ساسانی بر تارک تاریخ و فرهنگ جهان باستان می درخشیدند.

چه فرآیندی موجب شده بود که ایرانیان عهد باستان این افتخار را بدست آورند که اولین دولت - مملت تاریخ بشر را در عهد هخامنشی ایجاد و در قامت ابرقدرتی طراز اول در ابعاد جهانی قله های پیشرفت، فرهنگ و تمدن عهد باستان را فتح و زن و مرد در کنار هم در این پیشرفت ها و موفقیت ها سهیم باشند. مبنای فکری و اندیشه آنان چه بود ؟

بنیان های فکری نگرش زرتشتی که موتور پیشرفت ایران عهد باستان به شمار می رفت بر چندین ستون استوار شده بود.

نخست - پذیرش هویت و شخصیت فردی: باور به هویت و شخصیت فردی انسان ها و این که هر زن و مردی دارای هویت و شخصیت فردی مستقل است و بر مبنای اندیشه و عمل خود در اجتماع، هر یک مسئول عملکرد خوب و بدشان می باشند.

دوم - خرد گرایی : هر انسانی چه زن و چه مرد در انتخاب راه و روش زندگی شخصی و اجتماعی خود باید با خردورزی اقدام نموده و با عقل و منطق راه درست را برگزیند و رفتاری خردمندانه داشته باشد.

سوم - **عدالت خواهی** : همه مردم لازم است رفتار و کردار عادلانه را نکو دانسته و به آن عمل کنند و عدالت خواهی را به عنوان یکی از اهداف مهم زندگی خود در نظر بگیرند تا به خواست عمومی تبدیل شود و روابط فردی و اجتماعی بر مبنای عدل و داد برقرار گردد. در این میان چنان که فردی در هر سطح از قدرت اجتماعی از محدوده عدل و روش عادلانه دوری گزید مورد بازخواست قرار گیرد.

چهارم - **راستی و درستی** : هر انسان در زندگی شخصی و اجتماعی خود باید از راستی و درستی پیروی نموده و راستگو و درست کردار باشد و از دروغ و ریا و دغلبازی که نکوهیده و اهریمنی است دوری کند. ضرورت دارد هر فردی راستگویی و نکوکرداری را همچون گوهر گران بهای اخلاقی در جسم و جان خود بپروراند.

پنجم - **عمل به عهد و پیمان** : وظیفه هر انسانی عمل به عهد و پیمان خود می باشد. همچنان که عمل به آن از وظایف حاکمان در هر سطحی از قدرت نسبت به مردم است. به این ترتیب اجرای عهد و پیمان از واجبات زندگی هر فرد نسبت به دیگران و نسبت به اهورامزدا به شمار می رود. اهمیت عمل به عهد و پیمان به دفعات مورد تأکید قرار گرفته و در اوستا آمده است و به طور کلی این مفهوم استنباط می شود که پیروان راستی و آشه مجری عهد و پیمان می باشند و رهروان دروغ (دروغ و ریا) پیمان شکن و در کنار اهریمن اند. به این ترتیب اجرای عهد و پیمان نیروی اهریمنی را مهار کرده و انسان را به سوی راست کرداری رهنمون و موجب عدالت و اعتدال شده و خوشبختی و آرامش را نصیب انسان ها می کند.

ششم - **منش و کنش نیک** : هر انسانی باید با رفتار و منش و کنش نیک به کار و کوشش بپردازد و خدمتگزاری در راه خیر عمومی را یک ارزش مهم و نیکو بشمرد. نه این که فقط برای منافع شخصی خود اقدام کند. به این ترتیب همه با کمک یکدیگر جامعه را در مسیر سازندگی و پیشرفت قرار داده و شرایط بسامانی برای همه مردم ایجاد می شود.

برای زرتشت و نگرش او، بالاترین ارزش زندگی در آن است که انسان با راست کرداری و نکوپنداری و خردورزی همه توانایی خویش را برای تولید و سازندگی هر چه بیشتر در جامعه به کار برد. به این ترتیب هم زندگی شخصی خود و اطرافیانش را ارتقاء می بخشد و هم در پیشرفت جامعه مؤثر واقع می شود. او معتقد بود با بهبود وضع زندگی خانوارها و پیشرفت اجتماعی، انسان ها از بسیاری اعمال ناشایست و اهریمنی دوری

خواهند کرد.

زرتشت بر آن بود که همه چیز جهان هستی بر مبنای واقعیت‌ها نهاده شده و باید با کار و شایستگی واقعیت‌ها را زیر فرمان درآورد. از جمله وقتی حکمرانی می‌بیند که مردم از شدت گرسنگی و برای بدست آوردن لقمه نانی دروغ می‌گویند و تزویر می‌کنند، بزرگ‌ترین وظیفه او بالابردن تولید و ایجاد رفاه در بین مردم است تا کارها سامان گیرد.

نوآوری شگرفی که زرتشت در دین خود بر آن تأکید کرد این بود که، ارزش پاداش یزدانی را برای کار نیک بسیار پایین‌تر از ارزش خود آن کار نهاد. این مورد یک انقلاب فکری و فرهنگی بی‌نظیر بود که می‌بینیم چند هزار سال بعد و پس از رنسانس در اروپا شعار اصلی نوگرایانی از قبیل لوتر و کالوین می‌شود که حرکت در آن مسیر، غرب پیشرفته کنونی را می‌سازد.

زرتشت به نکویی می‌گوید: اول از همه راستی از برای خود راستی و نیکی از برای خود نیکی و آبادانی از برای خود آبادانی و... مهم است. منظورش این بود که ای پیروان، کارهای نیکی که شما انجام می‌دهید برای خود نهاد آن کار که بسی ارجمند است باید انجام شود نه برای اجر اخروی.

حال قیاس شود با گفتمان اسلامی و بسیاری از دیگر ادیان و مذاهب که منافع شخصی و فرقه‌ای خودشان به نظرشان ارزشمندترین است و اعتنایی به دیگر افراد و نگرش‌ها ندارند.

حتی تا آنجا در همه ادوار تاریخ پیش رفته‌اند که همواره گفته‌اند او کافر است چون اعتقاد دینی مرا ندارد پس حق دارم وی را بکشم و اموالش را غارت و زن و بچه‌اش را به عنوان کنیز و غلام برای خود ببرم و ملکش را تصرف کنم. به این ترتیب چه خانواده‌ها و خیل عظیم انسان‌ها و تمدن‌ها به نابودی کشانده شده‌اند. زیرا هر یک از آن‌ها بر این باور است که همه این کارها درست است و من آن را به خواست خدا می‌انجام می‌دهم.

به همین ترتیب بسیاری کارهای ناروای دیگر را مرتکب می‌شود که توضیحی منطقی برای این اقدامات ناشایست ندارد. اگر او را مورد پرسش قراردهی که چرا چنین می‌کنی می‌گوید خدا گفته. یا وقتی می‌پرسی چرا حقوق فردی و اجتماعی زنان را پایمال می‌کنی و به اجبار آنان را وادار می‌کنی که در حجاب اسلامی فرو بروند یا ارزش زن

را نصف مرد می دانی و... بدون منطق و دلیل پاسخ می دهد، خدا گفته و من به دستور او عمل می کنم تا به بهشت بروم. جایی که مالاها برایش در منبرها و نوشته هایشان به تفصیل نوشته اند که چه استراحتگاه مفرحی است و اعمال جنسی بسیاری با زنان برقرار است تا ازل. آن ها می گویند بهشت چهار رودخانه دارد که به ترتیب در آن ها آب گوارا، شیر، شراب طهور و غسل جاری است و... ولی در فرهنگ ایران باستان از آنجا که مردم در مسیر راستی و درستکاری و کوشایی و سازندگی گام برمی داشتند یار و همکار اهورامزدا به شمار می آمدند. زیرا یزدان، نگهبان نیکی ها بود و او بر آن نبود انسان ها را دچار عذاب الهی کند. چنین بود که زن و مرد می کوشیدند به خدای نیکی ها و دوستدار مردمان نیک پیوندند. آنان ترسی از خدا نداشتند و او را یار و مددکار خود می انگاشتند. به عنوان مثال وقتی در دوره ساسانی مسیحیت در ایران پدیدار شد و پیروانی پیدا نمود ایرانیان مشاهده کردند اینان از خدای خود دچار ترس و هراس اند این بود که نام این جماعت را ترسایان نهادند که هنوز هم در ادب فارسی در مورد مسیحیان به کار می رود.

با این ساختار فکری و فرهنگی بود که ایرانیان آریایی به جهان هستی و جهان دیگر می نگریستند که بازده سترگ کارشان را تاریخ نمایان کرده است. از سویی دیگر، اعراب بدوی بیابانگرد که در یک فرصت و بزنگاه تاریخی بر شاهنشاهی متمدن و پیشرفته ساسانی پیروز شدند. کشوری که بیست و هفت سال پیایی درگیر جنگ های بزرگ و سهمگین با دومین ابر قدرت جهانی آن زمان، امپراطوری رُم شرقی بود و توان نظامی و اقتصادی اش به شدت تحلیل رفته بود. آنان با هیچ یک از مبانی فکری، فرهنگی و تمدنی ایرانیان سازگاری نداشتند. این قبایل نیمه گرسنه که از صحراهای شنزار عربستان بر کشوری آباد و ثروتمند دست یافته بودند در جهان نگری شان، غارت و کشتار مردان غیرمسلمان و به اسارت بردن زنان جوان، دختران و پسران آن ها امری پسندیده بود. بزرگان شان مشتی جبار خونریز بودند و این ماشین کشتار و غارت با فرماندهی آنان همه مظاهر تمدن ایرانزمین را با خاک یکسان و ایرانیان را به اجبار و در گذر بیش از دو قرن وادار به تغییر آیین کردند. این نسل کشی های مستمر با وجود بیش از دو صده مقاومت ایرانیان سرانجام به شکست انجامید. به گونه ای که نسل های بعدی با تربیت اسلامی، جهان بینی و دیدگاه فکری دگرگون شده ای پیدا کردند که دیگر شباهتی به مردمان چند قرن پیش نداشتند. در واقع مدار فکری اینان

در سویی دیگر به جریان افتاده و ارزش های این جهانی و آن جهانی شان دگرگون شده بود.

فردوسی بزرگ این تغییر روش و منش را با تلخکامی چنین توصیف کرده است:

چو با تخت منبر برابر کنند	همه نام بوبکر و عمر کنند
تبه گردد این رنج های دراز	نشیمی دراز است پیش فراز
به رنجد یکی دیگری بر خورد	به داد و به بخشش همی ننگرد
ز پیمان بگردند وز راستی	گرامی شود کژی و کاستی
رباید همی این از آن آن ازین	ز نفرین ندانند باز آفرین
به گیتی کسی را نماند وفا	روان و زبان ها شود پر جفا
چنان فاش گردد غم و رنج و شور	که شادی به هنگام بهرام گور
شود بنده بی هنر شهریار	نژاد و بزرگی نیاید به کار
زبان کسان از پی سود خویش	بجویند و دین اندر آرند پیش
بریزند خون از پی خواسته	شود روزگار مهان کاسته
بشد خوار هر کس که بُد ارجمند	فرومایه را بخت گردد بلند
نهان گشت کردار فرزندگان	پراکنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد جادویی ارجمند	نهان راستی آشکارا گزند
شده بر بدی دست دیوان دراز	به نیکی نرفتی سخن جز به راز
ندانست جز کژی آموختن	جز از کشتن و غارت و سوختن

این شمه ای از تربیت اخلاقی و اجتماعی است که بر جامعه ایران حاکم شده بود و همانگونه که حکیم گرانمایه فردوسی فرمود، آن رنج های دراز برای ساختن ایرانی آباد و پیشرفته تباه شده و ایرانیان به نشیمنی دراز افتاده بودند که غمگنانه باید گفت هزار سال بعد از فردوسی ما هم چنان در همان نشیب می غلتیم و به اعماق ناکجا آباد هر چه بیشتر فرو می رویم.

در همان دوره اسلامی با نگرش و استدلال نظری و برساخته افرادی همچون امام محمد غزالی روبرو می شویم که در مسیر اقدامات انجام شده اهل دین، گفتمان خود را در نفی فلسفه عقلی و منطق ناشی از خردورزی انسانی مطرح می کند و به همه

مسایل جهان از منظر شرعی می نگرد و آن را برمی کشد. این دیدگاه نه تنها در آن زمانه غالب شده بود بلکه در تمام صدهای بعدی و حتی تا کنون در مجامع اهل شریعت پایدار مانده است.

به روشنی می بینیم که هم اکنون بجای نگرش علمی و عقلی، این دیدگاه ها از سوی حاکمان کنونی ایران بر جامعه اعمال می شود و موجب سیه روزی ایرانیان و جدایی آنان از کاروان تجدد و پیشرفت و رفاه شده است. به طوری که غایت وعده هایی که ملاها امروزه مطرح می کنند رسیدن به بهشتی است که امام محمد غزالی در کتاب معروف خود احیاء علوم الدین آورده است که، به هر مرد مسلمانی که به بهشت می رود چهارصد حوری باکره، پانصد حوری غیر باکره و هشت هزار بیوه تعلق می گیرد و... با چنین دیدگاهی است که هویت شخصی و اجتماعی زن بر باد می رود و در حد کالای جنسی نزول می کند.

به گوشه هایی از این روزگار غمبار و تیره و تار زنان در دوره قاجار نظر افکنده و بر تلاش پیشروان آزادی زنان ارج می نهیم.

بی پناهی و بی هویتی زنان در عهد قاجار

در دوره قاجار همچون سده های گذشته اسلامی محدوده حضور زنان در جامعه کاملاً تعریف شده بود و فقها و دیگر روحانیون بر آن نظارت دائمی داشتند. زندگی آنان از طفولیت تا بالندگی و ازدواج و مرگ مسیری از پیش تعیین شده بود. رفتار، روش زندگی و لباس پوشیدن و هر کار او می بایست در چارچوب معینی می بود و همواره با حساسیت کنترل می شد. در این عهد که قدرت دینی روحانیون شیعه بر جامعه تثبیت شده بود آنان به عنوان حاملان و حافظان دین بر همه امور جاری مردم نظارت می کردند و به ویژه با وسواس خاصی مراقب هر حرکت زنان بودند تا مبادا از قواعد شرعی تعیین شده قدمی افزونتر بردارند. تربیت دینی مردان نیز هم راستا با نظر روحانیون شده بود و آن ها نیز مراقب بودند زنان و دختران شان همه آن ضوابط را رعایت کنند. مسأله زن در اسلام به دوره قاجار منحصر نبوده بلکه در همه سده های قبل از قاجار و حتی پس از آن تاکنون به صورت معضل اجتماعی باقی مانده است. زیرا اهل دین بر اساس آیات و روایات، بر همان دیدگاه های سنتی تأکید دارند. البته عده ای با تفسیر هایی دیگر که بخشی از آن خودساخته است سعی می کنند تا حدودی خود را با واقعیت های جهان امروز تطبیق دهند. ولی این ها هم کج دار و مریز رفتار می کنند و می کوشند همان جوهر تلخ را با افزودنی هایی، کمی شیرین کرده و به خورد نسل های بعدی بدهند. نه این که در واقع آن دیدگاه های واپس گرایانه را به کناری نهند. یعنی همان راه و روشی که امثال شریعتی و بازرگان در پیش گرفته و چندین نسل را به تباهی کشانده و جاده صاف کن فقها و دین مداران ملا و مکلا شدند.

در دوره پهلوی که جامعه ایران به خواست پادشاهان وطن پرست و ایرانساز و روشن اندیشان وطن دوست در مسیر جدایی دین از سیاست گام بر می داشت، تا جایی که امکان داشت سعی می شد دیدگاه دینی در مورد زنان به عنوان انسانی فرودست به کناری نهاده شود و همانند جوامع متمدن زنان ستمدیده ایران به تدریج به حقوق اساسی خود برسند. طبق معمول روحانیون و قشربون حامی آن ها بزرگ ترین مانع در برآورده شدن برابری حقوق زنان با مردان بودند. اما به هر روی آنان به بسیاری از آزادی های فردی و اجتماعی و دستاوردهای برابر حقوقی دست یافتند که در منطقه بی نظیر و در سطح جهانی به عنوان یک جامعه اسلامی مثال زدنی بود.

با رویداد نامبارک پنجاه و هفت و قدرت یابی مجدد روحانیون آن هم به صورت کامل، جامعه در بسیاری از زمینه ها بویژه در مورد زنان به عهد قاجار بازگشت. دین مداران دوباره جان گرفته و همان نقاره بد صدا و ناهنجار قدیمی را در آسمان ایران زمین به صدا درآورده اند و لحظه ای هم آن را قطع نمی کنند.

در این مجال به گوشه هایی از دیدگاه های اسلامی که در دوره قاجار بر زنان تحمیل کرده بودند و اکنون هم با تعصب، تنگ نظری و سماجت تام توسط فقها و عواملشان در همان مسیر گام برداشته می شود نظر می افکنیم.

در این مورد محمد منصورنژاد می نویسد: آیا زن انسان است یا خیر؟ اگر مفروض آن باشد که زن و مرد در هویت انسانی مشترک اند آن گاه پرسیده می شود که از ویژگی های انسان ها، آزاد و مختار بودن و ذی حقوق بودن است. اما ما می بینیم که زنان تا دخترند و در خانه پدر، ولی آن ها پدر است و برای کارکردن، درس خواندن، از خانه بیرون رفتن و حتی انتخاب شریک زندگی، اذن او لازم است و وقتی هم که وارد زندگی مشترک می شود برای همه امور یاد شده مجوز همسر لازم است. آیا این بنا و مدعیات با آن مبنا که زن مثل مرد انسان است و صاحب اختیار، سازگار است؟ اگر از ویژگی های آدمیان عقل است، زنان را ناقص العقل دیدن، اولاً با مدعای انسان بودن زن چگونه می سازد؟... زنان در حالی که به مسابقه با مردان فراخوانده می شوند، به طرق متعدد جلوی فعالیت و تلاش آن ها گرفته می شود (از رفتن به کوچه گرفته تا ارتباط گرفتن، سفر به خارج تا این که طبق فتاوی مشهور از مرجع تقلید، قاضی و رهبر و... شدن زنان جلوگیری می شود). همچنین مدعای آن ها که درخانه ماندن زن را تجویز می کنند و ترجیح می دهند نیز مسأله آفرین و پرسش ساز است...

(منصورنژاد، ۱۳۸۱: ۱۸-۱۶)

وی در ادامه به دیدگاه برخی از فضالای اسلامی اشاره می کند و می نویسد: ملا صدرا بنیان گذار فلسفه حکمت متعالیه نیز در عداد مخالفین زن بوده و نگاهی منفی به آنان دارد. او در کتاب اسفار در ذیل بحث از حیوانات که بعضی از آن ها برای خورده شدن و بعضی برای سوار شدن و... هستند، از جمله به زنان اشاره دارد که، بعضی از حیوانات برای زناشویی اند و خداوند از جان های خودتان ازواجی را برای شما خلق نموده.

در توضیح (این) مطلب در پاورقی اسفار از حکیم سبزواری، می خوانیم که، زن ها به جهت ضعف عقل و درک جزییات و توجه به زیبایی های دنیوی، حقاً که به حیوانات

صامت ملحق اند و سیره ی آن ها غالباً سیره ی حیوانات است، ولی صورت انسانی به آن ها داده شده است. برای این که از مصاحبت با آن ها اشمئزازی ایجاد نشود و برای نکاح با آن ها، مرد ترغیب شود، و سپس بحث را به احکام دینی می کشاند که به همین جهت است که از سوی شارع، جانب مرد گرفته شده و مرد را بر زنان در بسیاری از احکام سلطه داده شده است.

از متفکران دینی دهه های اخیر، نگاه علامه طباطبایی، صاحب تفسیرالمیزان نیز به زن مثبت نیست. از جمله ایشان در تفسیر قیومیت مرد در خانه، ذیل آیه نساء/ ۳۴ می نویسد: کلمه قِیم به معنای آن کسی است که مسئول قیام به امر شخص دیگر است... و مراد از جمله، بما فضل الله بعضهم علی بعض، آن زیادت هایی است که خدای تعالی به مردان داده... یعنی قِیم بودن مردان بر زنان نیز عمومیت دارد و منحصر به شوهر نسبت به همسر نیست...

در ذیل آیه یک سوره نساء نیز علامه طباطبایی مانند بسیاری از قدما بر این باور است که زن از مرد آفریده شده است. (همان: ۲۹-۲۸)

محمد منصورنژاد در ادامه می افزاید: در آیه نساء/ ۳۴ آمده است، مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است به واسطه ی آن برتری که خدا بعضی را بر بعضی مقرر داشته است. در نهج البلاغه خطبه هشتاد امام علی (ع) می گوید، ای مردم جمعی از زنان هم از نظر ایمان هم از جهت بهره و هم از موهبت عقل در رتبه کم تر از مردان قرار دارند. اما گواه بر کمبود ایمانشان همان برکنار بودن از نماز و روزه در ایام عادت است و اما نقص بهره آن ها، گواه اش این است که سهم ارث آنان نصف سهم مردان است، و اما گواه بر نقصان عقلشان این است که شهادت دو نفر آنان معادل شهادت یک مرد است. در ادامه همین خطبه آمده است، پس از زنان بد بپرهیزید و مراقب نیکان آن ها باشید. اعمال نیک، به عنوان اطاعت و تسلیم بی قید و شرط (در برابر) آنان انجام ندهید تا در اعمال بد، انتظار اطاعت از شما نداشته باشند.

در نهج البلاغه خطبه ۱۵۴ آمده است: حیوانات تمام همّ شان شکم شان است... و زنان تمام فکرشان زیورهای حیات و زندگی دنیا و فساد در آن است. اما مؤمنان خاضع و ترسان و خائف اند. در همان منبع در نامه ۳۱، امام علی در وصیت به امام حسین می گوید: از مشاوره با زنان بپرهیز که نظریه آن ها ناقص و تصمیم شان ناپایدار است... خارج شدن و بیرون رفتن آن ها بدتر از این نیست که افراد غیر مطمئن را در بین آن

ها راه دهی، اگر بتوانی که غیر از تو دیگری را نشناسند این کار را بکن.

در همان منبع در کلمه قصار ۶۱ امام علی می گوید: زن عقربی است که نیش زدن او شیرین است.

در همان منبع در کلمه قصار ۲۳۸ می گوید: زن همه اش بد است. بدتر از آن، این که وجود او لازم است.

در کتاب الفقیه جلد چهارم صفحه ۲۶۳ از قول پیامبر آمده است که: اگر شومی در چیزی است، پس آن در زبان زن است.

در کتاب الكنز العمال جلد شانزده صفحه ۳۷۶ آمده است: زن مثل دنده کج است، اگر بخواهی راست اش کنی، می شکند.

در همین کتاب، جلد ۱۶ صفحه ۳۹۹ آمده است: هر زنی که از خانه شوهرش بدون اذن خارج شود، لعن کند او را هر چیزی که آفتاب و ماه بر او بتابد، تا وقتی که شوهرش از او راضی گردد. در همین کتاب جلد ۱۶ صفحه ۳۸۰ آمده است: زن های خود را در بالاخانه سکونت ندهید و کتاب (نوشتن) یاد ایشان ندهید.

در کتاب البحار الانوار جلد ۱۰۳ صفحه ۳۸۹ از قول پیامبر آمده است: زن ها را با چوب نزنید که موجب قصاص می شود، لکن زن ها را بزنید، به گرسنگی و برهنگی تا در دنیا و آخرت راحت باشید... زن ها آلت صید شیطان اند. در همین کتاب جلد ۱۰۳ صفحه ۲۶۲ از قول پیامبر اسلام آمده است: با زن ها مشورت کنید و مخالفت نمایید، که در مخالفت با آن ها برکت است.

در کتاب الکافی جلد پنج صفحه ۵۱۷ از قول امام صادق آمده است: دوری کنید از مشورت کردن با زنان که در ایشان ضعف و سستی و عجز است. در همین کتاب، جلد پنج صفحه ۵۱۸ آمده است: رسول خدا هر وقت می خواستند جنگی بروند، زنان خود را صدا می زد و با ایشان مشورت می کرد، سپس مخالفت ایشان می فرمود.

در کتاب الكنز العمال، جلد ششم، صفحه ۷۹ آمده است: زن نمی تواند بین عامه مردم حاکم باشد. در همین منبع جلد شانزده صفحه ۴۰۳ آمده است: در جماعت زن خبری نیست مگر ذکری (نماز و دعا) یا جنازه. به درستی که مثل جمع شدن زنان مثل آهنی است که داخل کوره حدادی کنند، خوب که سرخ شد خارج کنند و او را خوب بکوبند، هر جا جرقه انداخت آنجا را بسوزاند.

در کتاب الفقیه جلد سوم صفحه ۲۴۷ از قول پیامبر آمده است: اگر زن ها نبودند، هر

آینه خداوند از روی حقیقت عبادت می شد. در همین کتاب جلد چهارم صفحه ۳ آمده است: رسول خدا نهی فرمود که زن نزد غیر شوهرش یا محرم اش، بیش از پنج کلمه سخن گوید که ناچار است از آن. در همین کتاب الفقیه، جلد سوم صفحه ۳۶۱ آمده است: مردی از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) از زنان خود شکایت نمود. امیرالمؤمنین ایستاد و خطبه خواند. پس فرمود: ای جماعت مردم، در هیچ حال اطاعت زن خود نکنید و بر مال خود ایشان را امین ندانید و نگذارید کارهای عیال خود را ایشان تدبیر کنند... متصدی کارهای شیطان اند. پس در هر حال مدارا کنید با ایشان و خوش رفتاری کنید در گفتار، شاید ایشان هم خوش رفتاری کنند.

در کتاب البحارالانوار، جلد ۱۰۳، صفحه ۲۲۸ آمده است: هر فردی که زن او را تدبیر کند او ملعون است. در همین کتاب جلد ۱۰۳، صفحه ۲۲۵ آمده است: دوستی زنان و آن شمشیر شیطان است... پس کسی که زنان را دوست دارد از زندگی اش بهره ای نمی برد.

در کتاب فروغ کافی، جلد پنج صفحه ۵۱۵ آمده است: برای شیطان لشکری بزرگ تر از زن و غضب وجود ندارد.

در کتاب عررالاحکم و دررالکلم آمده است: زنان بزرگ ترین فتنه ها هستند. در همین کتاب آمده است: با سفیهان نزاع نکنید و شیفته زنان نشوید، به درستی که آن عقلا را خوار می کند.

در کتاب المستدرک الوسائل، جلد چهارم صفحه ۵۲۵ از قول پیامبر آمده است: رستگار نشوند جماعتی که مالک ایشان زن باشد.

شیخ صدوق از امام محمدباقر نقل می کند: فرمانروایی و قضاوت، برای زن نیست و امیر نمی تواند بشود. با زن مشورت نمی شود... جهاد زن، نیکو شوهرداری کردن است و کسی بیش تر از شوهر بر زن حق ندارد. یعنی حق شوهر از همه مردم بیش تر است. (همان: ۴۶-۳۶).

از این دست احادیث و آیات در مورد زنان بسیار است. آنچه به اختصار آمد قطره ای از دریای افاضات دین مداران در باره زنان است. آنان در طی قرن ها در حوزه های خود در مورد زنان بسیار نوشته اند. نوشته هایی که شخصیت فردی و انسانی زنان را به وضوح انکار می کند و آنان را نه انسان بلکه موجوداتی با سرشت شیطانی می داند که فقط برای ارضاء هوس های مرد، (این برترین مخلوق خدا) و فرزندآوری آن هم چنان

که فرزند او پسر باشد قابل تحمل است و در غیر این صورت بر خواری و ذلت او افزوده می شود که چرا موجودی بی ارزش همانند خودش آورده است. مهر و محبت به زنان در این دیدگاه ننگ و عار و دوستی با شیطان است. زنان ذاتاً همگی از لشکریان ابلیس اند و جز بدی از آن ها کاری بر نمی آید. تشریک مساعی در امور زندگی و مشورت با زن حماقت و اشتباه غیرقابل پذیرش است. زیرا آنان نقصان عقل دارند. اگر مردی با همسرش در موردی مشورت کند و او پیشنهادی به مرد داده و وی بپذیرد، چنین مردی، ملعونی بیش نیست. ای مردان! به یاد داشته باشید که اگر در موردی، زن به شما مشورتی داد و راه کاری ارائه نمود شما درست عکس آن را انجام دهید.

به مردان نه تنها نصیحت که هشدار داده می شود، هوشیار باشید زنان آلت صید و متصدی انجام کارهای شیطانند. در هیچ حالتی از زن خود اطاعت نکنید و او را تأیید ننمایید، حتی به او اجازه ندهید کارهای مربوط به خودش را چاره اندیشی کند. بر همه امور او مسلط باشید، از فکرش تا اعمال و کردارش و مال و منال اش و این تسلط را با اقتدار و بی رحمی و استبداد به انجام برسانید. او را به سختی تنبیه کنید، فقط با چوب نزنید ولی به روش های دیگر بزنید تا مطیع برده وار شما شود. او را در پشت دیوارهای بلند خانه پنهان سازید و حتی اگر می توانید این انزوا را تا آنجا ادامه دهید که او را هیچکس نبیند و جز شما آشنایی نداشته باشد. به او اجازه ندهید که با نامحرمی همکلام شود و اگر به ناچار چنین شد، او حق ندارد بجز چند کلمه حرفی دیگر بزند.

زن ها بدانند، اگر بدون اجازه شوهر از حصار اسلامی خارج شده و به کوچه و بازار حتی برای خرید ضروریات زندگی بروند، همه موجودات و حتی اشیاء که بر آنان نور آفتاب و ماه تابیده است او را لعن خواهند کرد! مگر این که شوهرش این گناه را بر او ببخشد. زن ها مثل دنده کجی هستند که به هیچوجه راست نمی شوند. آن ها دستیاران شیطان اند و به خاطر بسپارید، زبان زنان از هر چیزی شوم تر است. آن ها زندگی دنیوی را به فساد می آلاینند. چه خوب بود که زنان اساساً وجود نمی داشتند زیرا در این صورت از روی حقیقت می شد خداوند را عبادت کرد و...

این مختصری از دیدگاه اهل شریعت از فیلسوف و حکیم شان گرفته تا در رده پایین تر فقیه و مجتهد و ملای منبری که صبح تا شب در گذر قرن ها تا حال حاضر با صراحت و سماجت از آن سخن گفته و کاغذ ها را سیاه کرده اند. در این مسیر صدها ساله، عمر، عزت، حرمت و توانایی های زنان ستمدیده ایرانی را به نابودی کشانده و حتی ابتدایی

ترین حقوق انسانی او را انکار نموده اند.

نشریه شکوفه در این مورد می نویسد: ... گمان می کنند که طایفه ی نسوان در خلقت از مردان نقصان دارند یا این که از نوع بشر و انسان نمی باشند و آقایان خود را از عالم پاک و زنان را سرشته از خاک می دانند. یا این که خود را عاقل کامل فرزانه می شمارند و زنان را جاهل و دیوانه محسوب دارند و بدین واسطه دست ظلم و تعدی را از همه جهت دراز نموده و همه قسم ذلت و مسکنت که انسان به هیچ حیوانی روا ندارد در حق زنان لازم بلکه واجب دانسته از ضرب و شتم و بی شرفی ... (شکوفه، ۱۳۳۲ق، ش ۲: ۱۱).

خود پیداست وقتی با نیمی از جامعه چنین کرده اند آن نیمه ی دیگر را مشتی بی خرد، ستمگر، خشک مغز، بی رحم، خود محور، خود بزرگ بین و عامل اجرای این افکار سیاه و پلید کرده و زنان بی پناه ایران را نسل در پی نسل به مسلخ برده اند. در چنین جامعه بی رحم، ستم پیشه، خالی از اندیشه و خرد و تهی از شور و شر، عشق و زیبایی و زندگی و به دور از سازندگی و نواندیشی و گرفتار جزم اندیشی و سرشار از تعصب و عصبیت مذهبی که به گورستان آرزوهای جوانان تبدیل شده،

چگونه می شود به پیشرفت، سعادت و بهروزی رسید و به فردای بهتر امید داشت. این سرگذشت تلخ دراز مدت اسلامی مان است. البته آنچه به اختصار آمد نشان از مخالفت با دین اسلام یا مسلمانی نیست. این هم آیینی در کنار دیگر ادیان است و آن دیگران نیز نقطه ضعف های خود را دارند. طبعاً تا وقتی که دین در حوزه شخصی قرار دارد محترم است ولی وقتی تمام شئون مملکت و حکومت به دست مدعیان دین افتاده و روزگاری چنین تیره و تار را رقم می زنند باید مسببین این امر پاسخگو شوند. خوشبختانه امروزه اغلب مردم ایران بیدار شده و همانند دیگر جوامع پیشرفته، حکومت شریعتمداران را با این نگرش ها نمی پذیرند. می بایست از این وضعیت اسف بار عبور کرده و رَه رستگاری را پیمود تا دین به همان جایگاه اصلی خود بازگردد و کار دنیا را به اهل جهان بسپارد. در چنین صورتی است که زنان سیه روز ایران هم از این وضعیت تیره و تار نجات یافته و به حقوق اساسی پایمال شده خود دست خواهند یافت. جای بسی افسوس است که پس از سرنگونی ساسانیان و سلطه اسلام بر ایران، برای نخستین بار در دوره شاهان پهلوی با کوشش آن رادمردان و یارانشان که همواره در تاریخ ایران خواهند درخشید، جامعه نوین با حکومت سکولار و جدایی دین از سیاست

در کشورمان پدید آمد و روحانیون برای اولین بار در تاریخ هزار و چهارصد ساله اسلامی مان به حاشیه رانده شدند. اما با کج اندیشی ها و پشتیبانی آمریکا، انگلستان و اتحاد شوروی آن زمان و روسیه کنونی کار به فتنه پنجاه و هفت کشید و همه آن دستاوردهای سترگ بر باد رفت. امروزه، که مردم آگاه تر از قبل به مسائل می نگرند و نابسامانی های کنونی را به درستی نتیجه حکومت نادانان فاسد دین مدار می دانند چاره ای جز اتفاق و همگامی برای تغییر این وضعیت آشفته نمانده است. اما با همه این مشکلات، ملت بزرگ ایران که همچون درختی کهنسال و تنومند ریشه هایی گسترده در آن سرزمین ارجمند دیرپا دارد و در هزاره های تاریخ طوفان های بس سهمگین را از سر گذرانده و پایدار و سرافراز مانده، این توانایی را دارد تا از این گذر سخت نیز به سلامت عبور کند، و آن روز دور نیست.

باری، چنین بود که در عهد قاجار مردم و بویژه زنان در آن گرداب تیره بر ساخته روحانیون سرگشته بودند. در این فضای محدود و کنترل شده هویت فردی و شخصیتی زن به هیچ انگاشته شده بود و حق انتخاب همسر و روش زندگی و تحقق فردیت او معنا و مفهومی نداشت. در مورد دختر مراقب بودند مبدا به پسری دل ببندد. و این امر طبیعی به صورت تابویی غیرقابل پذیرش بود که اگر ثابت می شد چنین خطایی از دختری سر زده است عقوبت سختی انتظارش را می کشید. زیرا ازدواج نه امری بین دو نفر با خواست و علاقه مشترک بلکه تصمیم بزرگان خانواده بود و دختر هیچ نقشی در آن نداشت.

بی ارجی دختر به گونه ای بود که تولد او خوشایند هیچ کس حتی مادرش هم نبود. زیرا این زنان ستمدیده از این که فرزندشان به مصائب خودشان دچار شود که در آن شکی نداشتند آشفته حال می شدند.

در سفرنامه های خارجی ها در مورد نگاه مردان و زنان عهد قاجار به نوزادان دختر و پسر و تفاوت هایی که در خانواده قائل می شدند و تبعیض هایی که در جامعه نیز بر دختران روا می داشتند تأکید شده است.

بزرگ ترین آرزوی زنان به دنیا آوردن پسر بود و هیچ زنی دوست نداشت نوزاد او دختر باشد. پس از زایمان همین که مادر متوجه می شد فرزندش پسر است از شادی در پوست خود نمی گنجید و از این خبر اقوامش نیز بسیار شادمان می شدند. بلافاصله یکی از اطرافیان به سرعت خود را به محل کار پدرش رسانده و مژده به دنیا آمدن

پسر را به وی می داد و مرد که شادی و غرور او را در بر می گرفت به آورنده این خبر دستخوش خوبی می داد.

وقتی پدر به خانه باز می گشت گل از گلش شکفته بود و به نزد همسرش می رفت و زن که در چشمانش غرور موج می زد با لبخند نوزاد را به شوهر می داد و او با مهربانی می بوسیدش. او دست خالی به خانه نیامده بود بلکه از زرگری برای همسرش انگشتر یا دستبند یا گردنبندی هدیه آورده بود. در خانه به مناسبت تولد پسر نورسیده جشنی برگزار می شد و اقوام و دوستان برای شادباش به خانه آن ها آمده و با میوه، آجیل و شیرینی پذیرایی می شدند. فضای خانه پر بود از عباراتی همچون مبارک است انشاءالله، قدم آقازاده مبارک باشد انشاءالله، چشم شما روشن، سلامت باشد انشاءالله و... مادر طفل که نگران حال بچه اش بود که مبادا پسر عزیزش چشم زخم بخورد قبل از تولد او به امید این که فرزندش پسر باشد به رمال و دعانویس مراجعه و طلسم و دعاهای لازم را خریداری کرده و در پارچه هایی پیچیده و دوخته بود و اکنون در کنار قنداق و داخل گهواره قشنگ و نو او گذاشته تا از چشم شور در امان باشد. چندی بعد به خانه یکایک اقوام به مبارکی و سلامتی نوزاد پسرشان شیرینی می فرستادند. مادر و مستخدمین بهترین توجه خود را به وی نشان داده و از او مراقبت می کردند تا این که پسرک از شیر گرفته می شد و می توانست غذا بخورد. در این موقع و به مناسبت این رویداد اقوام دعوت شده و جشن و سرور در خانه برپا بود. این جشن چند سال بعد که پسرک بزرگ تر می شد و او را ختنه می کردند بار دیگر و این بار با شکوه بیشتری برگزار می شد که به آن ختنه سوران می گفتند. در این چند سال مادر با جان و دل و محبت، همه گونه پذیرایی را از پسرش کرده و او را عمیقاً دلبسته خود می نمود. این توجه و رسیدگی مهرآمیز مادرانه ادامه داشته و با گذشت ایام بیشتر هم می شد.

اما مادران فقط پسر نمی زاییدند، اگر نورسیده دختر می بود موضوع شکلی دیگر به خود می گرفت. به محض تولد دختر غم و اندوه مادر را فرا می گرفت و از بداقبالی و سیاه بختی خود به گریه می افتاد. اطرافیان که سعی می کردند او را آرام کنند می گفتند، گریه نکن بین چهار ستون دخترت سالم است، برو خدا را شکر کن، قسمت این بوده است. زن آه و ناله می کرد تا این که زبان گشوده می گفت، چرا گریه نکنم خود من در زندگی خفت بسیاری کشیده ام، یک آب خوش از گلویم پایین نرفته و همیشه چون زن بوده ام، چه در خانه پدر و چه در خانه شوهر توسری خورده ام. حال هم شک ندارم

که این طفل بی زبان ام چنین روزگار سیاهی خواهد داشت. برای تولد دختر هیچکس مایل نبود خبر را به پدرش برساند زیرا می دانست نه تنها از مزدگانی و استقبال گرم خبری نخواهد بود بلکه ممکن است به او تهمت بدشگونی هم بزنند. وقتی مرد بی خبر به خانه باز می گشت و از تولد دختر مطلع می شد به دیدن همسرش نمی رفت و به او محبتی نمی کرد. او به اتاق خود رفته و روی پنهان می نمود و از عصبانیت در حال انفجار بود.

مادر بی چاره از ترس صدایش در نمی آمد و در بستر خود به آرامی می گریست. برای نوزاد دختر گهواره و لباس نو نمی خریدند و اطرافیان نیز به تدریج از تولد نوزاد مطلع شده و سکوت می کردند. زیرا کسی رغبت نمی کرد این خبر را بلافاصله به آن ها اطلاع دهد. فقط مادر زائو و خواهرانش به دیدنش می آمدند. زائو هر که را می دید به جای لبخند به آرامی می گریست. نزدیکان وی را دلداری می دادند. از مراسم جشنی که برای تولد پسر می گرفتند این بار خبری نبود. به تدریج که دخترک بزرگ تر می شد و آنچه را در اطرافش می گذشت درک می کرد، در می یافت که پدرش به او توجهی ندارد. اگر به اتاق او می رفت با سردی و بی اعتنایی با وی رفتار می شد و برای کوچک ترین خطایی فریاد زنان به جانش می افتاد.

حتی به خوبی می دید مادرش فرزند پسرش را با چه شور و شعفی در بر می گرفت و می بوسید و نوازشش می کرد و یواشکی به او شیرینی می داد. اگرچه مادرش مانند پدر با وی خشونت زیادی نمی کرد ولی رفتار مادر با او شباهتی به رفتار با برادرش نداشت. پدرش نیز به برادرش گهگاه توجه نشان می داد و او را در آغوش می گرفت و نوازشش کرده می بوسید. اقوام هم به پسرک توجه بیشتری نشان می دادند. حتی مستخدمین هم بین او و برادرش فرق می گذاشتند و با مهر و احترام بیشتری با او رفتار می کردند. چنین بود که پسرک به تدریج که بزرگ می شد خودرأیی می کرد و حتی به او دستور می داد که این کار را بکن و آن کار را انجام نده. در ابتدا دخترک مقاومت می کرد اما وقتی پسرک به او هجوم برده و با او گلاویز می شد اطرافیان با خنده به آن ها می نگریستند. ولی اگر دختر می خواست تلافی کند مانع اش می شدند. تا این که دخترک دریابد که در برابر برادر کوچک تر هم باید خاضع باشد.

رفتار پدر با دختران هیچوقت ترمیم نشد. حتی وقتی که هر یک از آنان را در کودکی به اجبار به عقد مردی که قبلاً ندیده بودند در آورده و چند سال بعد صاحب فرزند شده

بودند. وقتی با خواهرانش که اکنون شوهر داشتند نشست و گفتگو می کردند یکی از موضوعات همیشگی در باره بی توجهی و تبعیضی بود که در خانه پدری از طرف والدین و بخصوص پدر بر آنها روا می شد. اکنون نیز آن ها می دیدند که پدرشان نه تنها به دختران آنان بلکه به پسرانشان که همگی نوه های دختری او بودند التفات چندانی ندارد. حال آن که وقتی برادرشان با فرزندانش به خانه پدر می رود گل از گلش شکفته می شود. به خصوص به هنگام دیدن نوه های پسری، دهانش از خنده تا بناگوش باز و تا می تواند به آن ها مهر و محبت می کند.

رسیدگی مالی پدر به پسرش هم قابل مقایسه با دختر نبود، او هر کاری که می توانست برای پسرش انجام می داد اما از دختران دریغ داشت. این روابط خانوادگی سرشار از تبعیض و ناروایی ناشی از فرهنگ اسلامی، نه تنها دختران را از پدر دلسرد نموده بود بلکه ارتباط عاطفی برادر و خواهران را هم خراب کرده بود. این خانم به یاد می آورد وقتی دختری بیش نبود در بازی های کودکانه خویش هم کنترل می شد. او باید جست و خیز زیادی نکند یا از پله به پایین نپرد و موقع نشست و برخاست یا هر کار دیگری به آرامی حرکت کند تا مبادا به بکارتش آسیبی وارد شود.

او مجاز نیست همراه برادرش در بازی های کودکانه در جلو منزلشان شرکت کند. مادر یا مادر بزرگ یا دایه از تکه پارچه ای با مقداری پنبه عروسی می دوزند و او باید به آرامی در گوشه ای به بازی با آن بپردازد و اوقات خود را در اندرونی بگذراند. گاهی مادر چارقندی به سرش کرده و زیر چانه اش گره زده، دست او را می گرفت و با خود به خانه مادر یا خواهرش می برد. در آنجا نیز باید در کنار مادر بنشیند یا از فاصله دید او خارج نشود. هر از چندی خاله اش با دخترخاله هایش به اندرونی آن ها می آمدند. دخترکان در حالی که هر کدام عروسک پارچه ای را بغل کرده بودند به گوشه ای رفته و با عروسک هایشان بازی می کردند. همه آرام و ترس خورده بوده و این چنین طفولیت را می گذراندند.

حقیر شمردن زن به وضوح از هنگام تولد او مشاهده می شد. این رویه ریشه در طرز نگرش اسلامی نسبت به زن دارد که از اعراب بادیه های عربستان به ارث رسیده و توسط متشرعین در تمام ادوار اسلامی بر آن تأکید شده است.

در قرآن هم در این مورد در سوره نحل آیه پنجاه و هشت آمده است، چون یکی از آن ها را فرزند دختری مژده آید از شدت غم و حسرت رخسارش سیاه شده و دلتنگ می

شود. در همین سوره آیه پنجاه و نه آمده است... از این عار روی از قوم خود پنهان دارد و به فکر افتد که آیا آن دختر را با ذلت و خواری نگه دارد یا زنده به گور کند. چنین بود که در دوره اسلامی، اهل شریعت و به اصطلاح فضلالی اسلامی نه تنها زنان را در جایگاه برابر با مردان قرار نمی دادند بلکه حقوق اولیه انسانی او را انکار می کردند و آنان را ناقصان عقل و فریبکاران و حيله گران و بدکاران و... خطاب می کردند.

اسدالله آزاد می گوید: در کتاب عجایب نامه که شخصی به نام طوسی یا طبری در سال پانصد و پنجاه و پنج هجری قمری نوشته، در باره خصوصیات اخلاقی زنان سخیفانه آورده است: بدان که آفریدگار عزوجل زن را بیافرید از برای راحت مردان و از بهر بلای مردان... عقل عزیزتر از همه چیزهاست که از زن دریغ داشت. زنان عورتند و چاره ایشان جز خانه نگهداشتن نیست. عقیل بن علیّه را گفتند دخترت را شوهر ده که زن گوشت است و سگان قصد آن کنند... زن را حال از چند گونه بیرون نباشد. یا شوهر دارد یا ندارد... اگر چه زنی باشد که از او دین دارتر نباشد چندان بس باشد که با مردی خالی باشد، از وی ضعیف تر و رسواتر کس نباشد و این سخنی تمام است... از حکیمی پرسیدند، بهترین زنان کدام باشد؟ گفت آن که از مادر نژاد. گفت، چون زاد بهترین ایشان کیست؟ گفت آن که نژاده جان بداد. یعنی که هیچ زنی خیر نباشد... بهترین زنان آنست که زود بمیرد و از آن مرد احمق تر نباشد که اعتماد کند و ایمن باشد بر زن...

در کتاب طوطی نامه که در قرن هشتم هجری نوشته شده آمده است، چندین هزار سال است که در دور روزگار، دفاتر و جراید، در غدر و مکر زنان و بی وفایی و بد عهدی ایشان در تحریر آورده اند. هنوز حق خرمی نگذارده اند و ذره ای از هوا و قطره ای از دریا بیرون نیاورده، چه ایشان حور مثال و شیاطین خصالند. (آزاد، ۱۳۸۳: ۱۷-۱۶)

این دیدگاهی است که اهل شریعت از آغاز تاکنون نسبت به زنان داشته و دارند و بر این اساس با زنان رفتار می کنند و از مردان می خواهند که آن را اعمال کنند.

به زندگی دخترک در اندرونی باز می گردیم. چندی نمی گذرد که مادر برخی کارهای خانه را به او محول می کند و دخترک با دست های ظریف و کوچکش اتاق را جارو کرده و اتاق دیگر را گردگیری می کند و استکان ها را می شوید و... در همین زمان که طفلی بیش نیست مادر با او از وظایفی که برعهده زن است سخن می گوید و این که چگونه باید در مقابل مردهای خانواده سر به زیر باشد و حجابش را رعایت کند و در آینده چگونه باید فرمان های شوهر را یک به یک اجرا کند و... دختران از کودکی

با روش شوهرداری اسلامی و آقایی و سروری مردان بر آن ها آشنا می شدند. فضای فرهنگی، تربیتی و فکری که در آن پرورش می یافتند برای تمام خانواده ها از ثروتمند تا فقیر از نظر روش تربیتی مبتنی بر فرهنگ اسلامی و تقریباً همانند بود.

در این میان در خانواده های چند همسری و همچنین خانواده های ثروتمندانی که برای خود حرمسرای داشتند وضع دختران به مراتب بدتر بود. زیرا فضای رقابتی و کینه ورزی و حس برتری جویی برخی مادران و غیبت کردن از رقیب و آشکار کردن نقاط ضعف همدیگر فقط به مادران رقیب محدود نمی شد بلکه ضربه های روحی و جسمی بسیاری نصیب کودکان بینوا و به خصوص دختران می گردید. جهان بسته زنان، اندرونی خانه بود که بیشتر عمرشان در همان چهار دیواری محدود خلاصه می شد. زنان در آن محیط بریده از دنیا صبح تا شب با هم کلنجار می رفتند تا وقتی که شوهر یا ولینعمت و خدای زمینی آنان از راه می رسید و زنان هر یک منتظر بودند کدام را مرد به نزد خود فرا می خواند.

این محیط پرتنش فقط مخصوص حرمسراها نبود حتی اگر مردی دو زن داشت در واقع روزگار هر دو در کشاکش همه روزه، تیره و تار و فرزندانشان دچار آسیب های روحی و روانی زیادی می شدند. در حرمسراها که رقابت تنگاتنگ و نفرت از یکدیگر در اوج خود بود زنان اندرونی هر کاری برای جلب توجه شوهر خویش انجام می دادند.

وقتی کار نفاق و دشمنی شدت می یافت و از کتک کاری عبور می نمود ممکن بود افکار شیطانی در زنی کینه ورز و ستمدیده و خشمگین ورود کرده و در غذای رقیب خود سم بریزد و یا این که به طریقی به پسر او آسیب برساند. بنابراین موضوع عجیبی نبود که در چنین اوضاعی قتل روی دهد. به علت همین عدم اعتماد زنان به یکدیگر بود که اغلب زنان برای خود و فرزندانشان جداگانه غذا می پختند که مبادا توسط رقیب مسموم شوند.

دکتر پولاک در این مورد می نویسد: من شاهد بودم که کنیزی برای آن که از زن رسمی اربابش انتقام بگیرد بچه کوچک او را با تریاک مسموم کرده بود. من توانستم بچه را از مرگ برهانم. کنیز را که مسبب این کار بود به فلک بستند و سپس از خانه بیرون کردند. (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۷۵)

برخی اوقات زن مسن تر که پسری جوان داشت سعی می کرد شرایطی فراهم کند که پسرش با یکی از زنان جوان و زیبای حرمسرا رابطه برقرار کند. به این ترتیب موجب

طلاق دادن زن جوان توسط شوهر شده و موفق می شد یک رقیب جوان و زیبا را از حرمسرا بیرون کند. به همین دلایل بود که پسرها را از سن ده سالگی به دستور پدر از اندرونی بیرون آورده و در قسمت بیرونی و یا خانه دیگری زندگی می کردند. چنین بود که موریس دو کوتز بوئه تصریح می کند: اغلب حرمسراها کانون فساد بوده اند و مرد سعی می کرد زناش با هیچ مرد دیگری در تماس نباشند و اجازه نمی داد مردی به اندرونی اش وارد شود و حتی پسران خود را که سن آنان به ده سالگی می رسید از ورود به حرمسرا منع می کرد و مقررات سختی را در این مورد اعمال می نمود. (دوکوتز بوئه، ۱۳۴۸ : ۱۲۱-۱۲۰)

اگر زنان حرمسرا تا این مرحله پیش نمی رفتند روی به ملا و رمال و جادوگر می آوردند تا با طلسمی رقیب را جادو کنند تا بلکه از شر او خلاص شوند. به این ترتیب پولی را که با مشقت و اندک اندک مخفیانه و بدون اطلاع شوهر جبار خود پس انداز کرده بودند با ساده لوحی به این جماعت فریبکار می دادند و واضح است که ره به جایی نمی بردند. چنین بود که حرمسراها صحنه کشمکش ها و دسیسه ها و کینه ورزی های دایمی و رقابت زنان برای نزدیکی بیشتر با آقای خانه و جلب محبت او بود.

لیدی مری شیل در این مورد می نویسد: گاهی اوقات یکی از زنان حرمسرا که احساس می کرد شوهرش نسبت به او به دلیلی از جمله سپری شدن طراوت جوانی یا هر دلیل دیگری مثل اضافه شدن زن جوانی به حرمسرا تمایلش به وی کم شده است به انواع و اقسام سحر و جادو و طلسم و ورد و دعا روی می آورد. حتی اگر امکانش فراهم می شد به شوهرش هم با ترفندی طلسمی می بست و یا گوسفندی را نذر می کرد تا موجب کنار راندن رقیب و خواری او در چشم شوهرش شود. (شیل ۱۳۶۸ : ۹۱-۹۰)

زایمان و فرزندآوری زنان در آن عهد زیاد بود به طوری که گزارش های متعدد نشان می دهد زنان نسبتاً زیادی هشت تا ده بار زایمان می کردند. در این مورد به نظر می رسد دکتر پولاک به میانگین آمار زایمان نظر دارد که می نویسد: زنان ایرانی شش تا هفت بار فرزندآوری دارند و به این ترتیب باید جمعیت کشور به سرعت افزایش یابد اما به علت شرایط نابسامان بهداشتی و تغذیه ای و بیسوادی خانواده ها در بیشتر شهرها به زحمت دو فرزند آنان بزرگ می شود و بقیه در همان سنین پایین فوت می کنند. حال آن که این بچه ها خوش رشد و پرقدرت هستند ولی مرگ و میر در اثر بیماری ها بسیار بالاست چنان که در سال ۱۸۵۹ میلادی در اصفهان بیش از هشتصد کودک

در اثر ابتلا به بیماری آبله از بین رفتند. (یولاک، ۱۳۶۱: ۱۵۲)

خرافاتِ بودنِ زنانِ ستمدیده و بی سواد از این رو بود که در عرصه خانوادگی و طبق قواعد و قوانین شرعی حاکم بر جامعه اسلامی احساس بی پناهی می کردند. زیرا هیچ قاعده حقوقی از آنان در مقابل مصائب زندگی مشترک با مرد متعصب، ظالم و خودمحور مسلمان دفاع نمی کرد. مرد خانواده که زنان متعدد در حرمسرا داشت طبعاً دختران و پسران متعددی هم داشت. او همانگونه که با زنان خود آمرانه و مقتدرانه رفتار می کرد و اغلب برای آن ها پیشیزی ارزش قائل نبود در مورد پسرانش هم رفتار خشک را از خود بروز می داد و به ندرت اتفاق می افتاد که در کنار آنان بر سر سفره بنشیند. با دختران، رفتارش به مراتب خشک تر و خشن تر بود و هیچ توجهی به آنان نشان نمی داد و از آن ها دوری می نمود. این نگرشی مذهبی بود که به صورت عرف و عادت عمومی درآمده بود. خود این مردها نیز در خانه پدری با همین رفتارها و عادات بزرگ شده بودند.

در این مورد ژوبر می نویسد: پسران نهایت اطاعت و انقیاد را نسبت به پدر خود دارند. این حس و فکر از دوران کودکی پرورش یافته و او را همه کاره خود می دانند. رفتار خاضعانه و مطیع آن ها نسبت به پدر به گونه ای است که یک خارجی که به این روابط آشنایی ندارد از این نحوه رفتار آنان در حضور پدرشان، چه بسا پسران او را غلام و بنده وی بیندارد. آن ها هرگز با پدر بر سر یک سفره غذا نمی خورند و به هنگام غذا خوردن او در سر سفره مانند مستخدمی به خدمت کردن پدر می پردازند.

(ژوبر، ۱۳۴۷: ۲۳۹ - ۲۳۸)

با اقتدار فوق العاده مرد در همه امور زندگی خود و زن ها و فرزندانش، گرایش زنان به خرافات و جادو در این استبدادسالاری، در واقع برای جبران ضعف آشکارشان در عرصه زندگی بود که شاید از این راه گرهی از گره های رنج آورشان گشوده شود. این حسادت ها و رقابت ها با هووها و جزیی نگری در رفتارهای همدیگر آنان را در گرداب خرافات و موهومات، تاریک اندیشی و توسل به امام و امامزاده فرو برده بود.

فضای تیره و تاریک و بی آیندگی چنان ذهن آن ها را درگیر سطحی نگری و کوتاه بینی کرده بود که امکان هرگونه تغییر و تحول در این زندگی اندوهبار را برای آنان ناممکن می نمود. جهان غبارآلود زنان هیچگونه ثباتی حتی برای حفظ وضع موجود نداشت. آنان همواره سرشار از ترسی واقعی برای از دست دادن همین وضع اسف بار

خانوادگی بودند. اگر شوهر اراده می کرد به راحتی می توانست او را طلاق داده و از خانه و کاشانه اش بیرون کند. مصیبت بزرگتر برای وی این بود که، فرزندان و به قول خودش جگرگوشه های خود را هم از دست می داد. زیرا فرزندان به مرد تعلق داشتند و او می توانست ارتباط آنان را بطور کامل قطع کند و ناله های زن و گریه های فرزندان به جایی نمی رسید.

در جامعه قاجار همانند ادوار قبلی، اهل شریعت می گفتند، زن موجودی باشعور و با فکر و عقلی نیست که حقی بر زندگی مشترک داشته و محق باشد که از شوهرش خوشش بیاید یا نیاید و یا از او متنفر بوده و خواستار جدایی و حق خود از آن زندگی شود. این ها حقوقی است که شرعاً به مرد مسلمان تعلق دارد. چنین بود که مردان هر زمان اراده می کردند حتی بدون اطلاع همسر می توانستند او را طلاق داده از خانه بیرون کنند. در آن عهد این کار به قدری ساده بود که کافی بود مرد به نزد ملایی برود و لفظ طلاق را در مورد زنش بیان کند. کار تمام بود و بحث و ایرادی نداشت. حتی در دوران جوانی، ترس از بی کسی و بی حقوقی و کم توجهی مرد به او لحظه ای زن را آرام نمی گذاشت و همواره نگران آینده خود بود. مادران که خود به تجربه دریافته و مشاهده کرده بودند و همچنین از مادران خود و دیگران شنیده بودند که زنان متعددی از خویشان و آشنایان پس از این که دوره کوتاه جوانی شان با مشقت بسیار در خانه شوهر به سر رسیده بود، مرد نابکار بر سرشان چند هوو آورده و سرانجام وی را طلاق داده و این سیه بختان بدون هیچ دستمایه ای به فقر و درماندگی افتاده بودند.

از این رو به هنگام ازدواج دختران خود به آن ها سفارش می کردند، اکنون که تازه عروسی و مورد توجه شوهرت خواهی بود از هر طریقی که توانستی همواره پولی به تدریج برای خودت مخفیانه پس انداز کن و همچنین در هر فرصتی از شوهرت بخواه که برایت زینت آلات طلا و جواهر بخرد تا در روز تیره و تاریک مبادا درمانده نشوی. این نصیحت مادران به دختران به هنگام عروسی علت دیگری هم داشت. زیرا مرد به هنگام طلاق دادن همسرش شرعاً نمی توانست آن ها را از زن بگیرد. چنین بود که همه زنان از شهری تا روستایی و ایلی، بسیار به گردآوری طلا و جواهر علاقه مند بودند تا در تیره روزی های آینده مددکارشان باشد.

هر چند زنان ممکن بود در خانه شوهر بسیار در رنج باشند اما به خوبی می دانستند

که طلاق، شرایط بهتری برای آنان به همراه نمی آورد. از این رو، بدترین شرایط را در خانه شوهر تحمل می کردند. چون طلاق و بازگشت به ناچار به خانه پدری از نظر عرف رایج در جامعه بسیار ناگوار بود. بعلاوه فضای بسته تری را برای زن بیوه ایجاد می کرد زیرا بیوه زن در جامعه اسلامی طعمه ای در دسترس برای هر مردی به حساب می آمد و پدر برای این که به زعم خودش از آبروریزی بیشتر در خانواده اش جلوگیری کند تقریباً او را در اندرونی زندانی می کرد و بجز موارد خاص اجازه خروج از منزل را نمی داد ضمن این که زن بینوا از درد فراق فرزندانش رنج می کشید.

به هنگام طلاق کمتر اتفاق می افتاد که مهریه زن پرداخت شود. حتی لوازمی را که با خود به خانه شوهر برده بود معمولاً به ناچار در آن جا می گذاشت. زیرا شوهرش آنقدر او را آزار می داد که زن برای رهایی از شوهر بی رحم از مهریه و جهیزیه اش هم می گذشت. چنین بود که ضرب المثل، مهرم حلال جانم خلاص در بین زنان واگو می شد. به رسمیت شناختن حق مالکیت زنان بر اموال خودشان از منظر شرع می بایست به استحکام وضع آن ها کمک کند و لااقل مال و اموال شخصی و ملکی متعلق به خودشان را در اختیار داشته و مجاز به هرگونه اقدام در مورد اموال خود باشند. اما این ظاهر قضیه بود زیرا وقتی بر اساس قواعد شرعی در جامعه اساساً ماهیت ارزشی زن به عنوان انسانی با حقوق برابر با مرد غیرقابل پذیرش بود و زن را ناقص العقلی می دانستند که می باید همواره در پناه پدر، پدربزرگ، برادرها، عموها و پس از ازدواج زیر سلطه شوهر باشد چگونه می توانست بر دارایی خود تسلط داشته باشد.

چنین بود که هر آنچه از ملک و املاک به زن تعلق داشت در عمل در اختیار شوهرش قرار می گرفت. در این میان کافی بود در اوقات خوشی و حسن رابطه طرفین، زن تحت تأثیر القائات شوهر قرار گرفته نوشته ای هم به مرد بدهد که این مورد بسیار اتفاق می افتاد و در این صورت به لحاظ قانون شرعی، اختیار زن بر اموالش کاملاً منتفی می شد.

در شرایطی که در عهد قاجار ناامنی و بی ثباتی اجتماعی حکمفرما و جامعه قانونمند نبود و حکمرانان محلی و کشوری هر چه اراده می کردند را بدون هیچ مانعی در مورد مردم اعمال می نمودند، روحانیون نیز با قواعد تبعیض آمیز اسلامی زمینه را برای هرچه کمرنگ تر شدن حقوق فردی و اجتماعی مردم و بویژه زنان فراهم می ساختند. به نمونه ای از طرز رفتار مجتهدین شیراز برای منافع شخصی شان از قول خفیه نویس دولت انگلیس در شیراز در ذیقعه ۱۳۰۹ هجری قمری در دوره ناصرالدین شاه بنگریم:

مردی فوت شده و دو عیال با اولاد صغیر و کبیر دارد. اموال و خانه و اثاث البیت او را می خواهند تقسیم نمایند. میرزا محمدعلی پیشنماز از یک طرف حمایت می کند، امام جمعه و شیخ الاسلام و حاجی سیدعلی اکبر از طرف دیگر. احکام شرعی سخت داده اند. میرزا محمدعلی چون حکم به آن طرف داده ایستادگی دارد که حکم خود را جاری نماید. حکومت حکم داده که مجدداً بروند خانه حاکم شرع، مرضی الطرفین مراغه.

یک روز سرکار والا رکن الدوله (والی ایالت فارس) در شهر نبودند، میرزا محمدعلی حکم می دهد طلاب و الواط و اشرار از زن و مرد می ریزند در خانه آن که امام جمعه و سایرین حکم داده اند که خانه را از تصرف آن عیال شخص مرحوم بیرون بیاورند. آن زن را سر بی چادر از خانه با اطفالش بیرون می نمایند، چند نفر از آدم های صاحبخانه را زخم می زنند، کارهای عجیب و غریب می نمایند که از هیچ الواطی تا به حال دیده نشده که از میرزا محمدعلی ناشی شده. حکومت مطلع می شود، فراش و قراول می رود که مردم را تفرقه کند. میرزا محمدعلی فحش زیاد به حکومت و اجزای او می دهد. هر چه کردند خانه را خالی نکردند. وضعی ملاًها حرکت می نمایند که تا به حال این رفتارها در هیچ حکومتی نبوده است. سرکار والا رکن الدوله در هیچ مقامی پیشرفت هیچ کاری ندارد. اگر وضع به این حالت بماند هیچ کس از دست ملاًها و الواط صاحب هیچ چیز نخواهد بود. آن سه نفر ملاً بسیار به هیجان آمده اند که بریزند بر سر میرزا محمدعلی... حکومت و بعضی آقایان نگذاشته اند. کار به همین قسم مانده است. (خفیه نویس، ۱۳۶۲: ۴۰۸)

باری، هیچ نهاد و سازمانی برای حمایت و دفاع از حقوق زنان وجود نداشت. چنین بود که آنان در بی حقوقی کامل و زندگی مشقت بار و شرایط روحی و روانی ناپایدار و پر تشویش به خاطر ترس از آینده ای بدتر از حال روزگار می گذرانند. مردان نیز که در فرهنگ اسلامی رشد کرده و با ضوابط شرعی تمام آزادی ها و اختیارات به آن ها داده شده بود همه کاره عرصه زندگی خانوادگی و اجتماعی به شمار می آمدند.

از دیگر سو، بر مبنای تعلیمات اسلامی فقها و ملاًهای منبری همواره در مساجد به آنان گوشزد می شد، زن باید مطیع مردش بوده و بی هیچ چون و چرایی تمام تلاشش را برای راحتی و رضایت او به کار برد. همچنین خطاب به زنان در باره اطاعت از مرد و سر به زیری و... آنان طبق قواعد شرعی سخن می راندند و زنان را در صورت سرپیچی از خواست مردان با آتش و عذاب جهنم تهدید می کردند. این ضوابط شرعی شرایطی

ایجاد کرده بود که مردان اسارت ذلت بار زنان را امری بدیهی می پنداشتند. به طوری که زن فقط با اجازه شوهرش حق خارج شدن از اندرونی را داشت و رفتن به خانه پدر و مادر و دیگر نزدیکانش را شوهر کنترل می کرد و به نشانه غیرت مردانه با همسرش همانند اسیری بی حقوق رفتار می نمود. در این شرایط اجتماعی دهشتنا هرگونه حرکت زن که از نظر شوهر و حتی مردان خانواده او خلاف شرع و سنت مذهبی جامعه تشخیص داده می شد می توانست به قتل فجیع وی بیانجامد. در این موارد روحانیون قویاً از به قتل رساندن چنین زنی پشتیبانی می کردند تا این مورد درس عبرتی برای سایر زنان شود و دست از پا خطا نکنند و قواعد و ضوابط شرع مقدس را زیر پا نگذارند.

دیدگاه های تحقیرآمیز در مورد ناتوانی و بی مقداری زنان، بی سوادی و توسری خوری و مشکلات بسیار آن ها در محیط خانواده و جامعه آن چنان در نگاه مردان گسترده و عمیق بود که انسانی مستقل با نام و نشان مشخص از او در میان مردم کوچه و بازار تو گویی اصلاً وجود ندارد. وقتی از زنی می خواستند نام ببرند می گفتند دختر فلانی یا متعلقه فلانی، حتی شوهرش نام او را نزد دیگران بر زبان نمی آورد و می گفت، بنده منزل یا مادر بچه ها و یا به اسم پسر بزرگش از وی نام می برد. این چنین بود که زن در جامعه به عنوان فردی با شخصیت و هویت مستقل اساساً مورد پذیرش عمومی نبود و شناخته نمی شد.

در چنین شرایطی با بی توجهی و نادیده انگاشتن زنان در جامعه، ایجاد حس حقارت و ناتوانی در آنان امری طبیعی بود. از این رو، با توجه به دایره تنگ افکارش که ناشی از تبعیض های خانوادگی و اجتماعی بود، خود را مطیع محض شوهرش پنداشته و همچون انسانی ناتوان او را پشت و پناه خود به شمار می آورد. اما از دیگر سو، مرد به عنوان انسانی برتر شناخته می شد که همه او را با نام و هویت فردی و اجتماعی اش می شناختند و دارای مقام، منزلت و موقعیت خاص خود بود و در محدوده عملش و ناحیه ای که می زیست اعتباری داشت.

در این وضعیت، همسر بی هویت او که مردم حتی اسم واقعی وی را نمی دانستند چگونه می توانست شخصیت مستقلی باشد و قدمی برای احقاق حقوق پایمال شده اش بردارد. او انسانی پریشان احوال و وابسته بود و در خود آن توانایی را نمی دید که مشکلات فرا روی خود را سامان دهد. بدین سبب، برای التیام برخی زخم های روحی و

روانی و یا مشکلات زندگی، از ناچاری به سحر و جادو و دعانویس روی می آورد. نذر و نیاز می کرد و انواع نخ و ریسمان را بر گوشه و کنار هر امامزاده ای با نیت گشوده شدن گرهی از گره های پرشمار زندگی اش می بست. اگر زنان بی سواد و خرافی بودند مردان نیز دست کمی از آن ها نداشتند ولی معمولاً کمتر از این کارها انجام می دادند. زیرا در بسیاری از مشکلات روزمره با زنان سهیم نبودند. آنان درد و رنج زندگی با هوو را نمی کشیدند و طلب مهر و دوستی زن برایشان حیاتی نبود. در تصور یک مرد این که امکان دارد با طلاق گرفتن زن، زندگی اش از هم بپاشد و بچه ها را از دست بدهد یا... وجود نداشت و همواره این نگرانی ها جسم و جانش را نمی خراشید.

در واقع زن در خانه شوهر همانند بنده ای تابع اراده مالک خود بود و باید از هر فرمان شوهرش اطاعت کند به گونه ای که اگر شوهرش کنیز زیبارویی را می خرید و صیغه می کرد و توجه اش به او حتی بیشتر از وی بود، حق اعتراض نداشت. وی پس از اینکه نهار را تدارک دیده و سفره را پهن می کرد فقط اگر شوهرش اجازه می داد در پایین سفره می نشست و پس از اینکه آقا شروع به غذا خوردن کرد به آرامی دستی به سفره می برد. ضمن این که همه توجه اش به آقا بود که اگر چیزی خواست فوراً در کنارش قرار دهد.

البته اغلب اوقات شوهرش به تنهایی غذا می خورد و زن و بچه ها در اتاقی دیگر غذا صرف می کردند. وقتی زن غذای آقا را می کشید تا برایش ببرد دقت می کرد گوشت بیشتری را در بشقاب خورش وی قرار دهد و بهترین قسمت غذا ها را برای او می برد که مبادا از وی ایراد بگیرد. این منزلت زن در خانه شوهر آن هم در شرایط مناسب بود که اهل شریعت هم بر آن تأکید داشتند و چندان بالاتر از مقام یک برده نبود.

اگر زن بیشتر عشق و محبت و سرویس دهی به بچه ها را نصیب پسر یا پسرانش می کرد و این تبعیض ناروا را بر دختران مظلومش روا می داشت به علت شرایط اجتماعی بود. او به چشم خود می دید وقتی پسران بزرگ شوند تا حدودی از مادرشان در مقابل سخت گیری های پدر دفاع می کنند و اگر شوهرش او را طلاق دهد و بدون هیچ پشتوانه ای رهایش سازد به تنها جایی که می تواند پناه ببرد خانه پسرش است. در حالی که دختر گرچه مایل است از مادرش حمایت کند ولی شوهرش معمولاً چنین اجازه ای را به او نمی دهد. به این علت بود که مادران به پسران در دوره طفولیت توجه بیشتری می کردند تا پشتیبانی داشته و در روز مبادا جایی برای ادامه زندگی داشته باشند.

در واقع با قواعد اجتماعی حاکم بر جامعه قاجار از هنگام تولد نوزاد، قدر و ارزش پسر با دختر قابل قیاس نبود و به تدریج با رشد آنان بر منزلت پسر افزوده می شد و خواهرش به وضوح آن را حس می کرد و چندی نمی گذشت که با تلخ کامی، خودش هم به برتری بی چون و چرای وی اذعان می کرد. حال آن که بسیار اتفاق می افتاد که دخترک از نظر ضریب هوشی بسی بالاتر از برادرش بود و چنان که در شرایط یکسان از نظر فرصت های اجتماعی قرار می داشت به یقین از وی پیشی می گرفت. ولی هرگز این اتفاق نمی افتاد. جای او گوشه اندرونی بود و ظرف شستن و آشپزی و جاروکشیدن. اما برادرش وارد عرصه اجتماع می شد و با کمک پدر بالا و بالاتر می رفت.

مصائب زن خانه دار وقتی فزونی می یافت که فرزندی نمی زاید و یا این که فرزندانش همه دختر می شدند و شوهرش می خواست او را طلاق دهد. در این وضعیت باز هم بهتر این بود که همچنان در خانه بماند. در این حالت شوهرش زن یا زنانی می گرفت و به وی توجهی نمی کرد و او دیگر منزلتی در خانه نداشت و می بایست ساکت و سر به زیر در خدمت هوها باشد.

با این اوصاف باید گفت در دوره قاجار نقش زنان در شهرها به شوهرداری و فرزندآوری و کار مستمر و پایان ناپذیر خانگی در اندرونی ها محدود می شد. این ساختار اجتماعی تثبیت شده که به خواست روحانیون در گذر قرن ها پایدار مانده بود چه در زمان سلطه فقهای اهل سنت و چه در دوره سیطره روحانیون شیعه هیچ تفاوت ساختاری نکرده و جایگاه فرودست و ناچیز زن بدون تغییر بر جا مانده بود. کما اینکه در همین دوره قاجار در مناطق سنی نشین غرب و شرق کشور وضع زنان به هیچوجه از مناطق شیعه نشین بهتر نبود.

در مناطق روستایی، بجز خان ها و افرادی که توانایی مالی بهتری نسبت به بقیه داشتند از قبیل زمین داران نسبتاً مرفه و کدخداها و ناظرین املاک ثروتمندان و مآلهای ساکن روستا که چند همسری در بین آنان معمول بود طبقه کشاورز زحمتکش به یک همسر اکتفا می کرد.

هانری رنه دالمانی می نویسد: زمین دار شمال ایران برای برخودارشدن از نیروی کار ارزان زنان کم درآمد، برای کار در مزارع خود در ایام زراعت زنان را صیغه کرده و پس از پایان فصل برداشت محصول با پرداخت مبلغ توافق شده آن ها را رها می کرد. (دالمانی، ۱۳۳۵ : ۲۶۹)

اما در میان ایلات و عشایر نیز چندزنی معمول بود با این تفاوت که آن‌ها اغلب کنیزها را با غارت مناطق مسکونی به خصوص روستاها و یا راهزنی‌ها و به اسارت بردن دختران و زنان جوان به دست می‌آوردند نه از طریق خریدن آن‌ها. در این مورد ایلات ترکمن موجب آسیب فراوان در استان‌های مازندران، خراسان شمالی، رضوی و سمنان شدند.

طوایف عمده ترکمن، یموت و گوکلان و تکه می‌باشند. آنان سنی مذهب اند و بر مبنای فتوایی که فقهای سنی داده و مربوط به صدهای قبل می‌باشد، ایرانیان شیعه مذهب را رافضی و خارج از دین اسلام می‌شمارند. در نتیجه ریختن خون و غارت اموالشان حلال و پسندیده و به اسارت گرفتن زنان و جوانانشان جایز بود. این نظر فقهی با طرز زندگی و رفتار ترکمن‌ها همخوانی داشت. زیرا آنان علاوه بر این که به کار دلخواهشان یعنی غارتگری ادامه می‌دادند برای جنایات و فجایعی که به بار می‌آوردند ثواب اخروی نیز پیشاپیش ذخیره می‌کردند... در یورش‌های پایان ناپذیرشان، بسیاری آبادی‌ها نابود و بسیاری زن و مرد کشته و اسیر شده و در بازارهای برده فروشی خیره و بخارا و دیگر مناطق به بردگی فروخته می‌شدند و در آن سرزمین‌ها، دور از یار و دیار با ظلم و ستم بسیار پس از مشقت‌های همه روزه و کار طاقت فرسا نابود می‌شدند. (قرهی، ۲۰۲۳م: ۵۶ - ۵۵)

آرمینیوس وامبری خاورشناس مجار که در ژانویه ۱۸۶۳ به تهران آمده بود و از ترکمن صحرا در لباس درویشی با کاروانی تجاری از ایران قاجاری راهی خانات آسیای میانه شده بود در مورد شکنجه و کشتن اسرا توسط ترکمن‌ها و خان‌های آسیای میانه و همچنین مجازات سنگسار زنان، دیده‌های خود را بازگو کرده است که نوشتن در باره آن موجب تکدر خاطر می‌شود از این رو به صفحاتی از کتاب وی ارجاع داده می‌شود. (وامبری، ۱۳۷۰: ۱۹۴-۱۸۶ و ۲۲۲-۲۲۱)

جیمز بیلی فریزر بازرگان اسکاتلندی که در عهد فتحعلی شاه به ایران آمده بود می‌نویسد: تاخت و تاز ترکمنان در این اواخر در منطقه استرآباد چنان شدت گرفته بود که تقریباً راه سفر کردن را بسته بودند. همه روستاهای واقع در پای تپه‌ها و دامنه‌ها ویران شده است. چنان که در راه استرآباد به دشت گرگان حاشیه‌ای از سرزمینی که موقع عبور من از آنجا در سفر قبلی در دوازده سال قبل پرجمعیت و آباد بود اکنون تبدیل به بیابان شده بود... همین روز قبل از ورود ما به روستا، چهار مرد را کشته بر سر راه یافته

بودند و در آن هفته جمعی را درست در دروازه استرآباد به اسارت گرفته بودند.
(فریزر، ۱۳۶۴ : ۴۷۲-۴۷۱)

البته غارت و چپاول اموال بویژه دزدیدن زنان و دختران توسط ایلات دیگر ایران به میزان ترکمن ها نبود اما در عین حال بسیار آسیب زننده بود. پاتینجر می نویسد: در شرق ایران در میان ایل های مختلف بلوچ تعدد زوجات کاملاً در همه جا به چشم می خورد و عمومیت داشت. به گونه ای که حتی مردان کم بضاعت نیز گاه، هفت تا هشت زن می گرفتند. (پاتینجر، ۱۳۴۸ : ۶۶-۶۵).

می شود تصور کرد که این زنان ستم دیده و درمانده در چنین خانواده های فقیر و در آن سرزمین خشک، شوره زار و بیابانی چه شرایط دردآور و مذلت باری را تحمل می کردند و چگونه از نداشتن بهداشت و تغذیه و مکان مناسب برای زندگی به سرعت پیر شده و از بین می رفتند.

حال به غرب کشور می رویم و وضع زنان را در آنجا پی می گیریم. در این مورد حسن اعظام قدسی، در مورد ایل سنجابی در غرب کشور می نویسد: در این ایل چند زنی در میان مردان عمومیت داشت به گونه ای که در آنجا یک مرد کم تر از سه زن نداشت و طبعاً افرادی که توانایی مالی بیشتر داشتند زنان بیشتری را در چادرهای ایلاتی برای خود نگهداری می کردند. (اعظام قدسی، ۱۳۴۲ : ۴۰۲)

البته این وضع منحصر به سنجابی ها نبود بلکه جنبه عمومی داشت. در همین زمینه در جنوب غرب ایران، کرزن در مورد ایلات بختیاری می نویسد: در ایلات بختیاری تعدد زوجات عمومیت داشت و حتی افرادی که امکانات مالی نداشتند باز هم بیش از یک زن داشتند. (کرزن، ۱۳۵۰، جلد دوم : ۳۶۶)

خواستگاری، نامزدی و ازدواج

مذهب شیعه رابطه زن و مرد را به سه صورت عقدی، متعه و صیغه به رسمیت شناخته و در خارج از این سه نوع ممنوع می شمرد. در دوره قاجار که استیلای قدرت روحانیون شیعه بر جامعه حکمفرما بود دختران مجالی برای رابطه پیش از ازدواج نداشتند و اگر چنین می شد از نظر مذهبی عقوبت دهشتناک سنگسار در انتظارشان بود. و حتی توسط پدر، عمو یا برادر ممکن بود به قتل برسند. دختران را چهارچشمی می پاییدند تا آبروی خانواده حفظ شود.

این بود که پدر و مادر پس از رسیدن دختر به سن تکلیف تلاش می کردند طبق دستور اسلام او را شوهر بدهند. طبق شرع اسلام، حتی وصلت با صغیران مجاز است به شرطی که به نیابت والدین به عقد مردی درآید. در نبود والدین، سرپرست او این کار را انجام می دهد. شکی نیست که این روش از مصادیق سوء استفاده جنسی از کودکان است.

در عهد قاجار، ازدواج فامیلی به ویژه میان عموزاده ها، عمه زاده ها، خاله زاده ها و دایی زاده ها بسیار رواج داشت. البته اولویت، ازدواج پسرعمو با دخترعمو بود. چنان که می گفتند عقد پسرعمو و دخترعمو در آسمان ها بسته شده است. دختری که نخستین بار ازدواج می کرد باید باکره باشد و اگر غیر این بود او را با خفت و خواری به خانه پدرش می فرستادند و در آنجا به این خاطر که آبروی خانواده را برده است به شدیدترین مجازات ها می رسید و یا او را می کشتند.

در این عهد گذشته از این که والدین می خواستند دخترانشان را طبق شرع هرچه زودتر شوهر بدهند، خانواده های تنگدست بجز رعایت شرع اسلام دلیل دیگری هم داشتند و آن فقر دامنگستر بود که بسیاری از خانواده ها می خواستند یک نان خور از سفره شان کم شود و در عوض از خانواده داماد مبلغی به عنوان شیربها بگیرند. این بود که بیشتر دخترها تا سن دوازده سالگی ازدواج می کردند.

در دوره پهلوی، حکومت تجددخواه برآن بود سن ازدواج دختران و پسران را بالا ببرد تا از آزار جنسیِ ظالمانه دخترکان کم سن و سال جلوگیری نموده و از سوی دیگر فرصت آموزش و تحصیل و ارتقاء کیفی زندگی دختران و پسران فراهم شود. اما باز هم روحانیون مقاومت کرده و بر اجرای دستورات شرعی اصرار می ورزیدند و سعی می

کردند مردم کم سواد و بی سواد را با خود همراه سازند. اگر چه در آن دوره به تدریج روحانیون به کناری رانده شده و از توش و توان افتاده بودند. با این حال بالا بردن سن ازدواج در دوره پهلوی اقدامی استثنایی در تاریخ ایران محسوب می شود.

در سال ۱۳۳۶ خورشیدی حداقل سن ازدواج دختران سیزده و پسران پانزده سال تعیین شد. در سال ۱۳۴۲ خورشیدی طبق قانونی که از تصویب مجلس شورای ملی گذشت حداقل سن قانونی برای ازدواج دختران پانزده و برای پسران هجده سال تعیین و رضایت دو طرف را شرط ازدواج شمرد. در سال ۱۳۵۳ خورشیدی حداقل سن ازدواج قانونی باز هم بالاتر برده شد به گونه ای که برای دختران هجده و برای پسران بیست سال تعیین گردید. رضایت دختر و پسر نیز شرط ازدواج بود نه این که بدون رضایت آن ها والدین حق داشته باشند دختری را به ازدواج مردی وادار کنند.

به این ترتیب شرایط برای ادامه تحصیل دختران فراهم شد و در اثر آن، منزلت اجتماعی و خانوادگی زن ایرانی بالاتر رفت. در این قانون تصریح شده بود کسانی که ازدواج های زیر سن قانونی را ترتیب دهند مجازات خواهند شد.

در جمهوری اسلامی، قانون سال ۱۳۵۳ و قانون های دیگر عصر پهلوی در مورد زنان ملغی و حقوق فردی و اجتماعی آنان را زیر پا گذاشته و قوانین اسلامی را جایگزین کردند. حتی وقتی خواستند در قوانین اسلامی به خاطر مقاومت زنان و واقعیات زمانه تعدیلی ایجاد کنند قانونی در سال ۱۳۸۲ تصویب شد که در آن سنی که دختر می تواند بدون رضایت والدین ازدواج کند از نه سال به سیزده سال افزایش یافت. مجلس شورای اسلامی این لایحه عقب مانده را که به وضوح پس رفت فاجعه بار نسبت به دوره محمدرضا شاه بود تصویب کرد اما شورای نگهبان آن را مغایر شرع اسلام تشخیص داده و رد کرد. سرانجام مجمع تشخیص مصلحت نظام این لایحه را تصویب نمود.

نکته تأسف بار این که در این قانون نیز سن ازدواج نه سال برای دختران و چهارده سال برای پسران تغییری نکرده بود. با این حال این قانون قرون وسطایی استثناهایی را هم قائل می شود که در چه مواقعی می توان در سنین پایین تر ازدواج کرد.

به این ترتیب دوباره بازگشته ایم به دوره قاجار. با این تفاوت که دوره پهلوی چنان رشد فرهنگی را در جامعه ایران ایجاد کرده بود که مردم طبقه متوسط به بالا هرگز دخترانشان را در این سنین شوهر نمی دهند. اما وقتی چنین قوانینی در جامعه حکمفرماست طبعاً در طبقه پایین عده بسیاری از دخترکان، اسیر این قوانین غیرانسانی

و ضد حقوق بشری می شوند.

طبق شرع اسلام یک مرد نمی تواند همزمان بیش از چهار زن عقدی داشته باشد. اگر مردی خواست زن دیگری را به عقد نکاح خود درآورد باید یکی از زنان عقدی اش را طلاق داده و سپس زن جدید را جایگزین کند. البته راه شرعی دیگری برای مرد مسلمان پیش بینی شده است. به این صورت که زن پنجم را صیغه نود و نه ساله کند و بدین نحو مشکل شرعی برطرف و هر تعداد زن دیگر خواست می گیرد. علاوه بر آن مرد می تواند دو دختر برده را به عنوان متعه بگیرد و هر تعداد که خواست زن صیغه ای موقت و کنیز داشته باشد. این قوانین در دوره قاجار در مورد زنان اعمال می شد و حرمسراها با این ضوابط عقب مانده و غیرانسانی مملو از زنان مختلف بود. در عصر پهلوی این قواعد شرعی ناپسند به کنار گذاشته شد و از حرمسرا هم خبری نبود. اگر چه چندزنی در بخش کوچکی از مذهبیهون سنتی و همچنین در میان ملاها وجود داشت ولی اکثر مردم از آن پرهیز کرده و عرف معمول جامعه در بیشتر مناطق آن را نمی پذیرفت. چنان که در سال ۱۳۵۵ طبق آمار از هر هزار مرد یازده نفر بیش از یک زن داشتند که رقمی بسیار کم است. این آمار نشان می دهد که کار فرهنگی و تغییرات ساختاری و قانونی در جامعه و بالابردن مقام و موقعیت زنان در خانواده و اجتماع اثر مثبت خود را بجای گذاشته و گفتمان آخوندی در حاشیه قرار گرفته بود.

با تصویب قانون حمایت از خانواده در سال ۱۳۴۶ خورشیدی مردان دیگر نمی توانستند بیش از یک زن بگیرند مگر با اجازه دادگاه. در قانون سال ۱۳۵۳، دیگر اجازه دادگاه ملاک نبود و چنان چه مرد می خواست زن دیگری بگیرد باید اجازه زن اول را هم داشته باشد و به این صورت بر تک همسری تأکید می شد.

اما حکومت جمهوری اسلامی این حمایت های قانونی از زنان ایران را به چالش کشید و آسیب زیادی به آنان زد. به عنوان نمونه قانون حمایت از خانواده سال ۱۳۴۶ خورشیدی را به حالت تعلیق در آورد و دادگاه مدنی خاص را جایگزین کرد که در آن اختیار مرد را طبق قوانین اسلامی برای طلاق یکجانبه به وی باز گرداند و در این زمینه هم حق زنان ایران پایمال شد.

به هر روی، بی گمان یکی از مهم ترین رویدادهای مبارک زندگی هر شخصی ازدواج اوست. گرچه در عهد قاجار ازدواج دختر و پسر در سنین پایین به ویژه برای دختران توأم با مشکلات زیاد جسمی و روحی بود. ولی اهل دین دلیل می آوردند که پیامبر

با دختری در این سن ازدواج کرده و پیروی از سنت پیامبر عملی شایسته است. در این شرایط دهشتناک که در نتیجه ی نداشتن آمادگی جسمانی و وحشتِ نوعروس خردسال و اعمال خشونت جنسی و جسمی از طرف شوهر بزرگسال و نادان که دخترک بی پناه ناچار به تحمل آن بود، طیف گسترده ای از زنان سرخورده با جسم و روح آسیب دیده پدید می آمدند که از شوهر خود وحشت کرده و عده ای از ترس دست به خودکشی می زدند.

گفتنی است که تأکید بر ازدواج فامیلی برای این بود که اموال و میراث خانوادگی در میان خودشان بماند. چنان که این گزینه اول نبود و می خواستند دختر از بیگانه بگیرند به مال و منال و موقعیت اجتماعی پدرش بها می دادند تا پسرشان از آن نصیبی ببرد. اما اگر دختری بسیار زیبا بود آنوقت دیگر چندان در مورد وضعیت مالی و خانوادگی او کنکاش نمی کردند. معمولاً مرد نمی توانست قبل از ازدواج همسر آینده اش را ببیند و این کارها از طریق مادرش یا گیس سفیدان خانواده یا دلاله صورت می پذیرفت.

قرائین می نویسد: الگوی زن مطلوب از نظر جسمی در این دوره، ازدواج با دختری بود با موهای بلند پرپشت، صورت گرد، چشم های درشت، ابروان کشیده، بینی قلمی، دهان غنچه ای، لبان نازک، گردن کشیده، گوش های کوچک، پوست سفید با رنگ چهره سرخ گل بهی، پستان های سفت، مچ پای پر، کمر باریک، کفل های وسیع، سینه های فراخ، شکم فرورفته، ناف فنجانی، قد بلند، تراش دست و پای کوچک، دهانش خوشبو، راه رفتنش کبک وار، زیر بغل و پشت گوش و میان پایش بوی ناخوش نداشته باشد و...

حمام ها از مکان های مهم برای شناخت محاسن و عیوب دختران بود. در آنجا تمام موارد پیش گفته و معایبی از قبیل کچلی، سوختگی، کمان پایی، عیب و نقص جسمی، شُلی و سفتی بدن، کم مویی یا پرمویی، تناسب اندام و... مورد بررسی قرار می گرفت. بعلاوه طرز رفتار، شرم و حیا، رعایت عفت، سنگینی و وقار، نشست و برخاست، نحوه حرف زدن و شوخی کردن و نظم و ترتیب او به دقت واکاوی می شد. در واقع از لحظه ورود دختر به حمام و باز و بسته کردن بچه حمام و لنگ بستن یا نبستن و رفتارش در آنجا بود که معلوم می کرد زیر دست مادر و بزرگتر نجیب و خانه دار و منظم و مرتب تربیت شده یا خیر. همانطور که از بی بند و باری و بی اعتنائی در پوشش شرمگاه و درهم آمیختگی اسباب حمام او، به شلختگی و تربیت ناقص و رعایت نکردن عفاف و

دیگر مسائل از دیدگاه خود و معیارهای زمانه پی می بردند.

دلاک و حمامی از گفتگوی دخترها و زنان جوان و رمز و رموز دختران و سر و سر آن ها با این و آن و یا سنگین آمدن و سنگین رفتن آنان و یا بقچه به دست کسی سپردن و به اسم رفتن به حمام سراغ کار دیگری رفتن، پی به اخلاق و خصوصیات آن ها می بردند. این دلاک بود که در مدت کیسه کشی با زرنگی می توانست از مشتری زیر پا کشی کرده و اطلاعات دست اول از او بدست آورد.

از مکان های دیگر برای شناخت دختران، مجالس تعزیه و روضه خوانی بود. در آنجا می توانستند دختران نجیب و سنگین را از جلف و سبکسر طبق دیدگاه مذهبی خودشان تشخیص دهند. در این مجالس دقت می کردند که دختر مورد نظر سنگین و محترم نشسته و حواسش به خود و روضه باشد. جنب و جوش بیخود نداشته، غیه های بیهوده نکشیده، صدایش را به شیون و زاری بلند نکرده یا هر دم مثل این که ساس به بدنش رفته به خود جنبیده و به دستاویز دلسوختگی گریه و غش و ضعف کرده، مرتب سینه و صورت گشوده و خود را به اطرافیان و خدمه و روضه خوان ارائه نموده و...

از دیگر اماکن که زنان اجازه داشتند بروند امام زاده ها و زیارتگاه ها بود. در این اماکن نیز رفتار دختر زیر نظر قرار می گرفت که آیا دختر به تنهایی یا همراه بزرگتر و سرپرست به زیارت آمده و حواسش به زیارت و طواف و نماز و روضه بوده یا این که به این طرف و آن طرف دویده و نذر و نیازهای متعدد و اشک و زاری های مخصوص داشته و سنگریزه به دیوار برای قرار و مدار چسبانده یا چندین شمع روشن کرده و قفل و دخیل به ضریح بسته و صورتش را به دفعات باز و پوشیده کرده و یا در شلوغی خود را به این و آن مرد چسبانده و...

مهمانی های زنانه از دیگر مکان ها برای کند و کاو و بررسی احوالات یک دختر بود. در این اوقات دختر را می پاییدند که سنگین لباس پوشیده یا این که لباس سبک بر تن کرده، سادگی و متانت دارد یا سر و گوشش می جنبد و بی خیال همه چیز است. به خوردن خوراکی ها حرص و ولع دارد یا نه، جنب و جوش و جست و خیز دارد و های و هوی می کند و می رقصد و بلند می خندد یا این که آرام و متین است و... به این ترتیب همه حرکات دختر را زیر نظر می گرفتند.

اما آنچه مسلم بود اگر خواستگار خود و اطرافیانش هزار عیب و علت، ناپاکی، فساد یا انحراف اخلاقی داشتند و پسر یا برادرشان که می خواست زن بگیرد از همه خودی

هانش هم بدتر بود باز هم برای او دختری با این خصوصیات و این که نجیب و سر به زیر و مؤدب و... باشد طلب می کرد. وقتی با این همه در مجموع دختر را مطابق میل خود تشخیص می دادند از بزرگتر های دختر اجازه خواستگاری گرفته یا این که در بسیاری مواقع بدون اجازه و سرزده به خواستگاری می رفتند. در مجلس خواستگاری معاینات دختر از لحاظ جسمی و جنسی معمول بود. از جمله به هنگام چای آوردن و قلیان آوردن توسط دختر به صورت او دقیق نگاه می کردند که لک و پیس و کک و مک نداشته باشد و با دقت به صورت، ابرو و پیشانی وی می نگریستند که آیا به حالت طبیعی است یا این که دستی به آن ها برده و موی صورت را برداشته است.

می گفتند، صورت دختر باید مثل به گُرک داشته باشد. به نشست و برخاست و طرز حرکت و راه رفتنش نگریسته و به صحبت با او می پرداختند تا از تنگی و گشادی دهان و وضع دندان ها و سردی و گرمی بیان و دلچسبی لحنش او را امتحان کنند. به بهانه بوسیدن، بوی دهانش را می سنجیدند و با کشیدن دختر به طرف خود به هوای بغل کردن، سرش را به سینه خود چسبانده چنگ در موهایش کرده و پُریشتی یا کم پشتی یا کچلی او را امتحان می کردند. دست در سینه اش برده سفتی و شُلی پستان هانش را می سنجیدند و چادر از سرش انداخته تناسب اندامش را بررسی می نمودند. به همین روال مثل توپ هر یک او را به دست دیگری پاس می دادند و قبل از خاتمه مجلس اگر خانواده فقیر یا بی سرو زبان بود دختر را به اتاق خلوت کشیده تا همه نادیدنی ها را ببینند و معاینه کنند.

از جمله مواردی که همواره در منبر ملاها تأکید می شد ازدواج هر پسری بود که پا به مرحله بلوغ می گذاشت. این که باید زودتر برای او زن گرفت زیرا اگر عزب بماند در هر قدمش هزار ملائکه او را نفرین می کنند و هر دختری که به سن هشت و نه سال رسید باید او را شوهر بدهند. در غیر این صورت والدینش به عذاب الهی دچار می شوند. به همین خاطر اغلب مردم تحت تأثیر القاءات ملاها بر آن بودند که دخترشان را در همان خردسالی شوهر بدهند. چنان که عده ای پس از تولد دختر به فکر تهیه تدریجی جهیز او بر می آمدند. برای پسر هم بند ناف دختری از نزدیکان را به اسمش می بریدند. در باره ازدواج می گفتند، نصف ایمان را حفظ می کند و روزی زن با خودش به خانه شوهر می رود.

در جامعه قاجاری، مردم به علت نگرش دینی بر این نظر بودند که، دختر تا سن دوازده

سالگی قابل پسند است. در پانزده، شانزده سالگی جالفتاده شده و از هفده هجده سالگی رو به ترشیدگی گذاشته و در حدود بیست سالگی می گفتند، زن که رسید به بیست باید به حالش گریست. در حالی که برای مرد حد و مرزی قائل نبوده و همواره تا پیری برای دامادی قابل تأیید بود. چنانکه می گفتند، اگر داماد بین هفده تا سی و چند ساله باشد، جوان. تا چهل سال باشد، خوب. بعد از چهل سالگی تازه اول چل چلی اش است. در سنین بالاتر از پنجاه و شصت می گفتند مردی زن نگهدار و نان آور است و سن زیادش عیب به شمار نمی رفت. چنین بود که دختران کم سن را به مردان مسن می دادند. (قزائیان، ۱۳۸۹: ۱۰۷-۱۰۵)

گاسپار دروویل در مورد مراسم نامزدی و عروسی خانواده های ثروتمند در عهد فتحعلیشاه می نویسد: وقتی موضوع دامادی مرد جوانی به میان می آید مادر یا خاله یا یکی از زنان دیگر خانواده کوچه به کوچه و در به در به راه افتاده و به دنبال دختری که مورد پسند باشد می گردند. داماد پیش از عروسی حق دیدن عروس را ندارد. اگر وصف جمال و کمال عروس آینده مورد پسند داماد قرارگیرد و او به انجام وصلت رضا دهد، والدین پسر و دختر دور هم جمع شده و در باره شرایط عقد و عروسی وارد گفتگو می شوند.

شوهر آینده مبلغی به عنوان مهریه به گردن می گیرد. اما تهیه زر و زیور و وسایل آرایش عروس و همچنین حجله عروس به عهده مادر داماد است. روز نامزدی در جلسه ای تعیین می شود و از اقوام و آشنایان در روز و ساعت معین دعوت می کنند تا با داماد آینده آشنا شوند. این کار شیرینی خوران نام دارد. در آن روز، نامزدی رسماً اعلام و تاریخ انجام عقد معین می شود. مدعوین با شیرینی و شربت و میوه پذیرایی می شوند و نوازندگان و خوانندگان و رقاصان از صبح تا شام مجلس را گرم می کنند.

مادر عروس نیز مجلس جشنی ترتیب داده و از تمام بانوان آشنای خود دعوت می کند. در این مجلس نیز زنان نوازنده و خواننده فقط برای بانوان برنامه اجرا می کنند. خانواده دختر پیش از آن که به انجام مراسم عقد تن در دهند شرایطی را پیشنهاد می کنند که معمولاً مربوط به خرید لباس ها، شال ها، جواهرات و کنیزان و گاهی پول نقد یا واگذاری املاک از جانب داماد است. داماد این شرایط را قبول یا رد می کند یا این که تغییراتی در آن می دهد. اما این موارد انجام عروسی را متزلزل نمی کند. در هر حال از این که لااقل قسمتی از پیشنهادات طرف دختر مورد قبول واقع شود آن ها راضی

می شوند. در روز عقدکنان، داماد به اتفاق والدین و یک ملاّ به منزل عروس می روند. عروس در پشت پرده ای قرار می گیرد، ملاّ خطاب به عروس می گوید آیا جوانی را که می بینید به شوهری قبول می کنید یا نه؟ پس از شنیدن جواب قبول، رو به داماد می کند و از او نیز تأیید می خواهد. داماد نیز بی آن که چهره عروس را دیده باشد پاسخ مثبت می دهد و عقد انجام می شود.

در این موقع داماد روزی را برای بردن عروس تعیین می کند. در روز موعود، داماد، دوستان و اطرافیان خود را به تعداد صد تا صد و پنجاه نفر خبر می کند. این ها دو ساعت به غروب مانده سراپا مسلح و سوار بر اسب در حالی که چند زن سوار که اسبی با زین و برگ گران بها به همراه دارند راه خانه عروس را در پیش می گیرند. در جلو آن ها دسته های نوازندگان و خوانندگان و رقاصان در حرکت هستند و جوانان به عنوان شادی با تفنگ هایشان شلیک هوایی می کنند تا به در خانه عروس می رسند.

در این حال داماد وارد خانه شده به دنبال عروس می گردد. طبق آداب و رسوم عروس خود را در کنجی پنهان می سازد. سرانجام داماد، عروس را پیدا کرده می خواهد با خود ببرد ولی عروس امتناع می کند. زیرا ترک خانه پدری با اولین اشاره داماد برای عروس زیننده نیست. عروس شروع به فریاد و ناله می کند تا این که داماد او را بغل زده و بر زین اسبی که همراه آورده اند می نشاند. در این حال زن ها عروس را احاطه کرده و همگی به سمت خانه داماد حرکت می کنند. پشت سر آن ها نوازندگان و رقصندگان می آیند و به همین صورت دور شهر حرکت می کنند و سپس عروس را به خانه داماد و به حرمسرا می برند. سپس داماد را تا دم در حرمسرا مشایعت و شادکامی او را خواستار می شوند. زن ها همین که از ورود داماد با خبر می شوند روی عروس را می پوشانند. رسم بر این است که داماد به دست خود نقاب از صورت عروس بردارد. این لحظه ای بحرانی است زیرا داماد برای اولین بار صورت عروس را می بیند. وقتی او نقاب را از صورت عروس بر می دارد اگر عروس مورد پسند وی نباشد بی آن که سخنی بگوید از اتاق خارج می شود.

معنای این کار معلوم است. دیگر جز شکایت و گریه و نفرین چیزی به گوش نمی رسد تا این که سرانجام نوعروس را روانه خانه پدرش می کنند. در این صورت داماد باید مهریه و جهیزیه و جواهرات و آنچه به هنگام عقد بر عهده گرفته است را به وی ببخشد. زیرا داماد با این عمل خود دختر را طلاق داده است. البته چنین اتفاقی در حال

حاضر به ندرت رخ می دهد زیرا معمولاً نامزد ها یا از راه نیرنگ و یا با قرار قبلی همدیگر را می بینند. در واقع این خواست منطقی هر دو خانواده است که این دیدار در بعد از نامزدی صورت گیرد تا اگر داماد در این دیدار دختر را نپسندید موضوع در همین مرحله خاتمه یابد.

ولی اگر همه چیز به خیر می گذشت و عروس مورد پسند داماد قرار می گرفت در کنار عروس نشسته از خانم هایی که همراه عروس آمده بودند تشکر می کرد. خانم ها از اتاق خارج می شدند. کنیزان حجله را مرتب کرده آن ها هم بیرون می روند. ولی سالخورده ترینشان می ماند و پارچه سفیدی را بر حجله پهن می کند و نوعروس را به حجله دعوت می کند. البته نوعروس پس از ساعت ها خواهش و تمنا به این کار رضایت می داد و کنیز سالخورده نیز از اتاق خارج می شد. زیرا تسلیم شدن به تمایلات شوهر در اولین قدم نشانه سبکی و جلفی بود. این پارچه را بعد از زفاف با نشانه هایی بر آن به خانواده عروس تحویل می دهند تا مدرکی از نجابت و پاکدامنی دخترشان داشته باشند. (دروریل، ۱۳۴۸ : ۱۲۳-۱۲۲).

این آداب و سنن غیرمنطقی حاصل روش های مذهبی اسلامی بود که زن را مطلقاً پوشیده و بریده از جامعه می خواست و اجازه نمی داد که حتی داماد یک بار قبل از همبستری زن عقدی خود را ببیند.

تنگناهای اجتماعی که ناشی از تعصب، جهالت و کوتاه بینی دینی است در تمام زوایای زندگی ایرانیان از دیرباز رخنه کرده است و روحانیون با تمام قوا در گذر قرن ها از آن ها پیگیرانه پاسداری نموده و مدام در منبرها تبلیغ کرده و ترویج داده اند. آن ها هرگز اجازه نداده اند که راهی به سوی تغییر گشوده شود تا این که پس از سالیان دراز با تغییر و تحول اساسی شرایط اجتماعی، وضعیت جدیدی پدید آمده که در موردی مجبور به عقب نشینی شده اند.

با این حال بر حفظ موارد متعدد دیگر پای فشرده و مانع گشایش در حیات اجتماعی ایرانیان و همراهی آنان با جوامع متمدن زمانه گردیده اند. از جمله در عهد قاجار نه تنها چندین سده از رنسانس در اروپا گذشته بود بلکه در آنجا انقلاب صنعتی روی داده و پیشرفت های علمی، صنعتی، فلسفی و اجتماعی آنان را به رفاه و توانایی های شگرفی رسانده بود. جهان متحول شده و با آن تمدن و پیشرفت های بشری در تمام زمینه ها به مرزهای نوینی ارتقاء یافت.

اما ایرانیان در همان زمان در هزار توی بایدها و نبایدهای هزار و اندی ساله مذهبی، گرفتار جهل و خرافات و عقب ماندگی اجتماعی و فقر و فلاکت و استبداد دینی به منتهای درماندگی رسیده بودند.

برای برون رفت از این همه واپس ماندگی سرانجام در آن عهد، انقلاب سترگ مشروطه به همت و جانفشانی پیشروان راه آزادی روی داد. اما روحانیون دستشان به طور کامل از جامعه کوتاه نشد و پس از چندین دهه، در فرصتی که با دست خارجی ها و با قول و قرارهای پشت پرده با دار و دسته خمینی پدید آمد، کار به وضع فاجعه بار امروز رسید. از این رو، شاه کلید رهایی ایرانیان از عقب ماندگی های اقتصادی و اجتماعی، تعیین تکلیف با این قشر سرسخت و اصلاح ناپذیر است.

جعفر شهری در مورد آموزش خانه داری و رفتاری و اخلاقی که دختر از مادر، مادر بزرگ، خاله یا عمه از طفولیت تا هنگام ازدواج فرا می گیرد می نویسد: از همان کودکی به دختر کارهای خانه از جمله جارو کشی، گردگیری، کمک آشپزی و سپس آشپزی، رختشویی، ظرفشویی، آداب مهمانداری و غیره یاد داده و موارد اخلاقی و رفتاری متعددی را یادآوری می کردند. از جمله سر به زیری، متانت و سنگینی، کم حرفی، حرف شنوی، خوش خلقی، سحرخیزی، اطاعت از بزرگترها، حجب و حیا و بی سر و صدایی.

وقتی بزرگتر شد و در سن نه تا دوازده سالگی ازدواج کرد، دوری از جلفی و سبکی و خنده و حرکات بیجا، احترام به شوهر و پدر شوهر، مادر شوهر، اقوام شوهر، رعایت حجاب، محرم و نامحرم شناختن، شوهردوستی و او را خدای روی زمین دانستن، بزرگداشت شوهر در غیابش و حضورش، حرف از خانه شوهر بیرون نبردن، صبر و شکیبایی، رازداری، سازگاری، بردباری و قناعت، بی توقعی، نماز و روزه داری، طهارت و تقوا، یکدلی و یکرنگی با شوهر، اسراف و تبذیر نکردن، دوست و یار و غار نگرفتن، با این و آن درد دل نکردن، حفظ مال شوهر کردن، با بد و خوب شوهر ساختن، خیال ترک خانه شوهر نکردن، با لباس سفید عروسی به خانه شوهر آمدن و با کفن سفید رفتن و... (شهری، ۱۳۷۱، جلد ۳: ۶۲-۶۱)

به این ترتیب زن را نه یک انسان برابر با مرد بلکه همچون برده ای در خدمت او بار می آوردند.

در ادامه جعفر شهری می گوید: در مورد آداب نامزد بازی در آن عهد، اگر عروسی در

شب های نزدیک برگزار نمی شد و مدتی بعد قرار بود انجام شود، فردای روز عقد از خانه عروس چند طبق شیرینی و میوه به اسم، جاخالی نبا، یعنی جای شما خالی نباشد به خانه داماد فرستاده و با همین پیشکش بود که اجازه رفت و آمد به داماد داده می شد. این اوقات از شیرین ترین اوقات زندگی و خاطرات دوره جوانی یک دختر و پسر بود. با این حال در بسیاری از خانواده های متعصب این کار کمتر مورد پذیرش قرار می گرفت. یا به طور مشروط انجام می شد که پسر با یکی دو بزرگتر به خانه دختر بیاید و اتاق آن دو از دیگران خالی نباشد که نکند شیطان به جلدشان رفته و بی آبرویی کنند. گاهی خانواده دختر سخت گیری را بیشتر می کردند تا این که از طرف خانواده پسر پافشاری و سرسختی بروز می کرد که پسرشان غصه می خورد. می خواهد زنش را ببیند. زن برای پسرشان گرفته اند که دلش خوش باشد. زن عقدی خودش است اختیارش را دارد و...

به این طریق کم کم نامزدبازی برقرار می شد. گاهی نیز مدت عقد طولانی می شد چون یکی از خویشان نزدیک عروس یا داماد فوت می کرد و می بایست تا چله و سپس سال او صبر کنند. گاهی از بدشانسی این دو، تلفات خانوادگی مکرر می شد و حوصله داماد و عروس سر می رفت و کارشان به زفاف یواشکی می رسید که اگر عروس حامله می شد واویلا... رسوایی بود که تمام محله را پر کرده بود و حرفش نقل مجلس این و آن می شد و برایش متلک ها ساخته و هرزه گویی می کردند.

از صبح روزی که شب اش عروسی برگزار می شد اگر دختر کم سن و سال بود، دچار بیم و هراس شده و ترس از داماد و چیزهایی که در مورد زفاف به گوش دخترک خوانده بودند احاطه اش می کرد. هر دم از همسالانش راه چاره خواسته و پرس و جو می کرد. از این گذشته او را وحشت از آسیب دیدن بکارت و دخترکی اش فرا گرفته بود و مدام با خود تکرار می کرد نکند آسیب دیده باشم و بدبخت شوم.

(شهری، ۱۳۷۱، جلد سوم: ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۱۳، ۱۱۱، ۱۱۰)

در جامعه قاجاری، مردم به علت نگرش دینی بر این نظر بودند که، دختر از حرکت سریع و جست و خیز و جهش و پرش و خرسواری و انواع بازی های پرتحرک مثل طناب بازی و حتی فریاد و خنده شدید منع شود. به این دلیل که این ها موجب از بین رفتن بکارت می شود. اکنون او وحشت داشت چنین شده باشد و در این شب، آبرو و حیثیت خود و خانواده اش از بین برود و انگشت نمای این و آن شده و روسیاه گردد.

وای بر احوال دختر و خانواده دختری بود که شب عروسی روسیاهی به بار آورده باشند. یعنی عذری که می توانستند دختر را بدون هیچگونه حق و دادن مهریه از خانه شوهر بیرون کرده و به عنوان ناشزه طلاق دهند و حتی جهیزیه او را تصاحب نمایند. عروس را از حجله بیرون کشیده وسط مهمانان برده تف به صورتش بیندازند. گیس هایش را قیچی کرده و بالای پشت بام طشت بکوبند و آخر سر عروس را با چادر نماز وارونه سوار خر کرده روانه خانه پدرش نمایند. (شهری، ۱۳۷۱، جلد ۳: ۸۴-۸۳)

دختر نگویند بخت به خانه پدر یا جهنمی دیگر در این اوضاع وارد می شد که احتمال داشت در آنجا او را سر به نیست کنند و یا پدر به ناچار زندگی خود را جمع کرده و از شرمساری و ناچاری، همگی از دیار خود بروند.

یکی از دلایل طلاق در این عهد بوالهوسی پاره ای از مردان بود و چون قوانین شرع امکان گرفتن چهار زن عقدی و تعداد نامحدود صیغه را به مردان داده بود، هر وقت مردی اراده می کرد با گرفتن لفظی طلاق و یا فرستادن طلاقنامه به صورت غیابی زن را می توانست مطلقه نماید. مورد دیگر طلاق در خانه مرد مسنی اتفاق می افتاد که دختر نورسیده ای را به زنی گرفته و به علت ضعف پیری قادر به ارضای همسرش نبود. کار مشاجره و ستیز آنقدر بالا می گرفت که به ناچار زن را طلاق می داد یا این که گمان بر این می برد که زن جانش با دیگری سر و سری دارد. در این حال نیز زن را طلاق می داد تا از آبروریزی جلوگیری کند. در این دوره بسیار اتفاق می افتاد که دختران بسیار جوان را به مردان سالخورده که مال و منالی داشتند پیشنهاد می دادند بدون این که خواست دختر را جویا شوند. در این عهد هیچ قانونی بر ازدواج و طلاق نظارت نمی کرد و فقط قواعد شرعی حاکم بود. در نتیجه هر بلایی که به سر زن جوانی می آمد مردم از نادانی آن را به سرنوشت و تقدیر الهی مربوط می کردند.

از این رو، در بسیاری موارد با همه مصیبت هایی که زنان در زندگی مشترک از سر می گذراندند به ناچار تحمل نموده و سازش می کردند زیرا آن سوی ماجرا نیز برای آنان بسی تیره و تار بود.

در مورد نحوه ازدواج در خانواده های نه چندان ثروتمند ایرانی چارلز جیمس ویلس می نویسد: زن های ایرانی همیشه در چادرهای سیاه یا آبی تیره مستور و پیچیده شده اند. روبند آن ها یک متر طول دارد. آنان چنان پوشیده در چادر و چاقچورند که قابل دیدن و شناسایی نیستند و امکان این که زنان و مردان همدیگر را ببینند و اظهار علاقه

نمایند وجود ندارد.

ازدواج بین افراد، توسط والدین و نزدیکان انجام می شود و بسیاری اوقات زن و مرد قبلاً همدیگر را ندیده اند. در محله ها برخی خانم های مسن هستند که برای انتخاب دختر و خواستگاری به خانه این و آن می روند و این خانم ها همواره مورد استقبال و پذیرایی قرار می گیرند. آن ها دختر را دیده و او را به لحاظ جسمی و زیبایی بررسی می کنند و با توجه به شناختی که از خانواده ها دارند اطلاعات خود را در اختیار خانواده پسر قرار می دهند. در بسیاری از موارد این خانم های مسن که دلالت ازدواج هستند باعث برپایی یک عروسی می شوند.

آنان در ادامه کارشان اطلاعاتی از خانواده مرد را نیز در اختیار خانواده دختر قرار می دهند و با وصف چگونگی او و اخلاق خویش و مال و منال و موقعیت اجتماعی اش و غیره برای بدست آوردن نظر موافق آن ها به تبلیغ می پردازند. در این مورد از محاسن مرد یا زن چیزهایی به هم می بافند که اندکی از آن ها درست است. مساعی خانواده پسر در این جهت است که تا حد ممکن پدر عروس جهیزیه بیشتری به دخترش بدهد. پس از آن از طرف خانواده داماد به خانواده عروس پیغام داده می شود که در فلان روز برای عروس شال و انگشتر خواهیم آورد. خانواده دختر وسایل پذیرایی و شیرینی تهیه و در روز تعیین شده از خانواده داماد پذیرایی می کنند و البته فامیل و آشنایان خود را هم دعوت می نمایند. این روز را شیرینی خوران می گویند. با پایان گرفتن شیرینی خوران خانواده های عروس و داماد حق الزحمه مناسبی به خانم مسن واسطه عروسی می دهند.

پس از جشن شیرینی خوران قرار عقدکنان را دو خانواده می گذارند و در روز تعیین شده که در مجلس، اقوام دو خانواده نیز حضور دارند صیغه عقد را یک روحانی می خواند. بعد از آن جشن و شادی و موسیقی و رقص رونق می گیرد. معمولاً در مراسم عقد، داماد حضور ندارد بلکه شخصی را به نمایندگی از طرف خود به مجلس می فرستد که با آخوند و پدر عروس کار عقد را انجام می دهند. در اینجا وکیل داماد و پدر عروس اموال و تعهداتی را که از نظر مالی هر یک از دو طرف متقبل شده برمی شمارند تا تأیید شود. در بسیاری موارد عروس و داماد تا قبل از انعقاد عقد یکدیگر را ندیده اند و بسیار اتفاق می افتد که دختر نوجوان ناگهان با مردی مسن مواجه می شود که سن پدر بزرگ او را دارد. (ویلس، ۱۳۶۳: ۱۰۷-۱۰۳)

کُنت دوگوبینو، فیلسوف و دیپلمات فرانسوی که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه به ایران آمده بود می نویسد: زنان ایران بسیار زود ازدواج می کنند. در خانواده های مرفه پدر دختر مبلغ سی تومان از داماد مطالبه می کند که البته پول زیادی نیست. در بیشتر موارد والدین دختر آن را صرف جهیزیه او می کنند. دوران نامزدی چند ماه طول می کشد و طی آن نامزد حق ندارد همسر آینده اش را با روی باز ببیند. اما با وجود ممانعت پدر دختر معمولاً مادر او فرصت هایی فراهم می کند که پسر بتواند به خانه آن ها بیاید. به این صورت که پسر مخفیانه وارد اندرون می شود، روی ایوان می پرد، از پنجره اتاق وارد می شود و خلاصه به دفعات شب هایی را به تنهایی با دختر به سر می برد که به آن نامزدبازی می گویند. البته به دختر آموزش داده اند که قبل از شب زفاف خود را تسلیم نامزدش نکند. نامزدها معمولاً بسیار جوان هستند. پسر پانزده تا شانزده سال و دختر ده تا یازده سال دارد. وقتی در این سنین با هم ازدواج می کنند جا دارد تصور شود که عقل و آمادگی برای زندگی زناشویی نداشته باشند.

اما چون در مسائل ایران عقل چندان به حساب نمی آید و در نظر گرفته نمی شود با قاطعیت می گویند که زن و شوهر جوان در این سن از هر جهت آماده ازدواج هستند. برای پسر در هفت تا هشت سالگی دختری را به عنوان نامزد تعیین می کنند که بعدها همسرش شود. بدین سان دختر از نظر شرعی متعلق به او می شود ولی اگر بعدها خوشش نیاید می تواند با کس دیگری ازدواج می کند.

بنابراین نفع دختر ایجاب می کند سعی کند علاقه پسر را به خودش جلب کند. چنین است که وقتی زنی به سن بیست تا بیست و چهار سالگی می رسد خیلی اوقات ممکن است دو بار یا بیشتر ازدواج کرده باشد زیرا طلاق دادن زنان به آسانی انجام شده و ازدواج مجدد هیچ تشریفاتی ندارد. (دوگوبینو، ۱۳۸۳ : ۳۱۱-۳۱۰).

دکتر جان ویشارد آمریکایی که در دهه سوم پادشاهی ناصرالدین شاه به ایران آمد، بیست سال در ایران طبابت کرد که دو سال از این مدت را در میان کردها بود. وی در مورد مراسم عروسی کردها می نویسد: عروسی از طرف پدر و مادر داماد ترتیب داده می شود. پدر داماد هدیه ای به پدر عروس پیشکش می کند و در عوض هدایایی که دریافت می کند شامل غذا، آذوقه و چهارپایان است. عروسی در میان کردها خالی از مراسم سلحشوری نیست.

پدر داماد تمام دوستان و جنگ آوران وابسته به خودش را فرا می خواند. داماد قبایی

رنگارنگ به تن می کند و پیشاپیش این سپاه مهاجم قرار می گیرد. همگی در حالی که غرق در اسلحه هستند به طرف دهکده یا خانه ای که عروس زندگی می کند یورش می برند. همین که به محل نزدیک شدند ساز و دهل زده و شروع به تیراندازی می کنند. در این لحظه پدر عروس با دار و دسته اش که آن ها هم مسلح هستند از اطراف حمله می کنند تا با دشمن خیالی که در واقع دوست آن هاست رو به رو شوند. یک جنگ دروغین و زودگذر در می گیرد. پس از آن که ظاهراً مدافعین شکست خوردند داماد حق دارد با افرادش به داخل خانه حمله کند و عروس را بدزد و در میان سر و صدای تیراندازی بی وقفه طرفین، او را با خود ببرد. پس از این واقعه پدر دختر و همراهانش باید به تعقیب دختر بپردازند و او را تشویق و ظاهراً وادار سازند به خانه خود برگردد. ولی عروس این پیشنهاد را نمی پذیرد، پس چاره ای نمی ماند جز این که داماد و همراهانش را به جشن و پایکوبی دعوت کنند.

شب با ساز و رقص سپری می شود. حوالی نیمه شب دسته ای از دوستان داماد تعدادی اسب می آورند و عروس را که اغلب دختر جوان زیر بیست سال است به خانه تازه اش می برند. پسران کرد کمتر اتفاق می افتد خانواده پدری را ترک کنند. اگر پسری ازدواج کند عروس را نیز به خانه پدرش می آورد و امری غیرعادی نیست که گاهی شش خانواده در یک جا به سر برند و حتی دو سه خانواده در یک اتاق زندگی کنند.

ازدواج در سنین پایین انجام می شود و زن جوان تا زمانی که مادرشوهرش فوت کند عروس خانواده محسوب می شود. بخت چنین عروسی خوش نیست. زیرا وظیفه دارد تمام امور خانه را برده وار انجام دهد. سال های سال بر عهده او می گذارند که صبح زود برخاسته به کوهستان برود و سوخت روزانه را تدارک ببیند. در مراجعت صبحانه را آماده کند و پس از آن نظافت طولیه با اوست. باید پهن چارپایان را با کاه قاطی کند سپس با دست هایش آن ها را مچاله کرده و تپاله ها را برای خشک شدن در آفتاب بچیند تا در زمستان به عنوان سوخت استفاده شود. او هرگز اجازه ندارد در برابر پدرشوهرش سخن بگوید.

به خاطر دارم روزی از پسر جوانی پرسیدم پدرش چند فرزند دارد. تعجب کردم وقتی او جواب داد فقط یکی. به او گفتم پس این همه افراد که در خانه هستند چه کسانی اند. با طعنه گفت آن ها دخترند به حساب نمی آیند.

در کمرکش تپه ای مرد گردی را دیدم که جوال سنگینی را از روی الاغ برداشت و به

زنش داد تا آن را بیاورد بعد خودش سوار الاغ شد و به بالای تپه رفت.
(ویشارد، ۱۳۶۳ : ۴۶-۴۴)

زن ایرانی وقتی شوهر می کند همه امورش زیر سلطه مرد خانه قرار می گیرد. آن ها در خانه شوهر مانند کسی هستند که سمت کنیزی شوهر خود را قبول کرده باشند. زنان در نتیجه کار طاقت فرسا و بارداری پیاپی به سرعت تغییر چهره داده و در نظر شوهر پیر جلوه می کنند و او در صدد گرفتن زن دیگری بر می آید. در موارد بسیار مادرشوهری که با پسرش زندگی می کند تمام امور خانه را در کنترل خود دارد و عروس باید گوش به فرمان او باشد و اگر مادرشوهر ضروری بداند خودش او را تنبیه می کند.

هرگز عروس بدون اجازه مادرشوهر نمی تواند از خانه بیرون برود. حتی رفتن به خانه پدر و مادرش باید با اجازه مادرشوهر یا شوهر باشد. اگر آن ها اجازه ندهند او نمی تواند حتی پدر و مادرش را ملاقات کند چه برسد به سایر اقوام و دوستان. اغلب هنگام بیرون رفتن از خانه، مادرشوهر او را همراهی می کند. اگر او چند فرزند پسر بیاورد و مادرشوهرش فوت کند آن وقت موقعی است که امورات خانه و اندرونی را خودش می تواند مدیریت کند. البته این در صورتی است که شوهرش زن یا زن های دیگر نگرفته باشد. چنان که او از خانواده ای ثروتمندتر و متخصص تر زنی بگیرد پس از مدتی تازه عروس همه کاره می شود.

زن های ایرانی به علت زندگی در اندرونی و کار پایان ناپذیر خانگی و ناملایمات بسیار و بایدها و نبایدهای شوهر و دیگران و بارداری های متعدد و از دست دادن بیشتر فرزندان در سنین زیر ده سال به علت شیوع انواع بیماری ها و رنج و حرمان حاصل از آن و رعایت نکردن بهداشت و نبود خدمات پزشکی بسیار زود پیر شده و در چهل سالگی مانند زنان مسن می شوند.

زندگی در اندرونی و لباس و حجاب

چنان که گفته آمد، زنان و دختران در دوره قاجار در اندرونی زندگی می کردند و به طور کامل از مردان جدا بودند. ساختمان یک منزل بسته به تمکن مالی مرد به صورت های متنوعی ساخته می شد. یک مرد ثروتمند بنایی که برای خود تدارک می دید از دو بخش بیرونی و اندرونی تشکیل شده بود. بخش بیرونی منزل، محل اقامت آقای خانه در زمانی بود که در منزل حضور داشت و همچنین محل پذیرایی از مهمانان مرد بود. بیرونی بخش مجلل تر خانه محسوب می شد. در آنجا اقوام، دوستان و شرکا یا طرف مالی معاملات بازاری یا سیاسی و اجتماعی صاحب خانه حضور به هم رسانده و به گپ و گفت می پرداختند.

در این قسمت حیاطی وسیع آجرفرش با باغچه های پر از گل و درختانی چند با دیوارهای بلند آجری قرار داشت. یک درب بزرگ و زیبای چوبی با شیشه های رنگین حیاط بیرونی را به تالار بزرگی که در ایوانی زیبا قرار داشت متصل می کرد. این تالار، دیوارها و سقف گچبری شده داشت و دربرخی تالارها نقاشی هایی از گل و گیاه همراه با طرح زنی جوان و زیبا یا آب روان و طرح هایی از حیوانات یا پرندگان به چشم می خورد.

پنجره های تالار همانند در تا نزدیک سقف بالا رفته و با شیشه های زیبای رنگین خود نور را به داخل تالار هدایت می کرد. کف سالن با فرش های زیبا مفروش شده و میز و صندلی های چوبی قشنگی در آن قرار داده بودند. در کنار تالار دو سه اتاق دیگر قرار داشت و از یکی که کوچکتر بود به عنوان آبدارخانه استفاده می شد و سماوری ذغالی همواره روشن و چای برقرار بود. اولین پذیرایی از مهمانان با استکان های چای میان باریک قجری در سینی نقره صورت می گرفت. سپس نوبت به میوه، تنقلات و احياناً شیرینی می رسید. یکی از اتاق ها را آقا برای کارهای شخصی اش برگزیده بود و در دیگری منشی یا کارگزار او به امور مربوطه مشغول بود. یک اتاق مجزا هم در نزدیک درب ورود به منزل به دربان تعلق داشت.

او مهمانان مرد را با ادب و احترام به تالار هدایت می کرد و همچنین بر ورود و خروج خانم ها و دخترها از اندرونی نظارت می نمود. از حیاط بیرونی، دری که همواره بسته بود به دالانی باریک باز می شد که به حیاط اندرونی وصل می گردید. این درب که

معمولاً پرده ای هم جلو آن نصب شده بود به دقت توسط دربان مراقبت می شد که مرد غریبه ای از آن به اندرونی نرود.

در وسط حیاط اندرونی حوض نسبتاً بزرگ و اغلب عمیقی قرار داشت که در آن ماهی های قرمز در حرکت بودند. ظرف ها را با آب حوض می شستند. رخت ها را هم در طشت و در کنار حوض شسته و با آب حوض آب می کشیدند و سپس در روی طناب می انداختند تا خشک شود. در اطراف حوض چندین باغچه بود که گل و گیاه و سبزی کاری و درختان میوه مشاهده می شد.

در یکطرف اندرونی بر روی ایوانی بزرگ اتاق هایی با در و پنجره های رو به حیاط قرار داشتند. این اتاق ها به هم راه نداشته و هر یک با درب مستقل به ایوان می پیوستند و از روی ایوان پس از زیر پا گذاشتن پله ها به حیاط می رفتند. در این اتاق ها داخل دیوارها طاقچه های بزرگ و کوچک در آورده بودند که خانم ها با روپوشی گلدوزی شده آن را پوشانده و بر روی آن انواع ظروف و آینه و غیره را قرار می دادند.

در این قسمت نیز یک اتاق بزرگ تالار مانند و مجلل وجود داشت که اتاق خواب آقا و محل استراحت و صبحانه، نهار و شام خوردن او در هنگامی بود که مهمانی در بیرونی نداشت. او غذایش را با زنان و بچه ها صرف نمی کرد و به تنهایی و هرگاه تمایل داشت با یکی از زنان می خورد که شور و شغف آن زن و حسادت رقبا را بدنبال داشت. در اندرونی، زیرزمین هایی نسبتاً بزرگ داشتند و در مناطقی از ایران که تابستان های گرمی دارد بادگیرهایی در یکی دو زیرزمین قرار داشت. به این ترتیب که چاهی کم عمق در ورودی بادگیر به زیر زمین کنده و سپس از طریق کانالی این چاه به بادگیر که به طرز زیبایی در پشت بام بنا شده بود متصل می گردید تا از هر سو وزش باد را از طرق کانال به پایین بفرستد.

بهترین نمونه این بادگیرها در نواحی مرکزی و جنوبی ایران از جمله یزد هنوز هم دیده می شود.

بادگیر هوای گرم و خشک را از کانال به چاه نسبتاً سرد و مرطوب می رساند و از چاه هوای مرطوب و نسبتاً سرد به داخل زیرزمین راه پیدا می کند و آن را محل بسیار مناسبی برای استراحت نیمروزی می نماید. معمولاً روی چاه را با تسمه های باریک فلزی یا توری فلزی که به چارچوب چوبی وصل شده بود می پوشاندند و روی آن ظرف میوه یا ماست و پنیر و کره قرار می دادند تا ماندگاری آن ها را بیشتر کنند.

در آن سوی حیاط آشپزخانه قرار داشت که در وسط آن چاه کم عمقی حفر شده بود که سر آن را با آجر پوشانده بودند و فقط سوراخ کوچکی در وسط آن قرار داشت که آب های اضافی آشپزی از آن به چاه می رفت. در آشپزخانه اجاق های متعددی بود که دیگ های مسی را روی آن قرار می دادند. سوخت طبخ غذا از کنده و شاخه های خشک درخت تأمین می شد. در کنار آشپزخانه، تنورخانه و هیزم خانه که محل نگهداری هیزم و ذغال بود قرار داشت.

از یکی دو اتاق زیرزمین به عنوان انباری استفاده می شد که مواد غذایی از قبیل روغن، برنج، حبوبات و غیره در آن جای می گرفت. همچنین در اندرونی یک آب انبار و یک چاه آب نیز داشتند. در طرف دیگر حیاط هم اتاق های مستخدمین زن بود. در مجاورت منزل افراد ثروتمند یک طویله بود که در آن اسب، قاطر، الاغ و گاو نگهداشته می شد با انبارهای کاه و علوفه که مهتر خود را داشتند. این شمای کلی ساختمان یک منزل قاجاری متمکن بود. به همین ترتیب ولی با تفصیلات کمتر و تعداد اتاق های کمتر و کوچکتر را افراد طبقه متوسط داشتند.

اما موضوع اندرونی و بیرونی به همین جا ختم نمی شد. به طوری که اگر مرد کم درآمدی فقط یک اتاق داشت بخش انتهایی آن را با پرده ای جدا می کرد و زنان در آن فضای تنگ و تاریک به منزله اندرونی زندگی می کردند.

زنان در اندرونی یا به سخنی دیگر، زندان خانواده مردسالار اسلامی ارتباط شان با جامعه تقریباً قطع و از همه نظر نادیده انگاشته می شدند. زندگی در اندرونی که به صورت حرمسرای متشکل از چند زن و کنیز بود محیط آکنده از بخل و حسد، رقابت، کینه توزی و پشت هم اندازی به شمار می رفت. معمولاً در بین زنان سلسله مراتب حکمفرما بود و زن ارشد یا خانم بزرگ یا بیوک خانم موقعیت برتر داشت. همچنین سوگلی آقا که آخرین نفری بود که به حرمسرا افزوده شده بود نسبت به بقیه زنان از موقعیت بهتری برخوردار بود.

زنان حرمسرا زمان زیادی را صرف آرایش خود کرده سپس روی قالی کنار پنجره رو به باغ یا باغچه اندرونی نشسته و به کشیدن قلیان و نوشیدن چای یا قهوه و یا پذیرایی از مهمانان می پردازند تا هوا خنک تر شده آنگاه به قدم زدن در حیاط پرداخته و سپس خود را آماده ورود آقا به اندرونی می کنند.

کنیزکان علاوه بر خدمت به یکی از زنان حرمسرا، سایر کارها را هم انجام می دهند.

آن‌ها نیز اگر کمی زیبا بودند مانند دیگر زنان از کوشش برای جلب رضایت آقا و همبستری با وی خودداری نمی‌کردند. اگر باردار شده و فرزندی به دنیا می‌آوردند از کنیزی آزاد می‌شدند و در صورتی که پسر می‌زاییدند موقعیت بهتری در حرمسرا به دست می‌آوردند. البته این جریان به همین سادگی‌ها هم اتفاق نمی‌افتاد زیرا وقتی زنان آقا از حرکات کنیزک زیبا پی می‌بردند که چه نقشه‌ای را دنبال می‌کند به جانش می‌افتادند و به صورت‌های مختلف به او آسیب رسانده و حتی ممکن بود به طریقی او را از بین ببرند. گاهی هم صحنه برعکس می‌شد و کنیز شکنجه دیده چنان خونسردی به جوش می‌آمد که در فرصت مناسب زن رقیب را با نوشابه‌ای زهرآلود می‌کشت. اتاق‌های نزدیک به هم اندرونی که در هر یک زنی زندگی می‌کرد چنان بود که زنان رقیب همدیگر را می‌پاییدند و صحبت‌های خصوصی‌شان در اتاق مجاور توسط زن دیگر که فالگوش نشسته بود شنیده می‌شد و با افزودن شاخ و برگ‌هایی بر علیه او نزد مرد خانه و دیگران وی را از اعتبار می‌انداخت.

این بود که زندگی زنان در اندرونی، سراسر رقابت، پشت‌هم‌اندازی، کینه‌ورزی، رشک و حسد، فتنه‌جویی و سرانجام انتقام‌جویی بود و گهگاه به قتل‌ی فجیع در میان زنان و حتی رئیس خانواده می‌انجامید. این وضعیت فقط در اندرونی ثروتمندان که حرمسرای بزرگتری داشتند برقرار نبود بلکه در سایر اندرونی‌ها که چند زن و یا حتی دو زن داشتند نیز مشاهده می‌شد. زنان در رقابت با هم، گاه به فرزندان یکدیگر نیز آسیب می‌رساندند. آن‌ها خود و فرزندان‌شان در این محیط غیرقابل تحمل دچار آسیب‌های جدی روحی و روانی می‌شدند.

چگونه می‌شود با این روش تربیتی آکنده از تعصب مذهبی و بخل و حسد و کینه‌توزی فرزندان سالم و بالنده تربیت کرد و تحویل جامعه داد؟ از سوی دیگر، برای نیمی از جمعیت که پسران و مردان بودند تمام حقوق دینی و اجتماعی را قائل شد و آن‌ها را ولینعمت و همه‌کاره این جهانی دانست و انتظار داشت این خدایان کوچک زمینی خودمحور و خود بزرگ‌بین، رفتار معقول و مناسبی در خانه و اجتماع داشته باشند و به زن به عنوان انسان برابر بنگرند.

از دیگر سو، زنان را از طفولیت در قید و بند اخلاقی و اجتماعی قرارداد به اطاعت و فرمانبرداری از مرد وادار نمود و دست و پای او را در همه زمینه‌ها بست و امکان رشد و تعالی را از او گرفت و سپس از چنین انسان ضعیف و تپیاخورده‌ای انتظار داشت

فرزندانی خوب و مفید به حال جامعه پرورش دهد. این همه جهل و تعصب و کوتاه بینی و چنین سبک زندگی به خاطر فرهنگ اسلامی و کار روزمره و عاظم و ملاها بر روی افکار عمومی پدید آمده بود.

همه پذیرفته بودند، زن ضعیفه ای است که وظیفه اش در زندگی خدمت برده وار به شوهر و فرزندآوری و رفت و روب و شستشو و... است. او باید خود را از هر مرد بیگانه مطلقاً دور نگهداشته و بپوشاند و در اندرونی بماند و اگر با اجازه مرد از خانه خارج شد از پوشش اسلامی چادر و چاقچور و روبند استفاده کرده و زندان خود را با خود حمل کند. در مقابل مرد خانه یا آقا به هیچ یک از مسائل ریز و درشت زن ها و بچه ها توجهی نداشت. او فقط با اقتدار از همه می خواست مطیع و سر به زیر باشند و صدایی از خانه بلند نشود و حرفی از اندرونی به بیرون درز نکند. یا به سخنی دیگر طبق معمول جوامع مذهبی با تحکم و قلدری سرپوشی بر مشکلات و مصایب موجود بگذارند.

زنان که گرفتار انواع محدودیت ها بودند یکی از تفریحاتشان رفتن به حمام بود. اما حمام های دوره قاجار هم در نوع خود جالب بودند. حمام های عمومی اگرچه از نظر شکوه و زیبایی و بزرگی و کوچکی قسمت های مختلف آن متفاوت بودند و برخی گچ کاری و کاشی کاری و حوض و سنگ کف زیباتری داشتند ولی در مجموع از طرح کلی و معماری مشابهی برخوردار بودند.

برای ورود به این حمام ها معمولاً چند پله به پایین می رفتند. زیرا بخش عمده بدنه حمام در زیر سطح زمین واقع شده بود تا گرمای کمتری به هدر رود. سقف این حمام ها گنبدی شکل و هر حمام بسته به بزرگی و کوچکی دو تا چهار گنبد داشت که در آن ها سوراخ هایی ایجاد و با شیشه پوشانده شده بودند تا نور لازم را به حمام برساند. این حمام ها از سه بخش تشکیل شده بود. ابتدا سربینه حمام یا رختکن که اتاقی است با سکوها یا طاقچه هایی با نیمکت که مشتری در آنجا لباس خود را در آورده لنگی به کمر می بست و لباس هایش را در بقچه خود می گذاشت. در این قسمت معمولاً حوضی با فواره قرارداشت. سپس وارد قسمتی از حمام می شد با حوضچه های آب گرم و ولرم. کسانی از آن استفاده می کردند که فقط برای غسل کردن آمده بودند و نمی خواستند استحمام کامل کنند. قسمت سوم که خزینه بزرگ و اصلی حمام در آن قرارداشت، محوطه بزرگ حمام بود که اغلب مردم به این قسمت می رفتند و در آب بسیار گرم خزینه تن خود را خیس می کردند.

کارگری مرتب با سطل از آب داغ خزینه برداشته و بر روی سنک کف حمام می ریخت. بخار آب همه فضای حمام را در برگرفته بود. در همین قسمت دلاک معمولاً مردان را مشت مال می داد و بعد شروع به کیسه کشیدن می کرد و سپس آب گرم خزینه را با طشت آورده به سر تا پای او می ریخت. مشتری در خاتمه دو باره در خزینه خود را شستشو داده بیرون می آمد و خود را خشک کرده تقاضای چای می کرد. افرادی هم بودند که با دوستانشان در همان محوطه حمام مشغول گفتگوی مفصل و چای خوردن می شدند. حمام ها معمولاً تا نیمروز مردانه و سپس زنانه می شد. بعضی حمام ها چند روز هفته را به مردان و چند روز را به زنان اختصاص می دادند.

به هر روی، حمام رفتن شرایطی را فراهم می کرد که زنان می توانستند ساعت ها بنشینند و با نزدیکان و دوستانشان درد دل کنند و احیاناً بر رنج های خود کمی اشک بریزند تا اندکی سبک شوند. ضمن این که برای مشکلاتشان چاره جویی نمایند. معمولاً این مشورت ها به نتیجه ای هم نمی رسید. زیرا بخش عمده مشکلات، عمومی و ساختاری بوده و توسط آنان قابل حل نبود. اما اغلب همدیگر را از سر نادانی به ملایی دعانویس یا رمال و جن گیر حواله می دادند و یا به امام زاده ای می رفتند و انگشت ها را در پنجره های فلزی فروبرده و بر بدبختی خود یا سرنوشت دخترشان اشک می ریختند و یا این که در روضه خوانی ها از ته دل گریسته و در واقع بر سیه روزی خود زار می زدند.

خانم کلارا کولیور رایس می نویسد: زنان در ایران باستان از مقام و منزلت شایسته و سزاواری برخوردار بودند. احترام آنان را نگاه می داشتند و با مردان هم شأن و مرتبه بودند. مادران حرمت زیادی داشتند و پسران هرگز بدون اجازه مادر بر زمین نمی نشستند. اما امروز و پس از اسلامی شدن جامعه مغایرت های بسیاری به چشم می خورد. زن ایرانی در بیرون از خانه در پسِ روبند و در خانه در بخش اندرونی در پسِ پرده است و از هرگونه فعالیت اجتماعی که مردان انجام می دهند محروم گشته و کمتر به او اعتماد می شود و برای او ارزش و احترامی قائل نیستند. چگونه می توان از کشوری که زنان تا این اندازه عقب مانده نگاه داشته شده اند انتظار پیشرفت داشت.

کمتر زنی پا از شهر خود بیرون نهاده است بجز آنان که برای زیارت به مکانی دیگر رفته اند یا تعداد انگشت شماری که شوهرانشان به شهرهای دیگر نقل مکان کرده اند. حتی زنان درباری فقط اجازه دید و بازدید با بستگانشان را دارند و هرگز بدون این که

در کالسکه ای محصور سوار شوند و خواجه سرایی در جایگاه کالسکه ران قرار گیرد و همراهی شان کند حق بیرون رفتن ندارند.

زنان ایران قرن ها سرنوشت سختی داشته اند و گویی در اسارت بوده اند. پیشرفت او امکان نداشته و تمامی طرز نگرش او در قید و بند بوده و در دنیایی تاریک نگاه داشته شده اند. حتی شادی مادر بودن پرتو نوری در زندگانی او نتابانده است. زنی که مرد برای او یگانه وسیله و در عین حال یگانه دلیل هستی است، بدون مرد چه می تواند بکند. او ناگزیر است که تمام تحقیرها را تحمل کند. برده نمی تواند احساس شایستگی انسانی داشته باشد. همین که بتواند خود را به هر طریقی از مخمصه به در برد برایش کافی است. اگر او زندگی پستی دارد و به دیگ و سه پایه و این که به نحو ناچیزی مفید است اکتفا می کند. علت آن است که به او تحمیل می شود هستی خود را وقف آشپزی و کارهای تکراری ناچیز کند. طبیعی است که او بدون ابداع باید تکرار و باز هم از نو آغاز کند و به نظرش برسد که زمان را بی آن که به جایی راه ببرد دور می زند. زن مشغول است بی آن که چیزی بسازد. این وابستگی نسبت به اشیاء، نتیجه وابستگی است که مردان وی را در آن نگه می دارند. او مجذوب تولید و حفظ چیزهایی می شود که هرگز جز وسیله نیستند. زن را در آشپزخانه و در خانه زندانی می کنند و آنوقت از بابت محدود بودن افق فکر او و اظهار نظرش حیرت می کنند. بال های او را قطع می کنند و آنوقت می گویند چرا نمی تواند پرواز کند.

طبیعت مسؤل ظلمی نیست که به زن وارد می شود. این اجتماع، نهادهای اجتماعی و قوانین گذاشته شده مردان جامعه طبقاتی مردسالار است که چنین ستمی را بر این نیمه انسانیت روا می دارد. اجتماع ظالم زن را از حقوق انسانی، اجتماعی و فرهنگی محروم می کند و او را از کسب آگاهی و از علم باز می دارد.

او را مادونی ضعیف و مطیع، بازیچه ای منفعل برای اوقات فراغت مرد، اسیر قدرت مرد، کالایی قابل معامله، اسیر انجام کارهای مستمر و روزمره، جنس ضعیف و محتاج مرد، کمر شکسته از انجام کارهای بی مزد و مواجب خانگی، ماشین و وسیله لذت و زاد و ولد، اسیر اوهام و خرافات و موجودی منزوی و دور از مقام انسانی می سازد.

چنین استثمار روح، جسم و فکر زن را وادار به اطاعت از مرد می کند. او را مجبور به پذیرش این نکته غیرواقعی و برخاسته از دیدگاه مذهبی می سازد که پست تر از مرد و برده اوست و نمی تواند بی او که تکیه گاه استوار زندگیش است به زندگی ادامه

دهد. نمی گذارد دریابد که آزادی و سعادت انسان در خودشناسی و کوشش برای نیل به مقام بالقوه ای است که دارد. اما او از بُن و بنیاد فکر می کند دلیل وجودیش در خارج از وجودش نهفته است و...

زندگی زنان تهیدست شهری جان کدنی همراه با فقر، سختی و بدرفتاری است. زن مظلوم و بی پناه می داند هر روز امکان دارد به دلیل کوچک و بی اهمیتی شوهرش او را از خانه بیرون کند. به این ترتیب چگونه ممکن است آسایش و رضایت از یک زندگی واقعی برایش وجود داشته باشد. آنگاه ناگزیر است دوباره ازدواج کند. بسیاری از آن ها در پی به دست آوردن طلسم و تعویذ بر می آیند که موجب مهر و عشق شوهرانشان شود.

زندگی زنان مسلمان از آرمان های ارزشمند تهی است. نه اندک عشق واقعی، نه مهر و محبتی، نه کار و کسب و امیدی به استقلال اقتصادی. هیچ دلگرمی برایشان وجود ندارد. آنان همچون اسیری در دستان مردان متعصب و بوالهوس گرفتارند، با طرز نگرش یک بُعدی و پس از این رنج ها پیری فرا می رسد. به این صورت چگونه آسایش و رضایت از یک خانه واقعی می تواند وجود داشته باشد. تنها راه ایجاد یک زندگی راحت و آرام در خانه اعتلای موقع و مقام زنان است.

در این میان زندگی زنان روستایی نسبت به وضع آنان در شهرها لااقل آزادتر و سالم تر است. اگر چه رنج و مشقت آن ها نیز بی پایان می باشد. این زنان در بیرون از خانه چادری به سر می کنند که جنس آن از کرباس نرمی است اما روبند نمی زنند. بسیاری از زنان روستایی در مزارع کار می کنند و حتی در وجین و درو نیز مشارکت دارند. از چهارپایانی که در خانه دارند مواظبت می کنند و شیر گاو و گوسفندها را می دوشند و ماست و کره و پنیر تهیه می کنند. کارهای دیگر از قبیل گردآوری علوفه، خوشه چینی، آسیاب کردن گندم با آسیاب های سنگی کوچک دستی، پخت نان و آشپزی و بچه داری و خانه داری هم با آن هاست. آب کشیدن و حمل آن از چاه یا جویبار یا قنات ده نیز کار زنان است. شستشوی لباس ها در کنار نهر آب انجام می شود. رخت و لباس ها را بر سنگ می کوبند و می شویند. در خانه هر روستایی یک یا چند دستگاه بافندگی سنتی وجود دارد و زنان روستایی پارچه لباس های افراد خانه را هم می بافند. در بسیاری از روستاها قالی و قالیچه های زیبایی بافته می شود که آن هم کار زنان است. برای رنگ پارچه، قالیچه و قالی از پوست گردو، پوست پیاز قرمز، ریشه روناس

و نظایر آن استفاده می کنند. علاوه بر آن پلاس بافی هم معمول است. زنان روستایی با دنیای خارج، با بیش از چند روستای اطرافشان تماسی ندارند. آنان بی سوادند و همه اوقاتشان به کار در مزارع، دامداری، خانه داری و شوهرداری می گذرد. در میان بختیاری ها مالاها نفوذ زیادی ندارند و بجز شرکت در عقدکنان یا تدفین و عزاداری کار دیگری انجام نمی دهند. در میان آنان نقل ها چهره های آشنایی اند. نقلی شان اغلب از شاهنامه است که مردم را به هیجان می آورد. افراد ایل بختیاری بجز سران آن ها که در تهران یا اروپا تحصیل کرده اند بی سوادند. زنان بختیاری شاد و سرخوستر از زنان شهری و روستایی می باشند. آنان در دیار خود روبند نمی بندند. وقتی برای کاری با لباس های زیبای رنگارنگ خود به شهر می آیند متعصبین مذهبی به آنان توهین می کنند.

گاه دختران تا سن ده یا یازده سالگی همچون برادرانشان لباس می پوشند و پدران آنان را مانند پسران اینجا و آنجا می برند. اغلب کودکان از خردسالی نامزد می شوند اما تا چندین سال عروسی صورت نمی گیرد. سن ازدواج دخترهای بختیاری مدام افزایش می یابد به طوری که سن ازدواج آنان که قبلاً نه سالگی بود به پانزده و حتی هفده سالگی رسیده است. ازدواج دخترعمو و پسرعمو بسیار رواج دارد. در میان بختیاری ها طلاق رسوایی بزرگی انگاشته می شود و به ندرت روی می دهد ولی تعدد زوجات معمول است. البته نه به صورتی که در شهرها مشاهده می شود.

در مجموع مردان بختیاری به زنانشان توجه زیادی نشان می دهند. زنان تهیدست بختیاری پیراهن های کرباس آبی سیر، دامن های بلند، پیراهن و کت آستردار می پوشند. در زمستان گاهی کت با لایه ای از پنبه خام به تن می کنند که روی لباس آن ها بردامن می افتد و تقریباً تا زانو می رسد. دور سر، سربندهای متعدد می پوشند و روی همه آن ها شالی بلند قرار می گیرد که دور سر و گردن پیچیده و بر شانه ها می افتد. زنان ثروتمند مهره های سنگین بسیار و جواهر و سکه های طلا و اشرفی بر سر و گردن می آویزند و از انواع دستبند، خلخال، گردنبند مروارید و انگشترهای الماس به عنوان زینت استفاده و گیوه به پا می کنند. ولی بیشتر زنان بختیاری در تابستان پابرهنه اند. زنان با وجودی که مجبورند بچه به دوش بگیرند ولی بسیار آرام و موزون و راحت گام برمی دارند. دختران جوان روسری هایی به رنگ های روشن سبز، سرخ یا لاکی به سر می کنند. دامن هایشان بسیار پرچین است و گاه تا چهار دامن را روی هم می

پوشند. یک دست لباس کامل زنانه بسیار سنگین و مایه زحمت است اما زنان بختیاری در اثر عادت در آن چندان ناراحت به نظر نمی آیند. البته توجه به زنان تا موقعی است که آنان زیبا و سرپا و سرزنده بوده و فرزند پسر آورده باشند. در ایران زن جزئی از مایملک شوهر است و زنان بختیاری هم از این قاعده مستثنی نیستند.

شوهر می تواند هر رفتاری با زنش داشته باشد. امتیازهای مرد در جامعه صورت قانونی و شرعی دارد و زن چاره ای جز تسلیم و رضا و تن دادن به خواسته مرد را ندارد. چنان که یکی از خان های بختیاری که بی بی اش مریض شده بود (به زنان خان که از خانواده متشخص می باشند و دختران خان های بختیاری بی بی می گویند) خانم دکتر انگلیسی را از اصفهان به ایل آورد که پس از معاینه بیمار و تجویز دارو چند روز بعد بهبود یافت. در همان خانه زنی تیره بخت نشسته بود و می ترسید او را بیرون کنند و چشم هایش به سوی خواهر خان بود و مدام دست هایش را بر چشمان خراب و ناراحتش می گذاشت و سعی داشت توجه دکتر را به خودش جلب کند. دکتر پرسید او کیست؟ گفتند، هیچ کس، به او توجه نکنید. دکتر گفت، اما او چشم درد بدی دارد فکر کنم بتوانم کاری برایش انجام دهم. بی بی گفت، خیر لازم نیست زحمت بکشید او ارزش این کار را ندارد. دکتر گفت آخر او کیست آیا از خدمتکاران این منزل است؟ خیر خدمتکار نیست. در اینجا فقط نان اش را می دهند. همین. او هیچکاره است. وقتی دکتر اصرار کرد نگاهی به چشمان آن زن بیندازد و پیشنهاد کرد که باید به بیمارستان (بیمارستان میسیونرهای مسیحی واقع در اصفهان) آورده شود. همسر اصلی گفت، بیمارستان؟ فکر می کنید خان الاغی برای بردن او به بیمارستان بدهد؟ مقداری دوا بفرستید خودمان آن را بر چشمان او می گذاریم.

پیشخدمتی که برای دکتر چای آورد به او گفت، این زن بینوا یکی از همسران دلخواه خان، البته نه بی بی بوده و با داشتن سه فرزند در مقام و موقعیت خوبی قرار داشته است. در اثر شیوع یک بیماری واگیر سه فرزندش را از دست داده. آنقدر از این فقدان و ماتم گریه کرده است که چشمانش به سختی آسیب دیده اند. هیچ کاری برای چشمان او نکرده اند و دیری نپاییده که تقریباً نابینا شده است. او که پس از فوت فرزندانش دلشکسته شده بود دیگر برای خان استفاده ای نداشت و او را طلاق داد. میزان تمدن هر کشوری تا حدود زیادی به مقام و منزلت فردی و اجتماعی زنانش بستگی دارد. در ایران زن به استثنای مادری که پسر داشته باشد موجودی غیرقابل اعتناست.

(رایس، ۱۳۸۳ : ۶۹-۶۷، ۶۵، ۶۲، ۶۱، ۵۳، ۵۰، ۴۹، ۴۱، ۴۰)

وی در ادامه می نویسد: زن ایرانی منزوی، محروم و محصور در اندرونی و غیرقابل اعتناست و در عرصه زندگی اش مجبور به اجرای دستورات شرعی و عرف جامعه مردسالار است. این ائتلاف نیروی نیمی از ملت ایران کشور را در وضعی بسیار عقب مانده نگاه داشته است. زن ایرانی یک پرده نشین است. اگر بخواهد با اجازه قبلی از منزل بیرون برود باید سراپایش را از فرق سر تا پنجه پا با چادر سیاه و روبند بپوشاند. اگر به تکیه یا مسجدی برود باید در پشت پرده بنشیند تا هیچ مردی او را نبیند. در کودکی بی آن که نظرش را جویا شوند یا به اندیشه و آرزوهایش کاری داشته باشند و حتی بی آن که او مردی را که قرار است همسرش شود بشناسد وادار به ازدواجش می کنند.

گاه خود را همسر مردی سالخورده می بیند که برای او بازیچه تازه است در کنار دیگر هووها و زنان صیغه ای و کنیزها. اگر خیره سری کند و ادعایی داشته باشد یا رفتارش دلپسند شوهرش نباشد یا زیبایی اش از دست برود و از همه بدتر برای شوهرش پسر نیابد با سلاح طلاق تهدید می شود و یا به صورت موجودی بی اهمیت تر از قبل باید توسری بخورد و بیگاری کند. اگر به دلیلی موجه طلاق بخواهد، مهریه اش را از دست می دهد. زیرا مهریه وقتی پرداخت می شود که شوهر او را طلاق دهد. البته در این حالت هم بعید است که بتواند مهریه اش را بگیرد. زیرا شوهر چنان بلایی به سرش می آورد که دیگر هوس دریافت مهریه نکند و به طلاق راضی شود.

توانایی ها و اعتماد و اطمینان به زن همواره ناچیز شمرده می شود. او از تحصیل بی بهره و بی حقوق فردی و اجتماعی و غافل و ناآگاه و از ظلم و ستم، منکوب شوهر ستیزه جو، متکبر، متعصب، خودخواه و هوسباز شده است. با حذف زنان از جامعه و با چنین مردانی، چگونه می شود وطن را ساخت. به زنان بی شرمانه از بالای منبرها و در مجامع دیگر می گویند ابله‌اند و عقل درستی ندارند. فتنه انگیزند و موجب فساد می شوند. تنها سه درصد زنان کوره سواد دارند.

در ایران اسلامی همانند دیگر سرزمین های اسلامی مسائل دینی و جنسی از تمامی مسائل دیگر اجتماعی و خانوادگی مهم تر است. اساساً این دو درهم تنیده اند و در آن مرد مسلمان انسان برتر می باشد که مواهب و امتیازهای بسیار از مقام و منزلت و آزادی کسب و کار و امور اجتماعی و رضایت و خوشنودی در این جهان و آن جهان به

او داده شده است. در حالی که زن وسیله ای برای کامجویی و زاد و ولد در جایگاهی مادون مرد و قبل از حیوان قرار دارد. قوانین شرعی و عرفی ایران بر اساس دیدگاه های اسلامی بنا شده که بر زندگانی مسلمین و به خصوص زنان از هنگام تولد تا نفس واپسین نظارت و کنترل پیوسته دارد. مرد ایرانی، پسر خوبی برای پدر و مادرش و پدر خوبی برای پسرانش است اما شوهر خوبی برای همسرش و پدر خوبی برای دخترانش نیست.

ایرانیان عاشق کودکانند اما این علاقه مندی نصیب پسر می شود. چنان که می گویند اگر کسی پسر ندارد نور دیده ندارد. آنچه در زندگی کودک از آن حظ می برند و می ستایند حول محور پسر دور می زند. کارهایی که برای به دنیا آمدن پسر انجام می شود جالب و بی نظیر است. ولی اگر نوزاد دختر باشد توجهی به او نمی شود و گهواره پارچه ای زیبا جایش را به نوعی پست تر می دهد و دیگر هموزن او شیرینی توزیع نمی شود. راه ورود زنان به هیچ حرفه قابل قبولی باز نیست و همه این مشاغل و حرفه ها در اختیار مردان است.

زنان و دختران به عنوان کارگر در پیشه های قالی بافی، قلابدوزی، سوزن دوزی و خیاطی به کار گرفته می شوند. آنان پیراهن های گشاد مردانه و زنانه می دوزند و روبنده دوزی و گیوه دوزی می کنند. اغلب این کارها را در خانه انجام و به کارفرما تحویل می دهند. اما به علت پایین بودن مقام و مرتبه آنان در جامعه در بازار کار نیز به کار مشابه ارائه شده آن ها نسبت به مردان دستمزد بسیار کمتری می دهند. جایی نیست که زنان از ستم و اجحاف به دور باشند. (رایس، ۱۳۸۳ : ۸۱ - ۷۸).

چنین بود که زن در دوره قاجار به روش های گوناگون در اندرونی و یا در حجاب اسلامی ناپیدا شده و هر اقدامی برای تغییر این شرایط با واکنش مذهبی و اجتماعی روبرو می شد. زندان متحرک زن، پوشش سه گانه او، چادر، چاقچور و روبند بود که با این پوشش و زندگی در اندرونی زن را از اجتماع عملاً حذف کرده بودند. با این لباس ها که می باید گشاد باشد و پوشش زیرین زنانه و سپس چادری بزرگ. این هیکل مهیب سیاه باید چنان پوشانده می شد که برجستگی های بدنش ناپیدا شود به طوری که نشانی از موجودی شناخته شده نداشت جز این که توده حجیم سیاهی حرکت می کرد و نشانه زنده بودن را بروز می داد.

گاسپار دروویل که در اوایل عهد قاجار در زمان فتحعلیشاه سه سال در ایران بود در

مورد زیبایی زنان ایرانی و لباسی که می پوشند می نویسد: زنان ایرانی مسلماً زیباترین زنان جهانند. زنی در جمال و کمال به پای آن ها نمی رسد. زنان ایرانی بلند و باریک و بسیار خوش اندام اند. جمال آنان موهبت طبیعی است که در آن کم تر تصنع و تکلف به کار می رود و اندام سفید خیره کننده ای دارند. ایرانیان به گیسوان بلند ارزش زیادی قائل اند و گیسوان سیاه زنان ایرانی بسیار انبوه است. آن ها پیشانی بلند و سپید، ابروان پیوسته کمانی و سیاه و چشمان بادامی درشت و سیاه شگفت آوری دارند. مژگانشان بلند، بینی شان راست و متناسب و دهانشان بسیار کوچک و دندان هایشان سفید و درخشان است. زن های ایرانی چانه ای کوچک و اغلب چاه زنخدان قشنگ و گردنی بسیار زیبا دارند. اما لباس آن ها ناجور و بی ریخت است. آن ها دستار عجیبی از شال کشمیری بر سر می بندند و خود می پندارند بر لطف و زیبایی شان افزوده می شود اما به نظر من چیزی عجیب تر و خنده دارتر از شکل لباس آن ها نیست.

اشتیاق زنان ایرانی به زر و زیور به حدی است که گمان می رود زنی در ایران نتوان یافت که فاقد آن باشد. به طوری که هر پیشه ور بینوایی نیز برای ایجاد محیط آرام در خانه خود ناگزیر است تن به محرومیت داده چیزی از زر و گوهر برای زن خود فراهم آورد. البته زنان متمکن در این راه افراط می کنند. پیراهن بانوان ایرانی مانند پیراهن شوهرانشان بسیار کوتاه و بدون یقه است و با دگمه ای به گردن بسته می شود و افراد ثروتمند از دگمه زرین و مرواریدشان استفاده می کنند و دور یقه را دو سه ردیف مروارید کوچک می دوزند. زنان نیز مانند مردان پیراهن را بر روی شلوار می کشند و از روی پیراهن نیم تنه ای به نام ارخالق که معمولاً از اطلس آستر دار است می پوشند. لباس رویی به نام چاپکین مضحک ترین لباس زنان است که جامه ای بی یقه و جلو باز است. زیر کمرگاه آن سه دگمه کنار هم دوخته اند و از چپ و راست روی هم افتاده است و در سمت راست دگمه می خورد.

بلندی دامن لباس ها با مرور زمان کوتاه شده به طوری که سابقاً بسیار بلند بوده و تا پنجه پا می رسیده ولی اکنون حتی به زانو نمی رسد. افراد ثروتمند این لباس را از پارچه های زربفت گران بها با حاشیه و گلدوزی های زیبا که گاهی دانه های مروارید و الماس بر آن می درخشد می دوزند. جنس پارچه شلوار زنان مانند مردان بسیار متفاوت است. در شلوارها آستر دولایی باعث می شود به صورت دو ستون بی ریخت و مضحک درآید و این شلوارها هرچه پاچه اش بیشتر باد کند حکایت از تشخص صاحب آن دارد.

زنان ثروتمند کفش های راحتی از مخمل های گلدوزی شده مزین به طلا و ابریشم به پا می کنند. آن ها به هنگام خروج از خانه با چادر خود را می پوشانند. چادر از قماش نخی سفید دوخته شده است و با قیطانی آن را به سر و گردن محکم کرده و صورت را با روبند می پوشانند. روبند پارچه نخی چهارگوشی است که با دو قلاب کوچک در بالای پیشانی به دستار می چسبانند. در میان روبند شکاف افقی درازی باز کرده و آن را توری دوزی می کنند و زنان از این شکاف توری دار محیط بیرون را تماشا می کنند. خانم های ایرانی حق ندارند در خارج از منزل به هیچ عنوانی روبند و چادر را از سر بردارند. زنان به هنگام خروج از خانه چکمه های پارچه ای بلندی که تا بالای زانو می رسد به پا می کنند و شلوار آنان نیز درون این چکمه های پارچه ای قرار می گیرد. چکمه ها توسط بند جوراب ها نگه داشته شده اند. به این ترتیب از لباس فاخر و زر و زیور زنان ایرانی در خارج از خانه جز چکمه های آن ها را نمی توان دید. از این رو، موقعیت اجتماعی زنان را تنها می توان از بهای چکمه ها و یا ظرافت و ارزش چادر و روبند آن ها حدس زد. زنان مردم عادی چادرهای تنگ کرباسی که راه راه آبی و سفید دارد بر سر انداخته با یک دست آن را جمع و با دست دیگر صورت خود را می پوشانند و در این حال فقط جلو چشمشان کمی باز می ماند. ولی به هنگام برخورد با یک مرد فوراً طوری روی خود را می گیرند که حتی دیدن چشم و رنگ آن غیرممکن می شود. (دروویل، ۱۳۴۸: ۶۵-۶۲ و ۵۹-۵۶)

هانری رنه دالمانی که در زمان محمدعلی شاه به ایران آمده بود در مورد زنان می نویسد: زنان در خانه و اندرونی دو یا سه زیر جامه کوتاه می پوشند. آن ها نیم تنه ای می پوشند که به آن یل می گویند. این نیم تنه در خانواده های مرفه غالباً زردوزی شده و آستین های درازی دارد که با طلا یا مروارید زینت داده شده است. خانم ها موقع پذیرایی از مهمانانشان که زن هستند پارچه ای به نام چادرنماز به کمر می بندند. پیراهن آن ها از پارچه گاز یا ململ سفید است که زردوزی شده و سینه و پستان ها را نمایان می سازد و دارای آستین های بلندی است که در مچ دست با دکمه هایی باز و بسته می شوند. آن ها پارچه گاز سفید آهار زده ای به سر دارند که به آن چارقد می گویند. این پارچه سر و گوش و اطراف صورت را می پوشاند و کناره های آن در زیر چانه به وسیله سنجاقی به هم اتصال می یابد و فقط صورت نمایان است. زنان در تابستان در اندرونی با پای برهنه راه می روند ولی در زمستان جوراب سفید رنگی پاها

را می پوشاند. اکنون در بیشتر حرمسراها همین نوع لباس معمول است. لباس بیرونی زنان بسیار زشت و کراحت آور است و شبیه لباس های عجیب و غریب بالماسکه اروپایی است.

پی یر لوتی، در کتابش با عنوان به سوی اصفهان، زنان را در کوچه و بازار به اشباح سیاه خیالی و موحش تشبیه کرده که تقریباً درست است. این ها در کوچه و بازار بی اندازه زشت و بد ترکیب به نظر می آیند. زنان باید چاقچور بپوشند که شلوار بسیار گشادی است و در مچ پا باریک می شود و جورابی از همان پارچه به آن متصل است. علاوه بر چاقچور چادر سیاهی دارند که تمام بدن را می پوشاند و روبندی هم در جلو صورت می آویزد. روبند پارچه طویل سفیدی است که از پشت سر توسط قلاب هایی باز و بسته می شود. روبند در مقابل چشم تور مشبکی دارد تا زن بتواند جلو خود را ببیند.

زنان در کوچه هر جا خلوت باشد فوراً روبند را از صورت عقب می زنند تا نفس راحتی بکشند. همین که مردی از دور پیدا شود دوباره صورت را می پوشانند مخصوصاً اگر آن مرد معمم باشد. پس از پایین انداختن روبند حاشیه های چادر را با دست کاملاً به هم متصل می نمایند. اگر احیاناً کسی از زنان بخواهد به این نوع لباس پوشیدن اعتراض یا حتی اظهار نظر کند باید خود را برای شنیدن ملامت و تهدید و مجازات حاضر نماید. نقل می کنند وقتی یکی از صاحب منصبان ایرانی در استانبول زنی گرفت و همراه خود به تبریز آورد چون زن می خواست به عادت معمول در عثمانی از خانه بیرون بیاید مورد اعتراض واقع شد و مردم به شوهرش اخطار کردند اگر زنش برخلاف معمول زنان ایرانی بیرون آید، سلامت به خانه باز نخواهد گشت. (دالمانی، ۱۳۳۵: ۲۸۹-۲۹۳) این قواعد سفت و سخت اسلامی در جامعه شهری و حتی درباری تمام و کمال اجرا می شد ولی زنان روستایی و ایلی نمی توانستند با چنین پوششی به کارهایشان برسند. از این رو، پوشش آن ها کمتر از زنان شهری دست و پاگیر بود. اما هنگامی که برای کاری به شهر می آمدند مجبور بودند خود را با شکل و شمایل زنان شهری هماهنگ کنند تا مورد آزار قرار نگیرند.

ضیاء پور در مورد لباس زنان روستایی و عشایری می نویسد: زنان روستایی در لباس محلی خودشان از دامن های گشاد و چین دار و لباس های رنگارنگ که تزئیناتی از قبیل سکه و پولک بر چارقد نصب می نمودند و دستبند و خلخال و غیره استفاده می کردند. در این میان پوشش زنان در هر قوم و قبیله و ناحیه ای از کشور با دیگری

تفاوت‌هایی داشت. جزییات لباس زنان روستایی و عشایری بسیار مفصل است که به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود.

زنان گرد پیراهن یقه گرد و تمام قد می‌پوشند و قسمت‌های مختلف آن را پولک دوزی می‌کنند. آن‌ها شلوار گشاد می‌پوشند و بر سر عمامه می‌گذارند و پیرامون آن را با زیورهای گوناگون آرایش و روی دوش، شال یا روسری پولک دوزی می‌اندازند. زنان لر گیسوان خود را در پشت سر می‌بافند ولی دو پهلوی چهره و بناگوش و جلو و همچنین بر دوش، انبوهی از موهای خود را افشان می‌کنند. آن‌ها پیراهن‌های گلدار و رنگارنگ پوشیده و شلوار رنگی به پا می‌کنند. زنان متمول آن‌ها دمپایی‌هایی که نواردوزی و نقش بندی دارد به پا می‌کنند.

زنان قشقایی کلاه کوچکی که نواردوزی شده به سر می‌گذارند و روی آن روسری توری رنگی می‌اندازند و پیراهن‌های بلند رنگین به تن کرده و پیش سینه آن را پولک دوزی و نقش بندی می‌کنند. آن‌ها به تنبان‌هایی که از پارچه گلدار رنگی باشد علاقه دارند و گاهی شش تا هفت تا را روی هم می‌پوشند.

بانوان بلوچ جلوی سربندشان را سکه دوزی کرده و زیورهایی بر هر دو پهلوی صورت از آن می‌آویزند. موهای خود را بافته و آن را لای گیسوبندهای نقره‌ای قرار می‌دهند. پیراهن‌های گشاد بلند به رنگ تیره می‌پوشند که جلو سینه اش چاک دارد و سردست و بخش سینه و جلوی دامن پیراهن را سوزن دوز می‌کنند.

زنان شرق خراسان چارقد سفید بزرگ به سر کرده و در گوشه‌اش منگوله‌هایی از نخ‌های ابریشم الوان وصل می‌کنند. بانوان ترکمن زیورهای مجلل و خوش ساخت به کلاهشان وصل نموده و از دو پهلوی چهره می‌آویزند. زنان سواحل دریای مازندران روسری سه گوش معمولاً سفید به نام لَچک سر می‌کنند و پیراهن و جلیقه شلوار می‌پوشند. علاوه بر آن چادر نماز به سر کرده و گاهی دو گوشه چادر را از زیر بغل به جلو آورده پس از رد کردن از یکدیگر در پشت گره می‌زنند. آن‌ها دامن‌های کوتاه و چین دار می‌پوشند. (ضیاء پور، ۱۳۴۶: ۱۸۸-۱۶۹، ۱۴۷-۱۳۴، ۴۶-۱۶)

زنان روستایی و عشایری هیچ گاه مثل زنان شهری صورت خود را از دیگران پنهان نمی‌کنند. در واقع هر چه زنان از محدوده نفوذ روحانیون فاصله داشته و این قشر کمتر بر آنان سلطه داشته اند لباس‌های راحت تر و زیباتر به تن کرده و صورتشان را نمی‌پوشاندند.

گفتنی است که، لباس های گشاد و چند لایه ای که به اجبار بدن زن را در بر می گرفت چنان حجابی زشت و تحقیرآمیز بود که مردان خود بر آن آگاهی داشتند و کنایه زدن به جامه زنانه رواج داشت و برای برانگیختن مردان و واکنش تهییج آمیز آنان به کار می رفت. چنان که در نبرد ها افسران به سربازان می گفتند، مردانه برزمید تا پیروز شوید در غیر این صورت باید جامه زنانه بپوشید. این یادآور فرومایگی بود که بر زنان تحمیل و به استهزاء و ریشخند مردان تبدیل شده بود و به عناوین مختلف و مناسبت های گوناگون مردها آن را به کار می بردند که اگر چنین نباشی باید چادر به سر کنی یا از زن کمتری یا زن صفتی و... حتی اگر زنی کاری می کرد کارستان می گفتند، این زن دلیر مردی کرده یا مردانه می جنگد و... اما هرگز زنان را به دلیل جوهر و سرشت زنانه شان نمی ستودند. نمونه ای دیگر از کوچک انگاری زنان توسط روحانیون اینکه بر زنان نام های تحقیرکننده و توهین آمیز نظیر ضعیفه، ناقص العقل و عورت گذاشته اند. آنان وقیحانه زن را عورت می نامند، چیزی که انسان از آشکار شدنش پرهیز می کند. در نظر آنان زن و آلت تناسلی هردو پوشیده می باید و بر ملاً شدن آن ها از بی حیثیتی صاحبش بود. زیرا زن از دیدگاهشان چیزی جز وسیله تولید مثل نیست که آن هم صاحب دارد. این بود حاصل آنچه روحانیون در درازای زمان در دوره اسلامی کاشته بودند و از آن پیگیرانه حراست کرده و می کنند. یعنی اسارت و بندگی و شوربختی زنان، که چنین به بار نشسته بود و در جامعه مردسالار اسلامی همه مردان نیز از این بایدها و نبایدهای شرم آور پشتیبانی می کنند.

ترابی فارسانی می نویسد: مهم ترین نقش زنان جایگاه آنان به عنوان همسر و مادر بود. در این فضا، مفهوم فردیت یا هویت فردی زن جایگاهی نداشت. از این رو زنانی که در دو نقش همسر و مادر ناموفق بودند با عناوین ترشیده و اجاق کور علت وجودی خود را از دست می دادند زیرا انتخاب، که از ویژگی های تحقق فردیت است معنا و مفهومی نداشت. همسر آینده نه بر اساس عشق بلکه معمولاً با حساب و کتاب های معین خانوادگی، مالی، اجتماعی و گاه سیاسی از سوی بزرگان خانواده برگزیده می شد.

جمله معروف، عشق بعد از ازدواج بوجود می آید بازتاب چنین تفکری است.

زنان طبقه متوسط و پایین شهری و زنان روستایی و ایلی وظایف متعددی در برابر خانواده خود داشتند و تمامی وقت خود را برای تهیه غذا، مراقبت از فرزندان، رسیدگی به امور خانه و انجام کارهای ریز و درشت خانگی می گذراندند. زنان روستایی و ایلی

محدودیت های کمتری نسبت به زنان شهری داشته و دراموردامی، زراعی، تولیدات خانگی، تهیه مواد لبنی، آوردن آب به خانه، پخت نان و فعالیت های ریز و درشت دیگر مشارکت داشتند.

محدودیت ها برای زنان درباری به مراتب بیشتر بود و آن ها در انزوا زندگی می کردند و تمامی وقت شان به آرایش کردن، مهمانی رفتن و مهمان کردن برخی از نزدیکانشان می گذشت. دربار، محل جلوه فروشی بود و اگر خانمی از حرمسرا می خواست برجسته و ممتاز بوده و خودی در مقابل رقیبان نشان دهد سعی می کرد لباسش منحصر به فرد باشد.

بدین منظور هر آنچه که از پارچه لباس اش در بازار موجود بود می خرید تا دیگری نتواند از همان پارچه داشته باشد. زیرا در آن زمان فرم و شکل لباس زنان به علت محدودیت های دینی یکسان بود و فقط نوع پارچه و انواع گلدوزی یا قلابدوزی بود که لباس یک زن را از سایر زنان حرمسرا متمایز می کرد. گرایش به جمع آوری طلا و جواهر و زیورآلات یکی از مشخصه های عام زنان ایران است که از گذشته تا حال ادامه دارد.

به نظر می رسد این ویژگی به سبب بی ثباتی وضعیت آن ها و عدم اطمینان به آینده است. به خصوص در آن عهد، از دست دادن موقعیت زن در خانه شوهر به علت آمدن سوگلی جدید موجب می شد زنان در جمع آوری مال افراط کنند.

رواج چند همسری و تا چهار زن عقدی و داشتن تعداد نامحدود زن صیغه به فضایی عاری از عشق در خانواده بین زن و مرد دامن می زد. تن دادن عده ای از زنان به ازدواج موقت، ناشی از فقر مالی و فرهنگی خانواده و همچنین شرایط اسف بار اقتصادی زن بود. تنها ناصرالدین شاه نبود که صدها صیغه داشت بلکه در حرمسرای هر مرد نیمه مرفه و عادی هم علاوه بر زنان عقدی، چند صیغه و کنیز پیدا می شد که به هر ساز مرد می رقصیدند و بدون میل و اجازه او نفس نمی کشیدند. شوهر بتی بود که زن او را ستایش می کرد. او فرمانروا و همه کاره بود و زن، قدرت و رأیی از خود نداشت. در میان خانواده های محروم، اجبار اقتصادی بود که زنان را به پرداختن کارهای محدود و خاص وادار می کرد. این کارها، خدمتکاری، کارگری حمام، آرایشگری، خیاطی، سوزن دوزی، پخت نان در خانه افراد متمکن، پارچه بافی، قالیبافی، گلیم بافی، گلدوزی، گیوه دوزی و دستفروشی بود. کارهای دیگری از قبیل، مطربی، رقاصی و

خودفروشی هم بود که با مشقات خاص خود انجام می شد. هر چند تفریح و اوقات فراغت برای زنان فراهم نبود اما آن ها لحظاتی را برای خوشی و سبکباری می آفریدند تا با این تنوع ها از کسالت خانه داری، بچه داری و شوهرداری رها شوند. از جمله مهمانی رفتن و مهمان پذیرفتن بود. دید و بازدیدها به صورت زنانه برگزار می شد چون معمول نبود مردان به دیدار زنان بروند بجز محارم آن ها. تدارک لباس مهمانی و آرایش نیز بخشی از سرگرمی مهمانی رفتن بود.

در مهمانی ها بساط چای، قهوه و قلیان برقرار و زنان ضمن صحبت از حال و روزشان و قلیان کشیدن به گپ و گفت در باره این و آن که به غیبت کردن معروف بود می پرداختند. در این مهمانی ها با شیرینی و آجیل یا میوه های فصل و در زمستان با تنقلات و خشکبار از یکدیگر پذیرایی می کردند. رفتن به مناطق بیلاقی یا باغ های اطراف شهر که دو یا چند خانواده از نزدیکان با قرار قبلی گرد می آمدند از دیگر تفریحات خانواده های مرفه بود. ولی زنان با مردها در کنار هم نمی نشستند و از هم جدا بودند.

تفکیک جنسیتی در هر مراسم اجتماعی انجام می شد. در باغ هم زنان جدا از مردهای فامیل در محلی زیر سایه درختان فرشی پهن کرده و با رعایت کامل پوشش اسلامی به خوردن چای و شیرینی و نقل و میوه و گفتگو مشغول می شدند و هوایی تازه می کردند. از دیگر تفریحات زنان حمام رفتن بود که معمولاً نصف روز طول می کشید. در حمام عمومی، علاوه بر کیسه کشیدن و شستشو، زنانی که با هم قوم و خویش یا دوست یا آشنا بودند کپه کپه گرد می آمدند و با هم از هر دری گفتگو و درد دل می کردند و از اخبار محله و شهر مطلع می شدند. در این حال در حمام گرم و بخار آلود سفارش چای یا آب خنک داده و در باره زندگی این و آن صحبت می کردند. چنین بود که حمام محل خوبی برای شناخت دیگران و اخبار دست اول و شناسایی دختران دم بخت و مفری برای زنان برای خروج از خانه و آشنایی ها و درد دل و راه چاره خواستن برای مشکلات بی شمارشان از دوستان بود.

آنان با گیس سفید ها مشورت می کردند و زنانی که به هم نزدیک بودند راز خود را با یکدیگر در میان گذاشته و از بی اعتنایی شوهر به خود و توجه او به زنان دیگر و کنیزانش شکوه کرده و کینه توزانه به عیب جوئی رقیب می پرداختند. بعد از این گفتگوهای شکوه آمیز و احياناً نم اشکی، اغلب یکی از زنان سعی می کرد حال و هوای

گفتگو را عوض کرده و رنگی از شادی به آن بدهد و صحبت به بذله گویی و بگو و بخند می انجامید و از دختران دم بخت و پسرانی که در جستجوی دختری مناسب اند گفتگو می کردند.

به این ترتیب آن ها ساعت ها در گرمابه از مصاحبت با هم لذت می بردند و اغلب هنگام غروب آفتاب پس از قرار و مدار با دوستان و اقوام نزدیک برای حمام بعدی راهی خانه خود می شدند. با این حال اغلب دوره‌می ها و سرگرمی ها و تفریحات زنان به گونه ای بود که موجب کنشگری فعال آنان نشده و تشبثاتی از قبیل سر کتاب باز کردن، طالع بینی، فال قهوه و فال نخود باز کردن و غیره باعث هیچ نوع کنش فردی قابل قبول برای زنان نمی شد و طبق معمول همه چیز به سرنوشت و تقدیر حواله می گردید.

فردوستی و بی‌ارجی زنان در جامعه

گفتیم که، زنان در دوره قاجار همانند دوره های قبلی اسلامی نه تنها از موقعیت اجتماعی مناسب در جامعه برخوردار نبوده و همچنان در اندرونی ها محبوس بودند بلکه هویت فردی آنان نیز در جامعه انکار می شد و هویت شان منحصر به داخل اندرونی ها بود. مردها در بیرون از خانه از زنان خود با دیگری صحبت نمی کردند و حتی نام او را به زبان نمی آوردند. به زنان گفته بودند اگر مردی درب خانه را زد آن را به رویش باز نکنید و از پشت درب، انگشت خود را در دهان بگذارید و به او بگویید آقا در خانه نیستند تا وی صدای واقعی را تشخیص نداده و صدای لطیف زنانه شما را نشنود.

یکی از اروپایی ها که به ایران سفر کرده بود می گفت، من در ایران زنی را ندیدم، فقط گاهی در کوچه یا خیابان اجسام سیاه‌رنگ متحرکی می دیدم که می گفتند این ها زن هستند. این خفقان مذهبی حاکم بر جامعه و بی‌ارزشی زن از سویی و نارسایی های متعدد اجتماعی و اقتصادی ناشی از حکومت ناکارآمد مستبد و خشن که هر حرکت اجتماعی را با فجیع ترین احکام پاسخ می داد و هیچ قانون مدون قابل اجرایی در سراسر کشور اعمال نمی شد و حکام ایالات با میل و سلیقه خود هر چه می خواستند انجام می دادند شرایط زندگی را برای مردم غیرقابل تحمل کرده بود.

جان ملکم، در مورد وضعیت اجتماعی کشورهای مسلمان و از جمله ایران می نویسد : هر کس در خانه خود حاکمی قهار است. هر فرد از طفولیت تا بلوغ هیچ نمی بیند مگر تحکم و تهدید از بزرگ ترها و اجبار به اطاعت محض از سوی کوچک ترها. اگر کوچک تری از وظیفه اش تخطی کند تنبیه سختی از طرف بزرگ تر انتظارش را می کشد تا سرمشق دیگران شود برای اطاعت. از آنجا که انسان مخلوق عادت است به همین صورت رشد می کند که از بزرگ تر از خودش، تمام و کمال اطاعت کند و از آنان که زیر دست او هستند اطاعت محض بخواهد. در خانه این مورد فقط شامل فرزندان نمی شود بلکه زنان محنت کشیده ایران را در بر می گیرد و اینان از صدر اسلام تا حال تحت سلطه مردان بوده اند. چنین است که مردم ایران به فرمان دادن و فرمانبری عادت کرده اند. به طوری که حاکمان بر آنان از موضع مافوق انسان و با قدرت نامحدود حکومت کرده اند و هرگاه مردم پس از نسل ها تحمل ظلم و بیداد شورش نموده اند پس از غلبه بر ظالم، گرفتار حاکم ظالم دیگر شده اند که هنوز بر تخت ننشسته شروع

به قلع و قمع همان کسانی کرده است که در به قدرت رسیدنش مؤثر بوده اند. او به زعم خود عوامل فتنه را نابود کرده است تا بتواند دوباره روش دیرپای استبداد و چپاول را ادامه دهد. (ملکم، ۱۳۸۰، جلد دوم : ۸۶۵-۸۶۴)

با زندگی اسارت باری که زنان داشتند رفتن به روضه خوانی از سرگرمی های آن ها در عهد قاجار محسوب می شد زیرا به این بهانه از اندرونی بیرون آمده و دوستان و آشنایان را دیده و دیدار تازه می کردند. اما این حضور در مساجد نیز تأکیدی بر نقش فروکاسته زنان بود. چنان که قبل از شروع روضه خوانی اغلب به مردها قهوه و قلیان می دادند اما زنان در پشت پرده ای ضخیم و تیره در گوشه مسجد نشسته و از پذیرایی بی بهره بودند. البته روضه خوانی های زنانه نیز در اندرونی ها و مجالس ختم زنانه و یا به مناسبت های مذهبی بسیار رایج بود.

در ایام محرم، شرکت در تعزیه های متعدد که در نقاط مختلف شهر برگزار می شد معمول بود. رفتن به زیارت شاه عبدالعظیم و قم و مشهد و دیگر اماکن زیارتی هم انجام می شد. در شب های جمعه نیز زیارت اهل قبور از رسوم متداول بود. در سوگواری نزدیکان، حرکات زنان در بسیاری از اوقات بازتاب زندگی در جامعه متعصب مذهبی و خشک و بی رحم بود. آنان به خودزنی های دردناک و رفتارهای خشن دست می زدند. سر بر دیوار می کوبیدند، محکم به سر و سینه کوبیده موهایشان را می کندند، صورت را با ناخن خون آلود کرده و ضجه و ناله های گوشخراش می کشیدند. بعضی نیز از شدت تألم و ضربات به خودشان غش می کردند. البته تعدادی هم نمایش غش کردن را خیلی حرفه ای اجرا کرده و اوضاع عجیب و غریبی برپا می شد.

عده ای هم نوحه خوانی کرده یا شعری می خواندند و از رشادت و نیکی متوفی می گفتند و جمعی از زنان در ادامه گریه و زاری غرق در لباس سیاه و بر سینه زنان در حالی که نشسته بودند بدنشان را به عقب و جلو حرکت می دادند. دست آخر بریدن طره ای از گیسو و آویختن آن بر گور همسر یا برادر انجام می شد. این نوع سوگواری های پرسوز و گداز زنانه حاکی از آنست که فلسفه وجودی زنان و موقعیت اجتماعی آنان با این اتفاق به شدت آسیب می دیده است. (ترابی فارسانی، ۱۳۸۸ : مقاله)

در واقع ماهیت، موقعیت و شأن و منزلت آنان با پدر یا شوهر پیوند داشت و معنا می یافت. از آنجا که زنان فردیت و موقعیت مستقلی در جامعه نداشتند، با از دست دادن بزرگ خانواده، همه زندگی خانوادگی شان در معرض فروپاشی قرار می گرفت و از

شرایط جدیدی که در آینده پیش خواهد آمد هراسناک بودند. قرائیان می نویسد: در دوره قاجار مراسم آیینی مذهبی، بزرگ ترین تعطیلات و تفریحات اکثریت مردم بود. دختران و زنان در این ایام فرصت بیشتری داشتند که به بهانه شرکت یا تماشای مراسم مذهبی از اندرونی ها بیرون بیایند و سرگرم شوند و دلی تازه کنند، مردان جوان هم چنین می اندیشیدند. زنان از در و بام و یا در کوچه، مردان را دید می زدند و احیاناً پیغام و پسگامی رد و بدل می کردند. در ماه های محرم و صفر متمولین، تجار، درباریان و حتی شاه مراسم سخنرانی مذهبی و روضه خوانی برگزار و بریز و بپاش و خودنمایی می نمودند و مهم تر از آن بدین وسیله موقعیت اجتماعی خود را در جامعه مذهبی تحکیم می کردند. از دیگر سو این ماه ها، ایام طلایی ملاها بود که پول خوبی به جیب زده و بر شهرت خود برای کاسبی های بعدی بیافزایند.

بر این مراسم فساد و تباهی سایه انداخته بود. به گونه ای که علاوه بر مردان و زنان زیادی که این مجالس را اغلب بهانه ای برای قرار و مدار خود بر می گزیدند، روضه خوانان هیز و بی پرهیزی هم بودند که زنان مورد علاقه خود را در مجلس روضه خوانی نشانه می کردند و گاهی پا را فراتر می نهادند. همچون سید غشی، که از روضه خوان های تکیه دولت بود. این اسم را از این جهت به او داده بودند که در مجلس روضه خوانی غش کرده و خود را بر روی زن ها که طبق رسم در جلو منبر نشسته بودند می انداخت. او که خوش چهره بود و با صدایش و اجرای مهیج روضه خوانی مردم را به هیجان می آورد با فریاد حسین وای، حسین وای بلند می شد و سپس ظاهراً غش کرده خود را به روی زن مورد نظر می انداخت. دیگر زن ها از اطراف به رویش ریخته و او را نیشگون کرده و گاز می گرفتند.

در امام زاده ها نیز وضع به همین قرار و اغلب پاتوق الواط و اوباش بود و همه گونه هرزگی در آنجا اتفاق می افتاد. تفاوت امام زاده ها با مجالس روضه خوانی در این است که در این مکان ها بساط صیغه گری برقرار و تعدادی طلبه به این کار مشغولند و مردان زائر را دعوت به صیغه کردن زن ها کرده و با چند کلمه عربی سر و ته قضیه را هم آورده و پولی می گیرند. این جریان در تمام شهرها در زیارتگاه ها و امام زاده ها برقرار است. (قرائیان، ۱۳۸۹: ۱۶۵-۱۶۴)

حاج سیاح محلاتی که در اول ماه محرم ۱۲۹۵ ق/ ۱۲۵۶ خورشیدی، در زمان ناصرالدین شاه در تهران بود در کتاب خاطرات خود می نویسد: ماه محرم و صفر که اسماً ماه های

عزا می باشد معنأً ماه گردش و نمایش و آزادی و فسق و فجور و عشق بازی و شکم پروری و اظهار تجملات و هم چشمی و مبالغه هاست... در ماه محرم اوضاعی است که دیدن می خواهد. روز تاسوعا و عاشورا دسته ها تشکیل می شود. زن و مرد همه به تماشای کسانی می رفتند که سر خود را شکافته و غرق خون شده اند. دسته ای دیگر بدن خود را سوراخ کرده تپانچه گذرانیده و بعضی سینه خود را قفل زده اند. بعضی تا کمر برهنه و با زنجیر چهار دوال چارپادار به جان خود افتاده شانه و پشت خود را سیاه کرده اند. جمعی سنگ به سینه و گروهی با دست به سینه می زنند. در واقع آخوندها مردم را به این کارها وامی دارند ولی خودشان آهسته دست را از روی لباس به سینه می زنند و باطنأً به ریش این احمقان می خندند.

در ایران تماشاخانه و تئاتر و باغ و گردشگاه عمومی و مجامع و روزنامه ها و کتب و هر چیز که انسان خود را مشغول و تفریح کند وجود ندارد. موسیقی هم ممنوع است. هر چه برای دل و چشم و گوش موجب تفریح است ممنوع است. کوچه و بازار را غم و صداهای مریضان و فقرا و فحش و حرف های لغو و هرزه و تعفن گرفته و دل ها خسته، چهره ها عبوس و روح ها مرده است. خصوصاً از خوف ها و تقيه ها و فشارها و بغض و کینه و حسد و تخویفات ملاها از بلیات دنیا و عذاب آخرت و وحشت مردم از شدت جهالت از جن و پری و این نوع خرافات مردم مثل مرده متحرک اند.

حاج سیاح که در اواسط رمضان ۱۲۹۵ق/۱۲۵۷خورشیدی به کرمان می رسد از وضع اسفناک اقتصادی مردم و زنان شهر و ملاهای کرمان چنین می نویسد: این ایالت که در تاریخ ایران از جاهای معروف و نامی و مدت ها مقرر سلاطین مستقل بوده و آبادی و صنایع و ادبا و علما و بزرگان آن مشهور بوده اند فعلاً خرابه زاری شده است که... تمام خیاطی و لباس دوزی را زنان انجام می دهند با قیمت خیلی نازل. از صد خانه یکی قدرت مالی ندارد که شب چراغ روشن کند. بسیاری چند روز نان نیافته با شلغم و چغندر اگر پیدا شود می گذرانند... از شدت پریشانی (فقر) زن و همچنین دخترانی را که به سن نه سالگی رسیده یا نرسیده به مقاطعه می دهند به اسم صیغه و یا فروش، هر چه بگویی سزااست. در مدرسه نمدمالان و سایر مدارس (حوزه های علمیه) طلبه ها کارشان صیغه دادن زن و دختر است. به خود زن ها یا کسان ایشان وجهی داده و آن ها را اجاره می کنند و به مردم صیغه و مقاطعه داده، وجه اجاره را داده و باقی دخل ایشان است. این وضع کرمان و آن عمل طلاب شریعت در مدرسه.

به سایر مدارس مجال نکردم بروم ولی به مدرسه نمدمالان رفتم. این مدرسه زیاد وسیع نبود. حجره هایی دارد و در ایوان هر حجره طلبه جوان یا پیری نشسته و به هر کس که وارد می شود قلیان می دادند و اظهار انس کرده بعد می پرسیدند، زن می خواهی یا دختر جوان؟ سپس قیمت معین کرده و آخوند خود صیغه را می خواند. آن شخص یا به منزل زن می رفت یا زن را به منزل خود می برد. گاهی شب ها به حجره های طلاب یا آشنایان ایشان زن می آوردند. از این وجوه مالیات دیوان و خدمتانه مأمورین داده می شود. زن بیوه به مدارس آمدن و شبانه متعه طلاب شدن و پولی گرفتن اختصاص به کرمان ندارد. در تمام شهرها طلاب عذب که در مدارس اند و از بیست و پنج ساله تا چهل سال و مسن تر هستند غالباً زن می آورند و متعه می کنند یک شبه یا چند ساعته. در کربلا و نجف هم این اعمال متداول است و... (سیاح محلاتی، ۱۳۵۶: ۱۶۴-۱۶۲، ۹۱، ۹۰، ۸۸، ۸۷)

در این عهد زنانی را که اتهام خیانت به شوهر بر آن ها می زدند اغلب از بین می بردند. از جمله شوهر، عده ای از نزدیکان زن را به خانه اش فرامی خواند و خلافاکاری او را توضیح می داد و در آخر همگی تصمیم می گرفتند که زن باید با خوردن تریاک و یا سم موش که اکسید سفیدرنگ آرسنیک است خود را بکشد. یا این که شوهر او را طلاق می داد و در خانه پدر متعصب ممکن بود توسط او یا برادرانش کشته شود یا آنقدر او را بزنند که ناقص شود. حال اگر زنی حاضر به خودکشی نمی شد باز هم گریزی از مرگ نداشت زیرا در خانه شوهر ممکن بود از پشت بام به پایین پرت یا در چاه آبی که در هر خانه ای وجود داشت خفه شود. (ویلس، ۱۳۶۳: ۱۳۲، ۱۲۵، ۱۲۱)

در چنین مواردی که با قوانین شرع همخوانی داشت شوهر قاتل در هیچ محکمه ای محاکمه نمی شد و روحانی محل نیز از این که حکم شرع در مورد چنین زنی صادر شده از جنایت روی داده حمایت و کشتن ضعیفه را لازم اعلام می کرد تا درس عبرتی برای دیگر زنان شود. یکی از روش های سر به نیست کردن زنان در چنین مواردی سنگسار زن به خواست روحانیون بود که به جامعه ایران بعد از اسلام رسوخ کرده است. خانم کارلا سرنا جهانگرد ایتالیایی که در اوایل حکومت ناصرالدین شاه به ایران آمده بود در سفرش به شمال در رشت از واقعه دردناک و غیرانسانی سنگسار زنی در این شهر می نویسد: یک زن مسلمان ایرانی که در مظان این اتهام قرار گرفته بود که با یک مغازه دار ارمنی رابطه نامشروع دارد سنگسار شد. او چون به تحریک ملایی مورد

تعقیب عده ای از مردم کوچه و بازار قرار گرفته بود در جستجوی پناهگاهی به هنگام فرار، از گورستانی سر در آورد و از فرط دستپاچگی خود را در قبری انداخت. تعقیب کنندگان ابتدا خیال کردند معجزه ای رخ داده است و به این ترتیب ملاً، زن گناهکار را به کیفرش رسانده. ولی وقتی دیدند از قبر بیرون آمد متعصبین به سویس هجوم بردند. زن بدبخت خود را به پای ملاً انداخت و ضمن اظهار بی گناهی سخت به التماس و زاری افتاد. التماسی بی حاصل. ملاً ای انعطاف ناپذیر اولین سنگ را خود به سویس انداخت. بعد با وجدانی آرام به سویی برگشت تا این که زن بی پناه در زیر ضربات باران سنگ جمعیت هیجان زده به نحو موحشی جان بسپارد. جسد لت و پار و خون آلود وی را در همان قبر تازه کنده شده که چند دقیقه پیش زن مظلوم خود را در آنجا مخفی کرده بود دفن نمودند. در همان زمان جوان مغازه دار ارمنی را هم که می گفتند عاشق وی بوده است با ضربات چاقو از پای درآوردند. هیچ یک از مسیحیان ساکن رشت علیه این جنایت دور از انصاف که دو بیگناه قربانی آن شدند اعتراض نکرد. چون از عواقب بدتر برای جمعیت مسیحی واهمه داشتند. بعداً ثابت شد زن بی چاره برای خرید و نه به هیچ منظور دیگری وارد مغازه آن ارمنی شده بود. با این حال پس از ارتکاب این جنایات به ملاًیی که موجب آن بلوا شده بود آسیبی نرسید. (سرنا، ۱۳۶۲ : ۳۷۴-۳۷۳)

هانری رنه دالمانی می نویسد: چنین زنانی را می کشتند، چنان که آن ها را طی مراسم غمباری در شیراز در چاه علی بندر می انداختند یا در تبریز از بالای ارگ علیخانی به پایین پرت می کردند. البته اگر مرد زانی را هم دستگیر می کردند که این عمل را اقرار می کرد او را هم می کشتند. از جمله در سبزوار، تاجری ارمنی را با زنی کولی در حجره اش دستگیر کردند و گفتند این سگ ارمنی زنان ایران را از راه در می برد و به اعمال خلاف عفت می پردازد.

چند نفر سیّد و جمعی از بازاریان به طرف کاروانسرای که آن مرد ارمنی بود هجوم برده و زن کولی را در حجره او دیده و همانجا با چوب و چماق کشتند. سپس ارمنی را هزار ضربه شلاق زده و حتی پیکر در حال موت او را رها نکرده به پایش ریسمانی بسته تا میدان اصلی شهر بر روی زمین کشیده سپس بر رویش نفت ریخته و او را آتش زدند. مقامات دولتی شهر نیز کاری نتوانستند در مورد قاتلین انجام دهند. (دالمانی، ۱۳۳۵ : ۳۱۵ و ۶۸۷).

این روش ظالمانه و غیرانسانی با زنان در تمام دوره اسلامی ناشی از بی ارزش دانستن زنان در نزد اعراب بوده که به جامعه ایران بعد از اسلام رسوخ کرده بود. برای اعراب هیچگاه بانوان ارزش و اعتباری نداشتند. به طوری که زنده به گور کردن نوزادان دختر در میان آنان معمول بوده است. خرید و فروش غلام و کنیز هم در میان اعراب چه قبل از اسلام و چه بعد از آن مجاز بوده و اصولاً یکی از غنائم و انگیزه های اصلی جهاد در اسلام بوده و هر ماجراجوی بی سروپایی برای بدست آوردن این غنائم که هم دستاورد دنیایی و هم اجر اخروی داشته به سپاه اسلام می پیوسته است. این دختران، زنان، پسرچه ها و مردان جوان پس از اسارت مورد سوء استفاده جنسی قرار گرفته و در بازارهای برده فروشی مختلف به فروش گذاشته می شدند.

با پیروزی اعراب نومسلمان بر ایرانی ها صدها هزار نفر اسیر بی پناه زن و مرد ایرانی از خانه و کاشانه شان رانده شدند. اعراب اموال و اراضی کشاورزی آن ها را متصرف و اسیران را به عربستان و بخشی از سوریه که ساکن بودند به بازارهای برده فروشی می بردند. بسیاری از اعراب بی سر و پای صحاری عربستان و بخش شرقی سوریه که با غارت و چپاول ایرانشهر در پرتو دین جدید ثروتمند شده بودند هر یک برای خود حرمسرای تدارک می دیدند. اعرابی که از شنزارهای عربستان به ایران یورش برده بودند در مناطق مختلف این سرزمین، اراضی حاصلخیز ایرانی ها را تصرف و آن ها را به قتل رسانده یا اسیر گرفتند و در اراضی و باغات آباد و منازل آنان ساکن شده و هر یک برای خود حرمسرای برپا کردند.

با گذشت زمان و ادامه این روند توسط اعراب میلیون ها ایرانی اسیر یا کشته شدند. این اخلاق نکوهیده برده داری که در میان ایرانی ها معمول نبود به تدریج با گسترش اسلام در فرهنگ ایرانی ها نیز رخنه کرده و با حمایت روحانیون که حامیان و حاملان فرهنگ اسلامی بوده و اکنون نیز هستند این اخلاق و روش نکوهیده تا پایان دوره قاجار نیز برقرار بود.

چنین بود که از ارزش و اعتبار زن ایرانی با قوانین و ضوابط اسلامی و وضعیت اجتماعی نوپدید به تدریج کاسته شد و به نهایت بی اختیاری و انزوا و زندگی در حرمسراها و اندرونی های ناپیدا که با دیوارهای بلند محصور شده بود زندانی سنت و قراردادهای جدید اجتماعی گردید. طبعاً زنی که اجازه آموزش و فراگیری حرفه ای را نداشته باشد و در جامعه او را به چیزی نگیرند و مجبور به گوشه نشینی و اطاعت برده وار از شوهر

شده و جان و مالش در اختیار شوهرش باشد به عنوان کالای جنسی به او نگریسته می‌شود.

دالمانی می‌نویسد: اقتدار شوهر نسبت به زن غیرمحدود است و اگر زن مختصر بی‌احترامی به شوهرش کند به سختی مجازات می‌شود. مردان غالباً زنان را با چوب و شلاق کتک می‌زنند و به اعتقاد خودشان عمل مشروعی انجام می‌دهند. مردها می‌گویند زن است و ناقص‌العقل و شایسته احترام نیست. زن‌ها باید کاملاً تابع اراده و مطیع شوهر باشند تا از آزار او برکنار بمانند. روزی یکی از زنان بدبخت به یک خانم اروپایی که شاد و خندان بود به تصور این که او هنوز شوهر نکرده گفت، چه کار خوبی کرده اید که شوهر ننموده اید، مسلماً از ترس کتک خوردن دائمی به این کار تن نداده اید. (دالمانی، ۱۳۳۵: ۳۱۰)

با سقوط ساسانیان و استیلای اعراب بیابانگرد و گسترش فرهنگ عقب مانده آنان و سپس ترکان بیابانگرد نومسلمان آسیای میانه برجامعه ایرانی، خلیقات و آداب و رسوم و روابط جنسی منحن این دو قوم صحرائشین در جامعه ایران گسترش یافت. به ویژه که روحانیون به عنوان حاملان این نگرش در اشاعه آن، همه اوقات از منبرها ایفای نقش کرده اند. از جمله در اختیارگرفتن غلام و کنیز و برده داری و سوء استفاده جنسی از آن هاست که در پرتو شریعت اسلامی مجاز اعلام شده است و پیش از آن در جامعه ایران معمول نبود.

با ورود به عصر صفوی و غلبه شیعه گری در ایران و اقدامات روحانیون شیعه، رواج صیغه و متعه در جامعه ایران به بخشی دیگر از عادات و آداب نکوهیده روابط جنسی در میان مردم تبدیل شد. البته در تمام ادوار اسلامی امرد بازی در بین همه طبقات از درباری تا طبقات پایین رایج بوده است و در دوره قاجار با نفوذ زیاد روحانیون شیعه، این روش ناپسند گسترش یافت.

در مورد وضعیت اجتماعی اقلیت‌های مذهبی زرتشتی، یهودی و مسیحی در دوره قاجار باید گفت که آن‌ها در این عصر در نتیجه تنگناهای ناشی از تعصبات روحانیون شیعه زندگی مشقت باری را می‌گذراندند. به خصوص زرتشتیان و یهودی‌ها بسیار آسیب دیدند و عده زیادی توسط ارادل و اوباش روحانیون به هلاکت رسیدند. اما از دوره مشروطیت به بعد از این فشارها تا حدود زیادی رهایی یافته بودند. در همین دوره ی راحتی اقلیت‌های مذهبی در عهد احمدشاه بود که خانم کلارا کولیور رایس که همسر

یک میسیونر مذهبی مسیحی بود با شوهرش در اصفهان زندگی می کردند. خانم رایس وضع زنان اقلیت های مذهبی را چنین توصیف می کند: زنان پارسی یا زرتشتی تنها بازماندگان اصیل قوم ایرانی اند. آیین زرتشتی، قرن ها دین ملی ایران بوده تا این که با هجوم اعراب به ایران ساسانی در قرن هفتم میلادی و جنگ ها و نسل کشی هایی که دو قرن طول کشید به تدریج ایرانیان به آیین اسلام گرویدند. در نتیجه کشتار مسلمین از آنان بسیاری از زرتشتیان از سرزمین اجدادی شان فراری شده و در هند سکنا گزیدند.

تنها بخش کوچکی از آنان با تحمل سختی ها و رنج و خون بسیار در کشور خود مانده و آیین شان را با وجود تضییقات مسلمانان حفظ نمودند. امروزه حدود نه هزار نفر از آن ها باقی مانده اند که اکثراً در یزد و کرمان و روستاهای آنجا و در تهران ساکن می باشند. زرتشتی ها افرادی شریف، کوشا، هوشمند، درستکار، پیرو راستی، مبادی آداب و مؤدب هستند. آنان علاوه بر کشاورزی دست اندر کار صنعت ابریشم و امور تجاری اند. چون مردمانی درستکار می باشند غیر زرتشتیان هم به آن ها اعتماد می کنند و در تجارت خیلی موفق هستند.

زرتشتیان سال ها با تحمل محرومیت های فراوان در ایران کار کرده اند. آن ها اجازه نداشتند خانه های خود را مرتفع تر از خانه های مسلمانان بسازند و مجاز نبودند از درون شهر سواره بگذرند. حتی شیوه لباس پوشیدن و رنگ لباس های آنان را مسلمانان محدود کرده اند. زنان زرتشتی تا این اواخر تحصیل نکرده بودند ولی اکنون دنبال تحصیل اند.

در نزد زرتشتیان ازدواج با خویشاوندان نزدیک مجاز نیست و تعدد زوجات نیز در میان آنان مرسوم نبوده و از نظر دینی منع می شود و زن و شوهر تا آخر عمر به هم وفا دارند و با هم زندگی می کنند. زنان شلوارهای گشاد به پا می کنند که تا قوزک پایشان می رسد و روی لباس کت گشادی می پوشند و دستمال های رنگی به سر می بندند و چادری هم به سر می کنند. معمولاً دامن و شلوار آن ها با یراق های بسیار پهنی از رنگ های روشن تزیین می شود. (رایس، ۱۳۸۳ : ۳۱ - ۲۹).

وی در ادامه در مورد یهودیان و مسیحیان ایران می نویسد: در بیش تر شهرهای بزرگ ایران محله های یهودی نشین وجود دارد که اغلب وضعیت بدتری از مناطق مسلمان نشین دارند. کار و کسب یهودیان بیش تر مشاغلی است که مسلمان ها به آن ها روی

نمی‌آورند. زنان یهودی مانند زرتشتیان و مسیحیان روبند بر چهره نمی‌زنند. اما چادر سیاهی را که همه زنان شهرنشین مسلمان بیرون از خانه به سر می‌کنند پذیرفته و صورت خود را کاملاً می‌پوشانند.

آن‌ها در خانه، دامن‌های نسبتاً بلند، بلوز آستین کوتاه و کت می‌پوشند و چارق‌دی هم به سر می‌کشند و آن را زیر چانه سنجاق می‌زنند. به طور کلی زنان یهودی مهربان، زیرک، سختکوش و زحمتکش می‌باشند. عبری زبان عبادت و فارسی زبان مراوده روزمره آنان با ایرانیان است. به انگلیسی و فرانسه به منزله زبان‌هایی که به پیشرفت و پول در آوردن آنان می‌انجامد می‌نگرند. بسیاری از آن‌ها در مدارس انگلیسی، فرانسوی و آمریکایی تحصیل کرده‌اند. از این رو، رفتن دختری یهودی به اندرونی یک خانواده مسلمان برای تدریس زبان فرانسه به خانم‌های ایرانی امری عادی است. دختران یهودی در هشت، نه سالگی نامزد می‌شوند اما تا سن شانزده سالگی زناشویی نمی‌کنند. تفاوت سنی زیادی هم میان زن و شوهر یهودی وجود ندارد.

امروزه لااقل هشتاد هزار نفر مسیحی شرقی یا نسطوری در ایران زندگی می‌کنند و بیشترشان ارمنی‌های ایرانی می‌باشند. این روزها تنها زنان مسن، لباس ملی و سنتی شان را می‌پوشند. دختران و زنان جوان در خانه بلوزهای آستین کوتاه که تقریباً مشابه لباس اروپایی هاست بر تن می‌کنند و در بیرون از خانه همانند زنان مسلمان چادری سیاه روی لباس خانه، بدون روبند می‌پوشند. دیری نخواهد پایید که چادر از میان خواهد رفت. زیرا بسیاری از آنان پوشیدن کت و دامن و بر سر کردن روسری ابریشمی بلندی را که بر روی شانه‌های آنان می‌افتد ترجیح می‌دهند. حتی بعضی از آن‌ها هوس کلاه بر سر کردن دارند.

با این همه ارمنیان بسیار محافظه‌کارند. مردان سالخورده با تکان دادن سر می‌گویند، نمی‌دانند عاقبت دختران آنان چه خواهد شد و می‌گویند نخواهند گذاشت دخترانشان چنان مدهای پیشرفته‌ای را اقتباس کنند. با این وجود دخترانشان از آخرین مدها پیروی می‌کنند. ازدواج‌ها را تا حد زیادی خانواده‌ها ترتیب می‌دهند. عروسان ارمنی شانزده تا هجده ساله یا مسن‌تر می‌باشند. (همان: ۳۵ - ۳۳)

با برآمدن رضاشاه بزرگ و منزوی کردن روحانیون، این موارد به تدریج کمتر شد و داشتن غلام و کنیز ممنوع و حرمسرا هم بسیار کم شده و عملی نکوهیده محسوب می‌شد و چندی نگذشت که از جامعه ایران رخت بربست. در دوره محمدرضا شاه ایرانساز

نیز آزادی های اجتماعی زنان ایران بسیار افزون گشت. به طوری که نه تنها در خاورمیانه بی نظیر بود بلکه در بسیاری موارد با کشورهای پیشرفته غربی شانه می زد. چنان چه به چشم خرد به آن دوره بنگریم منصفانه در می یابیم که عصر پهلوی دوران طلایی آزادی های زنان ایران بود. اما با برآمدن جمهوری اسلامی و حاکمیت روحانیون همچنان که در تمام زمینه ها کشور به عقب برگشت زنان ایران نیز شوربختانه حقوق و آزادی های عصر درخشان پهلوی را از دست دادند و همان عادات کهنه و منحط صیغه گری و خرافات به سعی ملاها جان دوباره گرفت.

پزشکی و وضع بهداشتی و درمانی زنان

در دوره قاجار، پزشکی بر سه پایه استوار بود. طب جادویی، طب جالینوسی و طب النبی. در جامعه بی سواد خرافاتی و مذهبی عهد قاجار اعتقاد به سحر و جادو و وجود جن و پری که در قرآن هم بر آن تأکید شده و ملاها در منبرها بازگو می کردند دامن‌گستر بود و بیماری ها را به آن نسبت می دادند. بدین خاطر بازار جن گیرها گرم بود. آن ها به مردم خرافی چنین وانمود می کردند که جن و آل را از بدن بیمارشان در می آورند تا از مریضی رها شده و بهبودی حاصل کنند. بعلاوه می گفتند تعداد زیادی ارواح پلید و دیوان هستند که موجب چشم زخم و مرگ و میر می شوند و زن های آبستن و نوزادانشان هدف این ها و چشم شور می باشند. چنین بود که ترتیبات سخت گیرانه ای از باید ها و نبایدها در چند ماه آخر بارداری و چهل روز بعد از تولد نوزاد می بایست اجرا می شد. باور به چشم زخم برآمده از دیدگاه مذهبی بود و زنان بسیار از آن بیم داشتند. مادران از ترس این که غریبه ای نوزادشان را دیده و تحسینش کند و چشم او شور باشد و چشم زخم بزند حتی صورت طفل را هم می پوشاندند. برای جلوگیری از چشم زخم، چشم نوزاد را در پانزده روز ابتدایی پس از تولدش می بستند و نوزادان پسر را تا سه ماه و دختر را تا چهل روز از خانه بیرون نمی بردند زیرا از انتقال بیماری به کودک از طریق چشم زخم واهمه داشتند.

مراجعه به جن گیرها از سوی زنان بسیار زیاد بود. برای دفع این بلایا، جن گیرها و رمال ها انواع دعاها، قرآنی، تعویذها (تعویذ یا بلاگردان دعایی بود که برای رفع شر به گردن می آویختند و یا در جیب می گذاشتند) و طلسم ها و غیره را به زنان می دادند. مسلماً با وجود دریافت مبلغ زیاد طبعاً نتیجه ای هم حاصل نمی شد. زنان دعاها، ذکرها و آیاتی را که ملاها توصیه کرده و بر کاغذی نوشته و با دریافت پول به آن ها می دادند در داخل پارچه ای گذاشته و آن را می دوختند و به گردن یا بازوی طفل می بستند تا پناهی برای آنان در برابر ارواح پلید و دشمنان باشد. تربت کربلا را هم به همین طریق از ملاها گرفته و در پارچه دوخته و بر بازوی طفل می بستند.

ملاها بر خاک قدری ماده معطر افزوده و در مقادیر بسیار کم به مبلغ گزاف به اسم تربت کربلا به زنان می فروختند. خرافات از همه نوع آن در میان مردم همه گیر بود چنان که برای برخی سنگ ها مثل فیروزه و عقیق از دیدگاه مذهبی خاصیت شفادهندگی یا

پیشگیری از بیماری قائل بودند و زنان از آن به صورت گردنبند و دستبند و مردان به صورت انگشتر استفاده می کردند. در مجموع این مردم بی سواد مستعد تلقینات عقب مانده مذهبی از منبرها و تکایا بودند که بستر پرورش اوهام و خرافات آنان شده و بازار مالاها، جن گیرها، رمال ها، جادوگران، کف بین ها و دراویش و غیره را گرم کرده بودند. طب جالینوسی نیز پیشینه قدیمی در ایران بعد از اسلام دارد. مبنای این طب بر اساس گرمی و سردی است. به عنوان مثال اگر بیماری حصبه داشت می گفتند مرضی گرم است و باید مواد سرد از قبیل آب هندوانه بخورد. یا کسی که گلودرد دارد دچار بیماری گرم است. اما اگر سرماخوردگی دارد به علت بیماری سرد، باید خوراکی های گرم بخورد مثل سوپ مرغ که گرم است. به این ترتیب مواد خوراکی هم سرد یا گرم بودند مثل گوشت خروس که برخلاف گوشت مرغ سرد است یا عرق نعنا و نبات گرم هستند حال آن که قند سرد است.

طب النبوی یا طب اسلامی هم مانند دو مورد قبل متعلق به دوره های قدیم اسلامی بود. واقعیت این است که در قرآن در زمینه پزشکی مطلب زیادی وجود ندارد. اما قدمای مسلمان برای این که به مردم القا می کردند همه راهکارها در اسلام وجود دارد پزشکی را هم سعی می نمودند در پوشش اسلامی به مردم ارائه کنند تا ثابت نمایند همه چیز بشر در آن هست و به کتاب و دانشی دیگر نیازی نیست. بدین منظور ملقمه ای از طب جادویی و طب جالینوسی را اقتباس کرده به نام طب النبوی در میان مسلمانان جا انداختند.

از آنجا که روحانیون همواره با هر پدیده نو به مخالفت برخاسته اند حتی در زمینه پزشکی هم از اشاعه دستاوردهای علمی جدید توسعه یافته در غرب جلوگیری کرده و با همان افکار سده های قبل به طب النبوی چسبیده بودند. نتیجه جهالت فراگیر همراه با خرافات دینی و سوء استفاده مالاها از این وضع این بود که در دوره قاجار میلیون ها انسان بی پناه و درمانده به گورستان ها روانه شدند. روزی باید محققین به تحقیق تخصصی بپردازند که چگونه این فجایع انسانی با دیدگاه های تعصب آمیز این قشر و موانعی که ایجاد می نمودند رخ داده است.

درووایل گزارش می دهد: پزشکان ایرانی واژگان اسرارآمیزی ادا می کنند و از بیمار می خواهند تا آنجا که می تواند آن ها را تکرار کند. آنگاه سگ یا گربه پوست کنده یا مار، وزغ و یا جانوران دیگر را بر بعضی قسمت های بدن بیمار می مالند تا سحر بیماری

را نابود کند.

ویلم فلور در مورد امور پزشکی و بهداشتی در دوره قاجار می نویسد: از نظر سیمای سلامت عمومی در کشور، میزان مرگ و میر بسیار بالا بود. تلفات کودکان در تهران بیش از پنجاه درصد و طبعاً در شهرستان ها بیشتر و در روستاها به مراتب بالاتر بود. در میان مردم بیماری های گوناگون به علت عدم رعایت بهداشت فردی و عمومی شایع می شد. از جمله بیماری های تب تیفویدی، تیفوس، مالاریا یا تب نوبه، آنفلوآنزا، روماتیسم، سل، آبله، گال و بیماری های قارچی، بیماری های مقاربتی، بیماری های پوست، بیماری های روده ای، تراخم و سایر بیماری های چشمی، جذام، سالک، سیاه سرفه، تب راجعه، بیماری های روده ای، بیماری های عفونی، دیفتری، سرخک، مخملک، هموروئید، بیماری های زنان، وبا، طاعون و بسیاری امراض دیگر. جهل، نادانی و خرافات و نبود زیرساخت های پزشکی و ابزار و امکانات پزشکی و همچنین نداشتن پزشک تحصیلکرده که به علم روز پزشکی دست یافته باشد مزید بر علت شده بود. طرفه آن که دولت های قاجار نیز خود را مسئول فراهم کردن این کمبودها ندانسته و اقدامی نمی کردند.

در این دوره دلاک یا سلمانی، کارش مشت و مال، رگ زنی، داغ کردن، حجامت، ختنه کردن، دندانپزشکی و حتی شکسته بندی بود. او که شستشوی مشتری و مشت و مال، تراشیدن موی سر، آراستن ریش و سبیل، هناگذاری و رنگ کردن مو را در حمام انجام می داد در تخصص های مختلف پزشکی و دندانپزشکی هم وارد شده و بالای جان مردم می شد. برخی دلاک ها برای خدمات پزشکی مغازه داشتند و برخی دیگر که اول کارشان بود و تجربه ای نداشتند به صورت سیار به این و آن روستا می رفتند و قبل از این که بیمار با پزشکی بی سر و ته آن ها حالش وخیم شده یا بمیرد روستا را ترک کرده بودند.

با چنین خدمات پزشکی، بسیاری از مردم توسط این ها معیوب شده یا می مردند. دلاک های دیگری هم بودند که در روستایی ساکن بوده و پزشکی و دندانپزشکی هم می کردند و برای برخی از آن ها از روستاهای دور و نزدیک مشتری می آمد. این همه برای این بود که مردم بینوا چاره ای نداشتند و از خدمات پزشکی محروم و علاوه بر آن گرفتار جهل و بی سوادی و خرافات بودند.

در مورد بیماری های عفونی که در بسیاری اوقات منجر به مرگ می شد مردم در اثر

القائات مآلها آن را به تقدیر و قسمت مربوط می دانستند. می گفتند اگر تقدیر بوده که عزیزمان گرفتار این بیماری شود کاری نمی توان کرد زیرا اگر مقدر باشد زنده می ماند و اگر نباشد از دست می رود. یعنی تکرار همان حرفی که همواره از مآلها در منبرها شنیده بودند و در مغزشان حک شده بود.

پزشکان نادان سنتی توصیه ای برای پیشگیری از بیماری ها به مردم نمی کردند. پزشک سنتی به هنگام ویزیت بیمار حتی اگر وضع او چندان خطرناک نبود اطرافیانش را به کناری کشیده به آنان می گفت، بیمار شما شرایط بدی دارد و احتمال مرگ او بالاست ولی به بیمار چیزی نگوئید. او این کار را می کرد که اگر بیمار تلف شد بگوید من این را گفته بودم و اگر بهبود یافت علت را دست شفابخش خودش قلمداد کند. توصیه های دارویی آنان نیز بر اساس آزمون و خطا بود به طوری که اگر تجویز او حال بیمار را بدتر می کرد در نوبت بعدی داروهایی بر خلاف بار اول به او می خوراندند.

با توجه به محدودیت های سفت و سخت مذهبی برای زنان، در مورد بیماری های معمول که زنان هم به آن مبتلا می شدند و همچنین بیماری های زنان و زایمان، آنان از همین پزشکان سنتی مرد هم محروم بودند و زن های مسنی بودند که به آن ها ماما، دایه یا قابله می گفتند و همچنین زنان یهودی که در قابلیت معروف بودند، امور پزشکی زنان را انجام می دادند. زنان موقع زایمان در حالی که چمباتمه می زدند به یاری قابله های سنتی زایمان می کردند.

قابله ها معاینات داخلی را انجام می دادند و از مواد عجیب و غریبی برای بهبود شرایط زنان استفاده می کردند که خوشبختانه اغلب این ها اگر مؤثر نبود برای زائو بی ضرر بود. از قبیل برخی جوشانده ها از تخم هویج، چای قابله، شراب مطبوع افسنطین به اسم تلخ و شیرین، روغن کرچک، ترنجبین، دم کرده بنفشه و جوشانده های دیگر. در آخر وقتی به نتیجه نمی رسیدند مثل پزشک نماهای مرد از تریاک استفاده می کردند. اعتقاد بر این بود که زنان باردار و نوزادان بویژه در معرض، جن، آل، ارواح پلید و چشم بد می باشند و استفاده از طلسم جزو لاینفک دفع بیماری است. بعد از تولد نوزاد، ناف او را با ریسمان کم قطری در دو سه جا گره می زدند و بقیه ناف را قیچی می کردند و یا با چاقو می بریدند. قابله بعد از تولد نوزاد به سحر و جادو می پرداخت تا مادر و بچه را از خطر مصون بدارد.

در بسیاری موارد این قابله های بی سواد که از رعایت بهداشت در قبل و بعد از زایمان

بی اطلاع بوده و دانش پزشکی نداشتند همانند پزشکان سنتی صدمات جبران ناپذیری به زن باردار زده و موجب مرگ او می شدند و بعد از این اتفاق می گفتند، آل زائو را زده است.

مردمان عهد قاجار به علت رعایت نکردن بهداشت و نداشتن تغذیه مناسب به خصوص زنان از بیماری های بسیاری در رنج و عذاب بودند. طبابت سنتی و طب النبوی و جادوگری و از این قبیل امور نمی توانست جوابگوی دردهای پرشمار و رنج آور آنان باشد. تلفات دهشتناک آنان نه تنها از بیماری های معمول و بیماری های زنانه بلکه از همه گیری های مرگ آور همچون وبا صورت می گرفت زیرا زنان تنها پرستارانی بودند که تا آخرین لحظه از افراد مبتلا به بیماری در خانواده مراقبت می نمودند ضمن این که وقتی خودشان گرفتار بیماری می شدند به علت محدودیت های دینی که بر آنان تحمیل می شد همان خدمات ناچیز طبی را هم مانند مردان به درستی دریافت نمی کردند.

از این رو، تلفات زنان نسبت به مرد ها بیشتر بود. بارداری و زایمان آسان نبود و آسیب دیدن زائو و حتی مرگ او در حین زایمان قابل انتظار بود. به خصوص که بیشتر زنان در طی دوره باروری خود حدود ده بار زایمان می کردند. عین السلطنه در خاطرات خود از دختر نایب السلطنه یاد می کند که در پانزده سالگی و در حالی که پنج ماهه حامله بود به علت سن کم و عوارض حاملگی فوت کرده است. نرخ مرگ و میر کودکان نسبت به مادران بسیار بالاتر بود.

پولاک در این مورد می نویسد: تا پایان دو سالگی به خصوص موقعی که بچه ها را از شیر می گیرند بسیاری به مرض وبای پاییزی می میرند. به طوری که لااقل یک سوم بچه های شهری به این ترتیب تلف می شوند. نه تعویذها و نه دعاها متعدد که برای دور کردن چشم زخم به آن ها می آویزند و نه سرمه ای که به چشمشان می کشند هیچ کدام قادر نیست این بلا را از بچه ها دور کند. مرض دیگری که در مرگ و میر کودکان نقش زیادی دارد. آبله است. جمعی از دیگر بچه ها از سیاه سرفه می میرند و در خانواده های متوسط و فقیر به علت ندانم کاری های اطرافیان آسیب های جدی نیز به کودکان وارد می شود که این ها هم علاوه بر بیماری های دیگر موجب فوت بچه ها می شود.

اطلاعات پزشک های سنتی ایران مربوط به صدهای پیشین بود و همانند سایر

شاخه های علم و تربیت در جامعه اسلامی با ترمز روحانیون در همان صدهای قبل منجمد و هیچ تازه ای بر آن افزوده نشده بود. کافی است گفته شود قبل از چاپ کتاب پولاک در زمینه آناتومی یا تشریح در سال ۱۸۵۲م/۱۲۳۱ خورشیدی، پزشک های سنتی ایران فقط کتاب، کامل الصناعه اثر علی بن عباس مجوسی مربوط به سال ۹۹۴م/۳۷۳ خورشیدی و کتاب طب بوعلی سینا مربوط به سال ۱۰۳۷م/۴۱۶ خورشیدی را در اختیار داشتند. به سخن دیگر در بیش از هشتصد سال در ایران اسلامی هیچ کار جدید پزشکی ارائه نشده بود.

در سال ۱۸۶۰م/۱۲۳۹ خورشیدی حدود سی و پنج نفر آشنا به دانش پزشکی غربی بودند که از دارالفنون فارغ التحصیل شده و آنان نیز در واقع از نظر استانداردهای پزشکی اروپا در آن زمان، پزشک به شمار نمی رفتند. ولی از همان اوقات ستیزه جویی بر علیه دانش پزشکی جدید که از اروپا با چند پزشک غربی به ایران آمده بود با عنوان، نفوذ طب غربی کفار، توسط روحانیون و منبری ها و پزشک نماهای سنتی آغاز شد و به مردم القا می کردند که طب النبی و طب جادوگری و دور کردن ارواح خبیثه و جن و پری درست و اسلامی است. فاصله جامعه ایران در عهد قاجار با دنیای متمدن به دانش پزشکی محدود نمی شد بلکه در تمام زمینه های علمی، صنعت و تکنولوژی و علوم اجتماعی و فلسفه این فاصله عظیم به وضوح به چشم می خورد. این همه، در مجموع ناشی از جزم اندیشی و تعصب و خودمحوری روحانیون در تمام مسائل جامعه ایران بعد از اسلام بوده که ما را از مسیر پیشرفت و تعالی بازداشته و به بیابان برهوت ناکجاآباد پرتاب کرده است. ولی بی شک موارد دیگری هم به عنوان عامل مؤثر بوده اند که باید مورد بررسی دقیق قرار گیرند.

بر مورخین و متخصصین همه عرصه های علم و دانش در این مرز و بوم وظیفه است که این مسائل را مورد کند و کاو علمی - تاریخی قرار دهند و علل و عوامل این عقب ماندگی ها را در شاخه های مختلف علوم بررسی نمایند و با کاوش دقیق علت عقب ماندگی ها، از خطاهای گذشته دوری کرده و آن ها را برای همیشه به کناری نهیم. تا بتوانیم با شناخت کامل، در مسیر پیشرفت واقعی و رفاه عمومی و رهایی مردم ستمدیده ایران از بیراهه ها و سربلندی وطن گرانقدردمان همانند پیشینان افتخار آفرینمان گام برداریم. به نمایی از این عقب ماندگی تاریخی بنگریم.

در سال ۱۹۰۴م/۱۲۸۳ خورشیدی، وبا، در بین النهرین (عراق امروزی) همه گیر شده و

کشتار می کرد. دولت قاجار به تقلید از حکومت عثمانی برای اولین بار سعی کرد مرز کرمانشاه در قصرشیرین را قرنطینه و کنترل کند تا از شیوع بیماری در ایران جلوگیری شود. یکی از علمای ایرانی سرشناس نجف و تعداد زیادی طلبه همراه او در واقع برای فرار از بیماری وبا ولی با عنوان ظاهری قصد زیارت مشهد، به مرز قصرشیرین رسیدند. مأمورین دولت مانع ورودشان شده و پافشاری کردند در قرنطینه بمانند و اگر به وبا مبتلا نبودند بعد به شهر بروند. طلاب به مأمورین سلامت گفتند، مقدم حضرت آقا بخشنده است و هر جا ایشان قدم می گذارند بلا و مصیبت زدوده می شود و نیازی به قرنطینه نیست. هنگامی که مأمورین اشاره کردند حضرت آقا در نجف و کربلا بوده و نتوانسته مانع شیوع بیماری شود، طلاب همراه که بسیار زیاد بودند با عصاهایشان و هرچه دم دست داشتند به جان مأمورین افتاده و از نظر خودشان، این بی دین ها را به سختی کتک زده و به سرعت به سمت کرمانشاه حرکت کردند. روز بعد بیست و سه نفر از آنان که وبایی بودند در کرمانشاه مردند. بقیه از کرمانشاه به بروجرد، اصفهان و دیگر شهر ها رهسپار شده و هیچ کسی جرأت متوقف کردن آن ها را نداشت. در نتیجه وبا در هر شهری که گروهی از آنان رفتند شیوع پیدا کرد. عده ای از آن ها به قم و سپس تهران رفتند و این دو شهر هم آلوده شد.

با گسترش وبا در تهران و افزایش مرگ و میر، خانواده های ثروتمند به مناطق بیلاقی دامنه البرز فرار کرده ولی مردم عادی زیادی قربانی وبا شدند. حاج سیاح که این واقعه را نوشته می گوید، این سرنوشت معمول فقرا بود و بی سواد، ناآگاهی و خرافات نیز مزید بر علت می شد. (سیاح، ۲۵۳۶ : ۵۳۶-۵۳۵)

ویلم فلور به نقل از جیمز بیلی فریزر می گوید: در کازرون و شیراز هنگام شیوع وبا عده ای از ساکنین این دو شهر با شلیک تفنگ سعی می کردند بیماری را از شهر دور کنند. حاکم شیراز با شنیدن صدای تفنگ ها گفت، آن ها احمق اند که پیش از رسیدن دشمن چنین اقدامی را انجام می دهند. وقتی وبا در شیراز فراگیر شد مردم مشاهده کردند یهودی ها و ارمنی ها تلفاتی نمی دهند. گمان بردند مصرف مشروبات الکلی موجب مصونیت آن ها شده است. به این دلیل عده ای از مردهای مسلمان به افراط مشروب می خوردند. در ارومیه هم وضع به همین منوال بود. ولی مسیحیان آنجا به توصیه میسیونرهای آمریکایی آب را جوشانده و سپس مصرف می کردند. حال آن که مسلمانان این کار را نکرده و به قضا و قدر تکیه نمودند. در نتیجه در ارومیه چهارهزار

مسلمان و تنها پنج مسیحی از وبا مردند. (فلور، ۱۳۸۷: ۲۰-۱۹)

پزشکان سنتی ایرانی برای وبا هم همانند دیگر بیماری ها نمی توانستند راهکاری ارائه کنند. اغلب مواقع، آبی که مردم برای آشامیدن، پخت غذا و شستن ظرف و لباس و غیره استفاده می کردند به شدت آلوده و ناقل بیماری های عفونی بود. مردم طبق نظر روحانیون که می گفتند آب جاری پاک و سالم است و می شود از آن استفاده کرد از این آب های آلوده مصرف می کردند. به طوری که در یک آب جاری جسد فردی را که بر اثر بیماری مسری فوت کرده بود غسل می دادند و با فاصله کمی، زنان از همان آب برای استفاده خانگی آب برداشت می کردند.

آرمینیوس وامبری که با کاروانی در سفر بود می نویسد: در مرکز کاروانسرای که توقف کرده بودیم حوض پر آبی قرار داشت. بعضی در یک طرف آن وسایل چرکین خود را می شستند، دیگران خود را در آب می شویند، زنی طفل خود را با آب حوض پاک و تمیز می کرد و مردانی دیگر در آنسوی حوض شستشوی مذهبی خود (وضو) را انجام می دادند و یکی از آن ها که تشنه بود خم شده و با اشتیاق فراوان از آن آب سبز تیره می نوشید. زیرا آب زیاد همواره از نظر دینی سالم شناسانده شده است.

مردم خیلی دیر به حمام می رفتند و یا لباس خود را عوض می کردند. حمام های عمومی هم سالی سه یا چهار بار آبش عوض می شد و بسیار آلوده بودند. وضع بهداشتی روستاها و روستاییان فاجعه بار بود. زنان روستایی به خاطر وضعیت زندگی و معیشت اسف بار و فقر و درماندگی و آشنا نبودن با ابتدایی ترین اصول بهداشتی نه تنها بهداشت فردی را رعایت نمی کردند بلکه به همین روال از امور بهداشتی خانوادگی و عمومی نیز غافل بودند. زنان استحمام منظم نداشتند و لباس خود را مرتب تعویض نمی کردند.

در روستاها و شهرها بعلت رعایت نکردن بهداشت عمومی و ازدیاد حشرات ناقل بیماری و آب آشامیدنی غیربهداشتی، گسترش بیماری ها فراگیر بود. هر چند خانه های شهری آبریزگاه داشتند اما دفع فضولات به صورت غیربهداشتی انجام می شد. در روستاها و شهرهای کوچک چاه فضولات رو باز بود و در اثر آلوده شدن آب های آشامیدنی بسیاری از بیماری ها از جمله بیماری های عفونی گسترش می یافت. در مجموع جهل عمومی و پندارهای خرافی مذهبی و عدم اعتنا به اصول بهداشت فردی و عمومی موجب آلودگی محیط زندگی ایرانیان عهد قاجار بود و هیچ سازمانی بر سلامت مردم

و بهداشت عمومی نظارت نمی کرد و این مسائل مهم به حال خود رها شده بودند. بنجامین که از سال ۸۳-۱۸۸۲م/۶۲-۱۲۶۱ خورشیدی به عنوان نخستین سفیر آمریکا در زمان ناصرالدین شاه در ایران بود در این مورد می گوید: در ایران اداره و مقام خاصی نیست که بر کار پزشکان نظارت و صلاحیت آن ها را تشخیص دهد. پزشکان بومی برای طبابت احتیاج به دیپلم پزشکی و گواهینامه ای ندارند. فقط کافی است بتوانند اعتماد مردم را به خود جلب نمایند. برخی از این پزشکان قلابی و بدون تجربه، سیار هستند و از روستایی به روستای دیگر و از شهری به شهری می روند.

هر جا رسیدند شغل خود را اعلام و بیماران را به حضور می پذیرند و از داروهایی که با خود دارند به آن ها داده و در مقابل پول یا جنس می گیرند و قبل از این که بیماران دواها را خورده و نتیجه را بفهمند آن شهر یا ده را ترک می کنند. زیرا می دانند به زودی آبرویشان می ریزد. اما ترس و نگرانی این پزشکان قلابی بی مورد است زیرا ایرانی ها مسئولیت مرگ کسان خود را به گردن پزشک نمی اندازند و می گویند قسمت این بوده است. (بنجامین، ۱۳۶۹: ۱۹۷)

چارلز جیمز ویلس می نویسد: علم طب در ایران از طریق تجربه کسب می شود و این اطبا از علم تشخیص بیماری ها اطلاعی ندارند. هرگاه مریضی با داروهای آن ها معالجه نشد به او دواهای دیگر که تأثیرش مخالف اولی است می دهند. مریض هم وقتی نسخه ای از طبیب گرفت به خانه خود می رود و اول از درگاه الهی شفای بیماری خود را استغاثه و پس از آن با قرآن استخاره می کند. اگر آیه موافق دستورالعمل طبیب بود که آن را مصرف می کند در غیر این صورت دارو را برای خود نافع نمی داند و مصرف نمی کند.

سعد و نحس بودن ساعتی هم که مریض باید دوا بخورد بوسیله منجم یا رمال تعیین می شود. اگر بگوید خوردن دارو در این روز و ساعت مناسب نیست مریض طبق نظر رمال از خوردن دارو خودداری می کند. در این میان در اغلب مناطق کشور به زن ها اجازه نمی دهند برای بیماری های خود حتی به همین اطبا مراجعه کنند. زیرا طبق شرع اسلام مرد نامحرم نباید روی او را ببیند چه برسد به این که بدن وی را معاینه و بر آن دست بگذارد. این پزشک نماها اغلب به بیماران مسهل قوی می دهند تا به دفعات استفاده کنند و چه بسا افراد با خوردن پی در پی مسهل هلاک می شوند.

جراحی در ایران مانند طبابت در همان اعصار گذشته منجمد شده و از تازه های پزشکی

در زمینه جراحی هیچ اطلاعی ندارند. این تخصص خطیر هم بدون هیچگونه پشتوانه علمی جدید توسط دلاک، شکسته بند و هر کس که مدعی مهارت در جراحی باشد انجام می شود. در این هنگامه بیماری، و با این گونه خدمات پزشکی در حالی که مریض نالان در بستر افتاده است بسیاری از اقوام، بستگان و آشنایان گرد بستر او حلقه زده و با صرف چای و قلیان کشیدن گفتگویشان گرم می شود و هر یک در باره بیماری او اظهار نظری کرده و بسا توصیه های ضد و نقیض ارائه می دهند و مریض در آن خانه دود گرفته و انواع توصیه های بی سر و ته پزشکی که برخی به مرحله اجرا می رسد بی شک راه نجاتی ندارد.

در ایران آبله کوبی انجام نمی شود و دولت هیچ اقدامی در این زمینه نمی کند و بسیاری از اطفال همه ساله از آن جان می سپارند و یا کور می شوند. دیگر این که آن ها بیماران روانی را از خود رانده و به زنجیر می کشند و آن بیچاره ها را مربوط به هر خانواده ای که هستند در زیرزمین خانه شان محبوس و تا زنده اند به همین صورت خواهند ماند. طبیب ها در هیچ مدرسه ای درس نخوانده اند و از علم تشریح بی اطلاع می باشند و در طبابت اقدامات عجیبی می کنند چنانکه کبوتر زنده ای را به پای بیمار بسته یا شکم مرغی را خالی کرده و مرغ را به پای مریض می چسبانند و معتقدند با این کار آثار صحت و سلامت در بیمار ظاهر می شود. (ویلس، ۱۳۶۳: ۱۶۰-۱۵۴)

دکتر جان ویشارد می نویسد: دختران در سنین پایین به خانه شوهر می روند حتی زمانی که هنوز دوره کودکی را می گذرانند. هر پزشکی که در ایران کار کرده باشد می تواند داستان های هراس انگیز و تکان دهنده ای از رنج ها و مشکلات جسمی و روحی که این ازدواج های زودرس برای آن ها ایجاد کرده بیان کند. من دختران کم سن و سالی را که به مریضخانه آورده اند دیده ام که وقتی اسم شوهرانشان را می شنیدند از ترس این که قرار باشد دوباره نزد او برگردند چنان از وحشت فریاد می زدند که بیهوش می شدند. بسیاری از این دختران نوجوان که با مردان مسن به اجبار ازدواج کرده اند در جوانی بیوه شده و بیشتر آن هایی که بر و رویی دارن اجباراً از خانه مردی که چند زن دیگر دارد سر در می آورند و یا برای گذران زندگی صیغه می شوند. (ویشارد، ۱۳۶۳: ۲۵۶-۲۵۵)

قرائین به نقل از پولاک می نویسد: در مورد آبستنی های غیرقانونی که زنان می خواهند سقط جنین کنند، قابله هایی هستند که پوست نطفه را با کمک قلابی می

ترکانند و بازارشان هم گرم است. زنان بیچاره و شوربختی هم هستند که می خواهند در خفا خودشان این کار را انجام دهند. بعضی زالو می اندازند و بعضی رگ پای خود را قطع می کنند و برخی داروهای تهوع آور و مسهل های قوی و هسته خرما می خورند. هرگاه تمام این تمهیدات بی فایده بود شکم زن حامله را مشت مال داده لگدکوب می کنند. بسیاری از زنان در اثر عواقب سوء این گونه کارها جان می سپارند.

(قرائیان، ۱۳۸۹ : ۱۷۶)

همان تعداد محدود پزشک خارجی که در تهران و برخی شهرهای بزرگ طبابت می کردند فقط مجاز به ویزیت مردها بودند بجز موارد استثنایی. زیرا روحانیون و مردهای متعصب اجازه نمی دادند پزشک مرد زنان بیمار را ویزیت کند و می گفتند این معاینه اول از همه زن را به جهنم می فرستد. به سخن دیگر اگر معاینه نشود و بمیرد بهتر است زیرا لااقل به جهنم نخواهد رفت.

به طور کلی به دلیل سیطره ارزش های فرهنگی و سنتی و تفکیک جنسیتی، زنان در عهد قاجار کمتر از مردان به درمان دسترسی داشتند. در عین حال وظیفه رسیدگی و مراقبت از سایر اعضای خانواده و محافظت از کودکان را هم عهده دار بودند. از دیگر سو زنان درگیر موضوع بارداری و خطرات زایمان هم بوده و در هر زایمان در آن شرایط اسف بار احتمال از دست رفتن جانشان بالا بود. چنان که نرخ بالای مرگ و میر زنان و نوزادان در حین زایمان نشان می دهد که عدم دسترسی به امکانات بهداشتی و پزشکی چگونه زندگی زنان را دستخوش تهدید می کرد. امری که به عنوان مشکلات زنانه طبیعی انگاشته می شد.

البته وضع زنان در این مورد بخصوص هم در میان طبقات محروم و کم درآمد به علت مشکلات مالی و معیشتی و عدم تغذیه مناسب و نبود خدمات بهداشتی به مراتب از زنان خانواده های مرفه بدتر بود.

به هر روی در جامعه سنتی و مذهبی عهد قاجار که ارزش و وظیفه زن در فرزندآوری و بویژه زاییدن پسر بود از هنگام ازدواج تأکید بر این مورد بود. هنوز یک سال از ازدواج اش نگذشته بود که به هنگام تولد نخستین فرزند در برزخ مرگ و زندگی قرار می گرفت. در آن عهد تصمیم برای به تعویق انداختن حاملگی برای زنان امری بی معنا و محال بود. زیرا به علت سیطره تبعیض آمیز جنسیتی و حقوقی و اجتماعی مردان بر زنان، هر گونه تأخیر در فرزندآوری را به بیماری و ناتوانی و نازایی وی نسبت می دادند.

این تجربه ای تلخ و آزاردهنده برای زن بود که برایش تبعات ناگوار خانوادگی در پی داشت. زیرا پس از ازدواج، پایگاه اجتماعی و موقعیت خانوادگی زن در وابستگی کامل او به شوهرش و کسب رضایت او حفظ می شد. در واقع محدودیت های پزشکی که به خاطر دیدگاه های اسلامی بر زنان تحمیل می شد همانند دیگر رفتارهای اجتماعی مذهبیون که زن را در مرتبه پایین تر قرار داده بودند موجب صدمات جسمی و فوت بسیاری از زنان می شد که آن را باید در شمار مرگ های بی صدا و تلخ زنان به علت های مختلف ناشی از نابرابری جنسیتی منظور کرد.

برای این که مبحث را با تلخی به پایان نبریم به موضوع عشق و دلدادگی در آن عصر ممنوعه نظری می افکنیم. در تاریخ بشر موضوع عشق زن و مرد به یکدیگر همواره مطرح بوده و بسیاری حوادث و وقایع تاریخی تلخ و شیرین را در جوامع مختلف رقم زده است. در تاریخ و اساطیر و شعر و ادبیات ما نیز عشق و دلدادگی به شیوه های دلپسند بسیار آمده است. اصولاً دنیای بدون عشق معنا و مفهوم قابل توجیهی برای انسان ندارد.

آنان که رابطه زن و مرد را فقط از منظر جنسی می نگرند بی گمان دچار مشکلات اساسی اخلاقی، شخصیتی، روحی و روانی می باشند. البته پُر واضح است که عشق دارای عمق، معنا و گستره بسیار وسیعی است. به آن مباحث ورود نکرده و به همین مقدار بسنده می شود.

از آنجا که با دیدگاه تنگ نظرانه مذهبی، همواره بر آن بوده اند که بر این واقعیات زندگی انسان ها به هر طریق ممکن خط بطلان بکشند و آن را به هیچ انگارند در واقع رابطه زن و مرد را در حد جفت گیری پایین می آوردند. چنین است که به زن نه به عنوان انسان برابر حقوق با مرد بلکه به عنوان کالای جنسی می نگرند. این است که در عهد قاجار و قبل از آن محدودیت های سفت و سخت و مجازات های سنگین و حتی قتل برایش در نظر گرفته بودند و عشق و دلدادگی از نباید های مکتب اسلام محسوب می شود.

اما گاهی اوقات آن سوی سکه عشق، بی وفایی یکی از طرفین هم هست و طبعاً آن مهر باشکوه طرف مقابل در این حالت به نفرتی بی بدیل تبدیل می شود. در دوره قاجار که ابراز عشق و دلشدگی بسی دشوار بود و در صورت افشا شدن این نباید مذهبی مجازات های توانفرسایی را باید متحمل می شدند، عشاق از مستمسک های جالبی

برای ابراز حالات روحی خود به طرف مقابل بهره می بردند. هنری رنه دالمانی در این مورد می نویسد: از آنجا که به علت محدودیت های اجتماعی و مذهبی ارتباط گرفتن دختر و پسر جوان و صحبت کردن آنان با یکدیگر مشکل می باشد رسم بر این است که به روش های دیگر یک دختر دلبستگی اش را به پسری که دوستش دارد نشان داده و عشقش را به وی ابراز و راز دل را بر او آشکار نماید.

از جمله به این روش ها: اگر یک دانه هل دست نخورده برای پسر بفرستد بدین معناست که، من می توانم در پیمودن مراحل عشق صبر داشته باشم و در مقابل موانع مقاومت کنم. اگر دانه هلی بفرستد که نصف پوست آن کنده شده باشد، این منظور را بیان می کند که، باز هم صبر و شکیبایی می کنم، با این که از عشق تو دارم می میرم. ولی باز هم تا بتوانم صبر می کنم.

اگر یک ساقه دارچین برای پسر بفرستد. چنین معنی می دهد که، من جان شیرین خود را در راه تو فدا خواهم کرد. اگر یک گردوی دست نخورده برای پسر بفرستد مفهومی این است که، من به هیچکس جز تو تعلق خاطر ندارم. اندوه به خود راه نده و یقین داشته باش که من به تو تعلق دارم. اگر یک دانه فندق برای پسر بفرستد این منظور را ادا می کند که، من از بی قراری مریض شده و سرسام گرفته ام. اگر بادام پوست کنده و سفیدی را برای پسر روانه کند این معنا را می رساند که، عشق من به تو موضوع پوشیده و پنهانی نیست. همه می دانند که من تو را دوست دارم.

اما برخی اوقات نیز امکان دارد پسر به عشق خود خیانت کند و این مسئله عشق دختر را به نفرت از او تغییر می دهد. چنین است که اگر دختر یک تکه مرجان را برای او بفرستد یعنی این که، لعنت بر تو باد. (دالمانی، ۱۳۳۵ : ۳۲۰-۳۱۹)

نکته درخور توجه این که، در آن فضای اختناق مذهبی ارسال پیام های عاشقانه دختر به پسر چنان هوشمندانه و مأل اندیشانه بود که هیچگونه مدرکی بر علیه او به دست کسی نمی افتاد تا بر آن مبنا گرفتار شده و به مجازات های سخت برسد. چنین است که می بینیم حتی در بسته ترین جوامع مذهبی هم عشق راه خود را پیدا می کند.

شورش های نان در دوره قاجار

کمبود و گرانی نان و بدتر از آن قحطی در دوره قاجار بویژه در شهرها تنش برانگیز می شد. از آنجا که نان غذای اصلی طبقه متوسط و طبقه پایین و محروم جامعه را تشکیل می داد، کمبود آن به اعتراضات و شورش هایی در مقابل حاکمان و محتکران غلات منجر می شد.

حکومت استبدادی سلاطین قاجار خود را بر جان و مال مردم مختار می دید و از دیگر سو برنامه ریزی قابل اجرایی برای ارائه خدمات به آنان نداشت. از این رو، زندگی مردم به صورت باری به هر جهت می گذشت تا این که مشکلی خاص از تحمل مردم بیشتر شده و موجب فریاد و فغان محرومان می شد. اغلب به هنگام بروز چنین تنش هایی حکومت دست به سرکوب مردم زده و در مواردی که تنش بالا می گرفت و سرکوب چاره ساز نبود سعی می کرد به طور موقت بر زخم مردم مرهمی بگذارد. ولی الگوی اصلی حاکمان، سرکوب هر جنبش اعتراضی از سوی مردم بود.

تنش های اجتماعی ناشی از گرانی، کمبود یا نایابی نان اگر چه از سر اجبار توسط شکم های گرسنه شکل می گرفت و اغلب هم سرکوب می شد اما پایان نمی یافت. زیرا سرکوب نمی توانست گرسنگی را رفع کند. از سوی دیگر همین تکاپوهای اجتماعی به تدریج موجب جوانه زدن بذر جنبش های ریشه دارتر با خواست های به حق بیشتر را فراهم می کرد. چنین بود که قبل از فراگیر شدن حرکات انقلابیون مشروطه جوانه های آن در سال های قبل اندک اندک رخنمون و زمینه را برای حرکات پیشرو بعدی فراهم می نمود.

در این میان چون کمبود و گرانی بیش از حد و نایابی نان زندگی مردم را تهدید می کرد و زنان به چشم خود پریز شدن جگرگوشه هایشان را در اثر گرسنگی می دیدند، تاب تحمل و سکوت در برابر این همه ظلم و تعدی را از دست می دادند. زنان با وجود خفقان مذهبی حاکم بر زندگی فردی و اجتماعی شان که آنان را به صورت انسان های درجه دو و مادون در آورده و در بند خود داشت با این حال به معنای واقعی عصیان می کردند. مادران گرسنه که درد گرسنگی فرزندان آن ها را بی تاب کرده بود با همان لباس و حجاب و نقاب اسلامی با اجازه و بی اجازه شوهرانشان به خیابان ها می ریختند. مردان هم که خود از این وضع مستأصل شده بودند دیگر اعتراضی به

خروج زنان از خانه نشان نداده و بسیاری اوقات خود نیز به پیروی از آنان در اعتراضات شرکت می کردند. چنین بود که زنان پیشتازی اعتراضات اجتماعی به کمبود و نایابی نان را همواره در دست داشتند.

شورش های نان با برنامه ریزی های ابتدایی شکل گرفته و از سوی مردم غارت و دزدی صورت نمی گرفت و یا نادر بود. ولی موقعی که ارائه دادخواست به مقامات و شکایت و تظلم خواهی محرومان نتیجه ای نمی داد و یا با عکس العمل خشن مقامات همراه می شد بر قیل و قال زنان و مردان افزوده شده و به خشونت متقابل روی می آوردند. به نظر می رسد شورشیان نان نمی خواستند اساس وضعیت موجود را به چالش بکشند یا آن را مختل کنند بلکه خواهان آن بودند که قدرتمندان احتکارگر دست از این اعمال بردارند و به سود متعارف قانع باشند تا قیمت و کیفیت نان و سایر ارزاق عمومی به حالت عادی برگردد.

در واقع تا اواسط قرن نوزدهم همانند دوره های قبل مردم ایران بر این باور بودند که شاه مسئول تضمین رفاه مردم و تأمین معیشت آنهاست. نان هم نماد ارزاق عمومی بوده و بخش مهمی از تغذیه روزانه اکثر مردم را تشکیل می داد. در مقابل این فراهم آوری معیشت عمومی، مردم هم خود را مقید به اطاعت از شاه عادل می دانستند. این نگرشی بود بجای مانده در فرهنگ ایرانی از دوران ایران قبل از اسلام که همواره فرّ ایزدی با شاه عادل همراه بود و مردم ایران از جان و دل با شاه عادل همراهی می کردند. به سخنی دیگر در عهد قاجار نیز مردم بر این باور بودند که هم حق دسترسی به نان با کیفیت را دارند و هم شاه و گماشتگان او در مناطق را مسئول تأمین آن می دانستند. بنابراین وقتی با فساد دستگاه حکمرانی و دستگاه مذهبی روبرو شده و سوء استفاده وابستگان این دو قدرت را حتی در حداقل معیشت خود مشاهده می کردند علاوه بر گرسنگی و خشم ناشی از آن، فریادشان از این بی عدالتی ها هم بلند می شد. نکته قابل توجه این بود که، در زمان قحطی های همه گیر مردم کمتر دست به شورش می زدند زیرا آن را بیشتر به عواملی غیر از حاکمان مربوط می دانستند. ولی در مورد کمبودها و گرانی که بسیار اتفاق می افتاد و عامل آن محتکران بودند مردم خشم ناشی از بی عدالتی را با رنج گرسنگی بر سر مسئولین ریخته و فریادشان به آسمان می رفت. مردم دریافته بودند چنان نیست که مواد غذایی موجود نباشد ولی در انبارهای سودجویان حریص تلنبار شده و پول پرستی آن ها را پایانی نیست و محتکران به ناحق

آنان را از دسترسی به غذایی که حق اخلاقی و اجتماعی آن‌ها است محروم کرده‌اند. به همین دلیل بود که اعتراضات نان اول از همه حکمرانان را نشانه می‌گرفت. زیرا مردم خواهان این بودند که آن‌ها به وظیفه خود عمل کرده و انبارهای احتکارکنندگان را بگشایند. در این مواقع مردم دست به غارتگری نمی‌زدند و به مغازه‌ها و بازار حمله نمی‌کردند و حتی نانوايي‌ها را مورد هجوم قرار نمی‌دادند. اما اگر مشاهده می‌کردند نانوايي از فرصت کمیابی و گرانی نان سوء استفاده میکند و به سهم خود آن‌ها را در تنگنا قرار می‌دهد به حسابش می‌رسیدند. یا چنان که حکومت هیچ اقدامی نمی‌کرد ممکن بود تظاهرکنندگان خود دست به اقدام علیه احتکارکننده‌ها بزنند. البته باید در نظر داشت که همواره لوطی‌ها و الواط قمه به دست در هر فرصتی از جمله اعتراضات تهیدستان به کمبود و گرانی نان به مردم پیوسته و در فرصت مناسب از نظر خودشان، دست به دزدی یا غارت مغازه‌ای می‌زدند. از این رو، این اقدامات را نباید به مردم تهیدست عدالتخواه نسبت داد. برخی اوقات این تشنجات و آشوب‌ها از سوی حکمرانان به خونریزی منجر می‌شد. مثل واقعه تبریز و یا واقعه شیراز در سال ۱۲۸۱ق/ ۱۸۶۵م، که زنان و پشت سرشان مردان گرسنه به فغان و فریاد و اعتراض آمده بودند و سه نفر از آن‌ها با شلیک مأموران کشته شدند.

حکومت همواره سعی می‌کرد در همان مراحل اولیه اعتراضات را خفه کند. در صورت موفقیت یکی دو نفر را به عنوان اغتشاشگر می‌کشت و گوش تنی چند را می‌برید و چند نفر را زندانی می‌کرد تا بقیه ساکت شوند. اما اگر اعتراضات گسترده می‌شد به مذاکره با آن‌ها می‌پرداخت و به طریقی تا حدودی نانوايي‌ها را تأمین می‌کرد که نان بیشتری عرضه کنند و شورش پایان یابد.

از دیگر راهکارها که برای ساکت نمودن مردم به خصوص در تهران پیش می‌گرفتند این که حاکم را عامل بروز مشکلات قلمداد کرده و عزل اش می‌کردند. سپس عرضه نان را کمی بهتر کرده و مردم ساکت می‌شدند. زیرا آن‌ها به همان حداقل‌ها رضا می‌دادند. مجتهدین قدرتمند نیز که اغلب یک پای احتکارگری بودند در این مواقع برای این که خشم مردم را از خود دور کنند گاهی اوقات اگر شرایط را مناسب می‌دیدند افکار مردم گرسنه و خشمگین را به سوی اقلیت‌های مذهبی بویژه بابی‌ها و یهودی‌ها منحرف می‌کردند تا این بی‌پناهان آماج حملات و آزار عده‌ای نادان متعصب و عوامل قدره‌بند مجتهد قرار گیرند.

شورش های نان در دوره قاجار به دفعات اتفاق افتاد. طبق گزارش ها تعداد آن به هفتاد و دو مورد رسید که چهل و هفت مورد آن در عهد ناصری روی داده است. البته در واقع تعداد اعتراضات بسیار بیشتر از این بوده ولی از آنجا که این تنش ها در شهرهای کوچک که با معیارهای آن زمان دورافتاده محسوب می شدند روی داده، خبر آن پخش نشده است. طبعاً در آینده با پیدا شدن دست نوشته ها و تاریخ های محلی اطلاعات بیشتری از شورش های نان در دیگر نقاط ایران در عهد قاجار بدست خواهد آمد.

از آنجا که اقتصاد کشور در دوره قاجار اقتصاد کشاورزی بود، گندم و جو مهمترین محصول زراعی کشور به شمار می رفت و غذای اصلی مردم را تشکیل می داد. بالا رفتن قیمت آن موجب افزایش ثروت و مکنت زمین داران اصلی کشور یعنی درباریان، ملاکین، خان ها، حاکمان، وابستگان حکومتی، تجار غله و روحانیون متنفذ زمین دار می شد. احتکار غله در انبارهای این ثروتمندان عامل اصلی قحطی نان بود و معضل خشکسالی در مرحله بعدی قرار می گرفت.

زیرا زمانی که خشکسالی پدیدار می شد صاحبان قدرت و مکنت بیش از قبل بر انبار های خود قفل می زدند تا قیمت نان بالا و بالاتر برود و سود بیشتری عایدشان شود. شورش های نان در شهرها رخ می داد. زیرا این شورش ها در جوامعی شکل می گرفت که اکثریت مردم برای نیازهای روزمره خود به بازار وابسته بودند و کمبود و افزایش قیمت نان به صورت تهدیدی بالقوه برای طبقات فرو دست جامعه به شمار می رفت.

روستاییان که تولیدکنندگان غلات بودند همواره ذخیره ای برای مصرف خانواده و تأمین بذر سال بعد داشته و بقیه محصول به بازار عرضه می شد. از این گذشته اگر آن ها نیز گرفتار قحطی در اثر خشکسالی می شدند که به دفعات اتفاق افتاد به علت پراکندگی روستاها و این که فغان آن ها در هیچ جا انعکاس نمی یافت شورش منسجمی که حکومت را تهدید کند در این نواحی شکل نمی گرفت. هنگامی که ارائه آرد به نانوائی ها کمتر و قیمت آن نیز افزایش می یافت نانواها هم دست به کم فروشی زده از وزن نان می کاستند و در ادامه که بحران تشدید می شد از کیفیت نان نیز به تدریج کاسته می شد. تا جایی که آنچه به دست مردم می دادند دیگر شباهتی به نان نداشت. چنین بود که با کمبود و بی کیفیتی و گرانی نان مردم گرسنه فریادکنان به خیابان ها می ریختند.

اولین اعتراض اقتصادی زنان در سال ۱۲۶۵ق / ۱۸۴۹م، در اصفهان ثبت شده است.

زنان هنگام نماز جمعه در مسجد جامع شهر از گرسنگی شروع به داد و فغان کرده و از امام جماعت خواستند در اعتراض به این وضع با آن‌ها همراهی کند. اما همان طور که گمان می‌رفت او قبول نکرد. زنان خشمگین ازدحام کرده و مجتهد را از منبر به زیر کشیدند ولی او در هیاهوی زنان فرار کرد.

در شیراز در سال ۱۲۸۲ق/ ۱۸۶۶م، نرخ غله بسیار بالا رفت. زنان و به دنبال آنان مردها و اهل بازار در جلو عمارت دیوانی دارالحکومه دست به اعتراض زده و از حسام السلطنه والی شیراز خواستار ارزانی و فراوانی نان شدند... در همین شهر در سال ۱۲۹۲ق/ ۱۸۷۵م، زنان در تلگرافخانه شیراز گرد آمده و به شاه تلگرام زدند، نان در شیراز به این علت که مشیرالملک، حاجی میرزا کرم و میرزا محمد گندم خود را انبار و احتکار کرده اند گران شده است و ما بیچارگان قوه گذران نداریم.

در سال ۱۲۷۷ق/ ۱۸۶۱م، در تهران انبوهی از زنان گرسنه و معترض به احتکار گندم هنگام نماز به زور وارد مسجد جامع شده و سید زین العابدین خاتون آبادی امام جمعه تهران را که مشغول نماز بود کشان کشان به خیابان بردند. امام جمعه که نزدیک بود از ازدحام جمعیت معترض جان بدهد مجبور شد نزد شاه برود و از ناصرالدین شاه قول بگیرد که بزودی نان کافی در شهر توزیع شود.

بیست سال بعد در تهران به سال ۱۲۹۷ق/ ۱۸۸۰م، تعداد زیادی زن تظاهر کننده دسته جمعی به زور وارد قصر ناصرالدین شاه شده و از باز شدن قهوه خانه‌ها شکایت کردند. آن‌ها می‌گفتند گشایش قهوه خانه‌ها باعث شده مردان به جای رسیدگی به خانه و خانواده و شغل خود اوقات شان را در قهوه خانه به گفتگو با یکدیگر و چای و قهوه خوردن و قلیان کشیدن می‌گذرانند. ناصرالدین شاه نیز که از این درخواست ضرری نمی‌دید دستور داد قهوه خانه‌ها در تهران و ایالات بسته شوند.

در مورد زنان تهران قهرمان میرزا سالور (عین السلطنه) در روزنامه خاطرات خود می‌نویسد: در سال ۱۳۱۰ق، یک روز به مسجد سپهسالار در رکاب شاه رفتیم. نمی‌دانم چه بنویسم از زن‌ها. آنقدر نادرست و حرف مفت زن شده اند که حد و حصر ندارند. متصل برای شاه و سایرین که ملتزم بودند مضمون می‌گویند. نمی‌دانم چندی بگذرد چه خواهد شد. هرگز مضامین آن‌ها را که فی البداهه می‌سازند بعد از دو ساعت فکر کردن نمی‌شود ساخت.

در سال ۱۳۱۳ق، در تبریز احتکار غلات توسط زمین داران بزرگ و روحانیون زمین دار

که همگی دست در دست هم داشتند موجب گرانی نان و کمیابی آن شده بود. به علت گرسنگی خانواده ها، انبوهی از زنان و سایر گرسنگان طغیان کردند. آن ها به رهبری خانمی به نام «زینب پاشا»، با حدود سه هزار زن چوب به دست به بازار تبریز رفته و کسبه را وادار به بستن مغازه هایشان کردند و تظاهرات برپا نمودند.

زینب پاشا که زنی درشت قامت و ورزیده بود و چادر خود را بر کمر می بست خطاب به مردان تبریزی فریاد برآورد، اگر شما مردان جرأت ندارید مبارزه کنید و جلو محتکران را بگیرید و اگر می ترسید قدم پیش گذاشته و دست دزدان و غارتگران را از جان و مال و ناموس خود و وطن کوتاه کنید، شما چادر به سر کنید و کنج خانه بنشینید و دیگر دم از مردی و مردانگی نزنید تا ما به جای شما با این ظالمان بجنگیم. تظاهرات شدت گرفت و بعد از پیروزی، زنان به رهبری زینب پاشا به انبارهای محتکران حمله و آن ها را غارت و بین فقرا تقسیم کردند. تا این که حاکم تبریز به قشون مراغه دستور تیراندازی به سوی مردم را داد که پنج زن و یک مرد در این آشوب ها کشته شدند. (کرمعلی، ۱۴۰۱: ۲۵۶-۲۵۱)

سلماسی زاده می نویسد: در این مورد سیسیل وود سرکنسول انگلیس در تبریز در گزارشی به دیوراند سفیر انگلیس در تهران نوشته: نیمی از تبریزی ها که گرسنه و گرفتار قحط و غلا شده اند دست به تظاهرات در بازار تبریز زدند. اما وقتی قائم مقام پیشکار حکومت آذربایجان از طرف ولیعهد (مظفرالدین میرزا) به آن ها وعده بهبود اوضاع را داد آرام شدند.

در روز دوشنبه بیست و نه ژوئیه ۱۸۹۵م/ ششم صفر ۱۳۱۳ق، شماری از زنان تبریز به محل اقامت قائم مقام رفتند تا نیازهای خود را به آگاهی او برسانند و تهدید کردند اگر به شکایت آن ها رسیدگی نشود شورش خواهند کرد. با آن که چند بار به مردم وعده داده شده بود ولی کاری صورت نگرفت و آن ها از این وعده ها خسته شده بودند. در روز شنبه سوم آگست ۱۸۹۵م/ ۱۱ صفر ۱۳۱۳ق، عده ای از زنان در ساعت سه صبح به خیابان ها ریختند و به تدریج بر جمعیت آن ها اضافه شد و مردان هم به آن ها پیوسته به سوی خانه قائم مقام حرکت کردند. اما در آنجا با صد سوار مسلح و عده ای مدافع دیگر روبرو شدند. وقتی تظاهرکنندگان به درهای اقامتگاه قائم مقام هجوم بردند سواران مسلح به سوی جمعیت گرسنه شلیک کردند و...

گرانی بی مهار نان که هر از چندی به صورت افسار گسیخته و اغلب در اثر احتکار

غلات در عهد ناصری و مظفری و بعد از آن، در نقاط مختلف کشور اتفاق می افتاد از مهم ترین و حیاتی ترین مشکلات اقتصادی مردم بود. زیرا در اثر آن سایر ارزاق عمومی نیز افزایش چشمگیر پیدا کرده و زندگی مردم و به خصوص اقشار متوسط و پایین جامعه را دچار مشکلات متعددی می کرد. این مشکلات در تبریز هم بسیار زیاد بود و در نتیجه اعتراضات متعدد مردمی شکل می گرفت و در این تجمعات حضور زنان چشمگیر بود. موفقیت هایی که در برخی از این طغیان های اجتماعی نصیب زنان و مردان شده و موجب عقب نشینی حاکمان و احتکار کننده ها می گردید به صورت الگویی برای مبارزات بعدی بر علیه استبداد مذهبی، سیاسی دوره قاجار مورد استفاده قرار می گرفت. حرکات خشمگینانه مردم که در اثر گرسنگی روی می داد به واسطه نقش پیشرو زنان و مادرانی که فرزندانشان در خانه از گرسنگی زار می زدند و تظاهرکنندگانی که خودشان گرسنه و خشمگین از نامردمی طبقات مرفه و احتکارکنندگان سودجو و حکومت ناکارآمد و فاسد بودند اغلب توأم با غلیان احساسات عاطفی و اشک و آه هم بود.

از آنجا که حرص و آز احتکارکننده ها را پایانی نبود و آن ها عوامل فاسد احتکارگر حکومتی را شریک خود می دیدند بیمی از حکومت به دل راه نداده و همه ساله این جریان تکرار می شد. بنابراین کمبود و گرانی نان معضلی نبود که مردم منتظر پایش باشند. به گونه ای که حتی در سال های پُر باران که برداشت محصول گندم افزایش می یافت باز هم مردم گرفتار کمیابی نان شده و آن را با قیمت زیاد می باید تهیه کنند. از این رو، تظاهرات نان هم سر ایستادن نداشت و پایان نمی گرفت. طبعاً با استمرار آن و افزایش تجربه، تظاهرکننده ها به خوبی درمی یافتند تا این مشکل را به طور اساسی حل نکنند. گرسنگی هر از چند گاه ادامه خواهد یافت و درآمد ناچیزشان را احتکارکنندگان خواهند بلعید. چنین بود که با گذشت زمان حرکات مردم بیشتر رنگ و بوی سیاسی به خود می گرفت و آمادگی مردم برای پیشواز از انقلاب مشروطیت بیشتر می شد.

اعتراض بزرگ بعدی تبریز در مورد کمبود و گرانی نان سه سال بعد در پادشاهی مظفردالدین شاه به سال ۱۳۱۶ق، رخ داد که باز هم علت آن احتکار گندم توسط مجتهد بزرگ تبریز نظام العلماء و برادرانش و تنی چند از دیگر زمین دارها بود. در این طغیان اجتماعی هم زنان به رهبری زینب پاشا در صف اول شورش قرار داشتند.

امیرنظام والی آذربایجان به دربار تلگراف زده گرسنگی مردم تبریز را یادآور شده و درخواست کرد مظفرالدین شاه اجازه دهد تا وی قفل انبار احتکارکنندگان گندم را بشکند تا قحطی پایان یابد. پر واضح است که عاقلانه تر و مفیدتر از این پیشنهاد فکر دیگری نمی شد کرد. ولی در عمل مشکلات لاینحلی بروز نمود و معلوم شد که محتکرین عمده، از مقربین فعلی شاه یا از کله گنده های سابق تبریز و یا از کسانی هستند که در ظرف این دو سال سلطنت مظفرالدین شاه تمول به هم زده و الان خواهان آنند که از وحشتناک ترین بلیه اجتماعی یعنی قحطی استفاده و پول های غارتی را بهتر به کار اندازند.

همین است دلیل تلگراف عجیب و غریب شاه در جواب امیرنظام که اجازه شکستن انبارهای محتکرین داده می شود به استثنای فلانی و فلانی. اتفاقاً بزرگ ترین انبارها در اختیار همان فلانی و فلانی بود ولی چاره ای نبود. امیرنظام تصمیم گرفت فعلاً این فلانی ها را کار نداشته و گریبان سایرین را بگیرد. ولی در اینجا هم مانع تازه ای بروز نمود. معلوم شد ولیعهد نیز مانند شاه فلانی هایی دارد که بسیار مورد علاقه وی می باشند.

بنابراین وقتی امیرنظام از ولیعهد که محمدعلی میرزا بود تقاضا و اصرار کرد که مراتب را صریحاً به شاه تلگراف کند او شروع به طفره و تعلل نمود. سرانجام امیرنظام با مشاهده هیجان شدید مردم و هجوم آن ها به سرکنسولگری روسیه تصمیم گرفت قاطعانه اقدام کند و سربازان خود را به خانه بزرگ ترین و طماع ترین و مقتدرترین محتکر یعنی نظام العلما (طباطبایی) مجتهد اول تبریز که حدود هفتاد هزار خروار گندم در انبارش داشت فرستاد.

آدم های نظام العلما شروع به تیراندازی نموده و زد و خورد خونی در گرفت و در نتیجه آن پانزده تا شانزده نفر کشته شدند. در این وقت امیرنظام به سربازان دستور حمله داد (مردم گرسنه ابتدا خودشان به خانه مجتهد حمله کردند و کشته دادند بعد که امیرنظام این وضع را مشاهده کرد به سربازان دستور حمله مسلحانه داد). سربازان تمام خانه نظام العلما را غارت کردند و گندم ها هم به غارت رفت و آنچه باقی مانده بود آتش زدند. (این کارها هم طبق گزارش هایی که در همین مورد دیگران داده اند کار مردم گرسنه و خشمگین بوده است نه سربازان). برادر نظام العلما، علاء الدوله هم که سفیر ایران در استانبول بود خانه اش غارت شد. ولیعهد که از این قضایا اطلاع حاصل نمود امیرنظام

را احضار و با دهان کف کرده او را مورد عتاب و خطاب قرارداد. امیرنظام سالخورده با کمال متانت سخنان ولیعهد را گوش کرد. وقتی وی نفسش بند آمد با نهایت آرامش گفت، من خوب می دانم و می فهمم که آنچه والا حضرت فرمودند تحت تأثیر تلقینات یک نفر از بادنجان دور قاب چین های شما است که از حمایت شما برخوردار و سبب بسیاری از بدبختی های ملت می باشد. ولی من حساب این فتنه گر پلید را می رسم.

سپس همانجا امر نمود یکی از نزدیکان ولیعهد را که محرک اصلی بود دستگیر و بدون توجه به مقام و تقرب وی با ولیعهد، پایش را به فلک بستند و آن سخن چین کذاب را در همان دربار ولیعهد آنقدر زدند تا دیگر از صدا افتاد. سپس تن نیمه جانش را پشت یابو انداخته در شهر گرداندند.

عبدالحسین خان سپهر در همین مورد می نویسد: در ماه جمادی الاخر ۱۳۱۶ق، که پیدا کردن نان در تبریز سخت شده بود ملاکین گندم را انبار می کردند. بعضی منابع میرزارفیع آقای نظام العلماء طباطبایی را علت کمبود نان می دانستند و می گفتند بیش از دیگران گندم احتکار کرده است. همین امر سبب شد که رفته رفته عوام تبریز را تحریک کردند تا کسبه تبریز مغازه ها را بستند و بنای هیاهو گذاشتند و در بقعه امامزاده سید حمزه اجتماع نموده و اعتراض کردند. روز بعد از بقعه بیرون آمدند و به خانه نظام العلماء طباطبایی حمله کردند. در نتیجه نزاع بین مدافعان خانه و جمعیت مهاجم که قصد داشتند از دیوارها بالا بروند کار به تیراندازی کشید و جمعی از طرفین مجروح و مقتول شدند. حسنعلی خان امیرنظام دو دفعه میان آن جماعت رفت و آن ها را به زبان نصیحت و وعده و وعید متفرق ساخت. فردای آن روز به اغوای محرکین در ابتدای روز بی خبر به خانه نظام العلماء ریختند و درها را شکسته داخل شدند و آنچه را یافتند بردند و در و پنجره را سوزاندند و مابقی را خراب کردند. خانه علاء الملک برادر نظام العلماء و خانه ثقه الدوله منشی باشی ولیعهد که برادرزاده نظام العلماء بود نیز تاراج شد و...

سرانجام به دستور ولیعهد مجلسی به ریاست امیرنظام، از امرا و تجار و اعیان و ملاکان تشکیل شد و با چاره جویی این مجلس بهای نان پایین آمد و تا مدتی نان در شهر فراوان شد.

قهرمان میرزاسالور (عین السلطنه) این واقعه را چنین توصیف می کند: نظام العلماء

(حاج میرزا سیدرفیع طباطبایی مجتهد بزرگ تبریز) سال گذشته سی هزار خروار جنس (غلات) تبریز و آذربایجان را به خرواری سه تومان خریده و خرواری ده تا پانزده تومان فروخت. امسال هم به همان قیمت خریداری کرده است و در خرواری ده تومان تمام آن را محض خبازخانه های تبریز، حکومت و اهل شهر خریداری می کردند. نظام العلماء قبول نکرده و میل داشته به خارجه به قیمت اعلا بفروشد. هرچه گفتگو کردند فایده نکرده و جداً ایستاده که نمی فروشیم.

اهل شهر اجماع مختصری کرده به سمت انبارها رفته اند. جمعی از سادات جمع شده مزاحم (اهل شهر) شده اند. روز بعد اجماع قوت گرفته به خانه نظام العلماء و سایرین ریخته خود حضرات فرار کرده اند. چند نفر از سادات را کشته اند و خانه های تمام آن طایفه را خراب و غارت کرده و گندم ها را تصاحب نموده اند. در این نزاع به قولی چهل و به قولی هجده نفر مقتول شده اند. نظام العلمایی ها تماماً فرار کرده اند. اهل شهر هم عهد شده اند که منبعد یک نفر از آن طایفه را در تبریز راه ندهند. خانه های برادران نظام العلماء یعنی ناظم الدوله، وکیل الملک، علاء الملک و سایرین را هم چاییده و خراب کرده اند و... (سالور، ۱۳۷۶، جلد ۲: ۱۳۱۳)

زنان تبریزی از جمله زنان فعال و پیشرو در جنبش های نان و دیگر معضلات اجتماعی در سطح کشور به حساب می آمدند. آن ها در تبریز میدان دار فعال حضور در تظاهرات خیابانی بر علیه حکومت و محتکران در قبل از دوران مشروطه بودند و در مبارزات خود تعدادی کشته دادند. در نبردهای سهمگین و خونین دوره مشروطه در تبریز هم علاوه بر کمک های گسترده امدادی عده ای از زنان جوان تبریزی در لباس مردانه در کنار دلیر مردان مشروطه خواه تبریز با نیروهای ضد مشروطه محمدعلیشاهی جنگیده و جان شیرین خود را دلاورانه فدای راه برقراری مشروطه در ایران نمودند. در همان زمان که ناصرالدین شاه ترور شده بود زنان به علت کمبود و نامرغوبی و گرانی نان تظاهرات گسترده ای را در تبریز به راه انداخته بودند. این اعتراضات در سال ۱۳۱۳ق، که مظفرالدین میرزا ولیعهد بود و در تبریز زندگی می کرد روی داده و شهر ناامن شده بود.

امین الدوله در خاطرات سیاسی خود می نویسد: هنوز آفتاب غروب نکرده گفتند ولیعهد در تلگرافخانه تبریز حاضر است. سبب تأخیر آن بود که بامداد همین روز ولیعهد از ملالت انقلابات و قصور تنظیمات شهری و کمبود ارزاق ره صحرا گرفته عزم شکار

باباباگی کرد. در عبور کالسکه ولیعهد، زنان برای نان، هرزه درایی و زبان درازی نموده و به جانب جنیبت (اسب خاص شاه) شاهزادگان گل و لای افکنده بودند و حضرت ولیعهد را ظهور این حال به وقوع هنگامه و هیجان کلی تهدید کرده بود و... لاجرم تن به قضا و به بلا رضا داد و یک ساعت به غروب به عمارت حکومتی و پای دستگاه تلگراف رسید. (امین الدوله، ۱۳۷۰: ۲۰۰-۱۹۹).

عصر قاجار دوره بحران های بزرگ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بود و این بحران ها در عهد ناصری شدت یافت. ولی در اواخر دوره ناصری حکومت در شهرهای بزرگ انبارهایی برای نگهداری غلات بناکرد که تا حدودی توانست در مهار قحطی نان کمک رسان باشد. اما به دوره ده ساله مظفری که می رسیم بی نظمی و به هم ریختگی اوضاع مملکت در همه زمینه ها بر مشکل دسترسی مردم به قوت لایموت خود نیز بیشتر تسری پیدا کرد.

در دوره قاجار همانند گذشته، بجز زمان کوتاه پادشاهی نادرشاه، روحانیون در جامعه از قدرت نامحدودی برخوردار بودند. آن ها در روش مذهبی خود حاضر به هیچگونه بازبینی نبوده و مانند صدهای قبل عمل می کردند. روحانیون که بر جسم و جان مردم حاکم بودند طبق روش معمول شان در راه پرکردن جیب های گشادشان از هر راه ممکن از جمله خرید ارزاق عمومی در زمان برداشت محصول به قیمت ارزان و احتکار و فروش آن به چندین برابر قیمت خرید به ایجاد کمبود مواد غذایی و حتی قحطی دست می زدند و شرمی از این روش های غیرانسانی از خود بروز نمی دادند. دیگر زمین داران بزرگ هم که به مجتهدین و حکومتگران متنفذ می نگریستند وقتی شرایط را مساعد می دیدند از این طریق غیرشرافتمندانه بر ثروت خود می افزودند. این مجموعه ی نابکار نه تنها درد و رنج مردم را افزون می کردند و همه توان مالی آن ها را می مکیدند بلکه جامعه را از اخلاق نیک و راستی و درستی منحرف می کردند. شورش های نان در تمام سال های سلطنت مظفرالدین شاه هم ادامه داشت. در این اعتراضات گاهی این و زمانی آن سو، ماجرا را به نفع خود به سرانجامی ناتمام می رساندند. ولی چون موضوع احتکار توسط سودجویان و حکومتیان ادامه داشت فغان و التهاب و شورش مردم هم پایان نمی گرفت.

عبدالحسین خان سپهر در مورد گرانی ها و وضع مردم تهران می نویسد: مردم تهران خیلی پریشان می باشند. نرخ گران، پول کم، مواجب های نوکر باب (خانه شاگرد) نمی

رسد و عدد گدا از شمار بیرون است. تعداد گدایان تهران آنقدر زیاد شده که زندگی مردم را مختل کرده اند و حکومت می خواست آن ها را به شهرهای خود برگرداند. به همین دلیل سعدالسلطنه وزیر نظمیه در تهران اعلانی منتشر کرده بود که: مردم بیکاری که از دیگر نقاط به تهران آمده اند و گدایی می کنند به وطن خود برگردند والا آن ها را زندانی و جریمه می کنیم. اما هیچ کس گوش به این اخطاریه نمی داد. کثرت گدای تهران به حدی رسیده که کسی از ترس آن ها از خانه بیرون نمی رود و اگر کسی پول به ایشان ندهد به او فحش می دهند و رسوایش می کنند. (سپهر، ۱۳۸۶، ج ۲: ۶۶۰ و ۷۲۷).

یکی دیگر از پیامدهای کمبود غله و نان و فقر شدید مردم، مهاجرت به روسیه و عثمانی و حتی هند بود. در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه سالانه حدود دویست تا سیصد هزار ایرانی برای کار به روسیه مهاجرت می کردند و این ها بیشتر از اهالی فقیر آذربایجان و شمال کشور بودند که برای کارگری در صنایع نفت باکو به آن ناحیه می رفتند. (عیسوی، ۱۳۶۲: ۷۵)

تیره روزی و فقر، مردان را به مهاجرت از کشور وادار می کرد و زنان چشم انتظار بازگشت پدران و شوهرانشان در خانه با کوچک ترها با تنگدستی به سر می بردند. انتظاری که برای بسیاری از آن ها بی ثمر بود.

فریدون آدمیت می نویسد: روند مهاجرت ایرانی ها افزایشی بود به طوری که از حدود پنجاه و پنج هزار نفر در سال ۱۳۲۲ق، به سیصد هزار نفر در سال ۱۳۲۳ق، افزایش یافته بود. (آدمیت، ۱۳۶۳: ۱۵)

چاه های نفت ناحیه باکو توسط روس ها به طرز بدی استخراج می شد و همه محیط اطراف چاه ها آلوده به مواد نفتی شده و زندگی رقت باری را برای کارگران ایرانی در آن آلونک های کثیف روسی ایجاد کرده بود.

ناظم الاسلام کرمانی در این مورد در نامه ای به وزیرداخله می نویسد: آیا تا کنون اسباب مهاجرت این همه ایرانی را که به مملکت روس، عثمانی و هند پراکنده می شوند تحقیق فرموده و تدبیری برای منع این کار به کار برده اید؟ چرا اسباب پریشانی و پراکندگی ملت را نمی پرسید که سبب چیست سالیانه چندین هزار رعیت ایران، ترک دار و دیار خود گفته به خاک عثمانی و روس و هند می ریزند و در ممالک غربت در بیش دوست و بیگانه بدان ذلت و خواری و پریشانی روزگار را به سر می برند؟ آیا هنوز

زمان آن نرسیده که وزرای ایران رعیت را به حکام و حکام به پیشکار و پیشکار به بیگلربیگی و داروغه و آنان به کدخدایان و ایشان هم به فراشبازی و نایب نفروشد. (کرمانی، ۱۳۸۴ : ۱۶۷)

عبدالحسین خان سپهر در مورد کمبود ارزاق عمومی و گرانی ها می نویسد: از سال ۱۳۲۱ق، نان کم و گران شده و سایر ارزاق هم افزایش یافته بود. در بین مردم شایع شده بود علت گرانی ها به دلیل رشوه ای است که عین الدوله از دو صنف خباز و قصاب گرفته است. همچنین او می گوید: در ماه ربیع الثانی بیش تر ولایات ایران در اغتشاش کامل و هرج و مرج زیادی می باشند و حکومت نمی تواند آن ها را آرام کند. (سپهر، ۱۳۸۶ : ۶۵۸ و ۶۶۴)

در همین سال در مشهد و دیگر شهرهای خراسان دوباره اغتشاش و طغیان گرسنگان اوج می گیرد. دولت روسیه به مظفردالدین شاه تلگراف می زند که خراسان مغشوش است و رعیت ما محفوظ نیست. یا امنیت آن ها را تضمین کنید یا خود ما قزاق می فرستیم و شهر را امن می نماییم. شاه از این تلگرام ترسید به اتابک گفت این کار از قوه من خارج است و... (همان : ۶۶۳)

در ایالت فارس هم مردم از اجحافات والی ایالت که شعاع السلطنه پسر مظفردالدین شاه بود و مردم را دچار فقر و گرسنگی کرده بود به تنگ آمده و شورش های متعددی در آنجا صورت گرفته بود.

در مورد اصفهان، عبدالحسین خان سپهر می نویسد: در ماه ربیع الثانی ۱۳۲۴ق، در اصفهان بلوای بزرگی برای گرانی نان برپا شد زیرا که نان را در نانوایی ها سه هزار یا سی شاهی می فروختند. (سپهر، ۱۳۸۶ : ۹۸۵)

در این هنگام که درآمدهای حاصل از گمرکات در حال کاهش و قیمت مواد غذایی روند افزایشی داشت و درخواست وام های جدید دولت مظفری از روسیه و انگلیس رد می شد این بحران اقتصادی که از اوایل سال ۱۳۲۳ق، موجب اعتراضات گسترده شهری در تهران شده بود ضربه نهایی را به حکومت وارد کرد.

محمد عباسی می نویسد: حکومت قاجاریه با سنت و غلبه تفکر روحانیونی که حاضر به کوچک ترین بازبینی و نقدی بر افکار مذهبی خود نبودند و بر روان و مذهب مردم حکومت می راندند جامعه و حکومت را به سوی قهقرا برده و بدین سان این وضعیت به خلق نظامی ناکارآمد به خصوص از لحاظ اداری و مالی انجامید که این به نوبه خود

فساد و ستم اجزاء حکومت را گسترش داده و نهادینه کرد. (عباسی، ۱۳۹۸: ۱۳۳) بحران های اقتصادی و تظاهرات نان که در دوره ناصری گسترش یافته بود در دوره مظفرالدین شاه با ناکارآمدی دولت و فقدان برنامه ریزی صحیح برای مقابله و رفع مشکلات اقتصادی تشدید شده بود. بحران نان، ناشی از ساختار سنتی و بی تدبیری حاکمان و سوء استفاده مالکین بزرگ برای دریافت پول هرچه بیشتر از مردم بینوا، حتی معیشت حداقلی آن ها را هم هدف گرفته و شرایط غیرقابل تحملی را ایجاد کرده بود. در نتیجه مردم صریح و بی پرده رو در روی حکومت فاسد و عاملانش قرار گرفتند. به طوری که این ناآرامی ها سرانجام به انقلاب سترگ مشروطیت منجر شد.

به هر روی مردم با همه رنجی که می کشیدند و خون هایی که ریخته می شد به تجربیات نوین و جسارت و خودباوری در برابر استبداد دست می یافتند که به عنوان موتور قدرتمند انقلاب مشروطه در آن دوران طوفان زار جسارت و شهامت را به درستی معنا کرده و مشروطیت را حیات بخشیدند.

مطالعه روند قیمت ارزاق عمومی یعنی گندم، جو، گوشت، روغن، برنج، حبوبات، قند و شکر نشان می دهد که در دهه منجر به انقلاب مشروطه این کالاها به ویژه اساسی ترین آن ها یعنی غلات و گوشت همواره صعودی بوده است و با نرخ رشد شتابان و گاه جهشی، نرخ تورم نیز شتاب گرفته بود. در حالی که میزان درآمدها با افزایش قیمت ها هماهنگی نداشت و غسل عمیقی بین درآمد و هزینه مردم ایجاد شده بود. در نتیجه جامعه فقیر و فقیرتر می شد و مردم در تنگناهای معیشتی سختی گرفتار شده بودند.

دشتمی نیا در این زمینه می نویسد: در ادامه این بحران در این دهه ارزش پول ملی نیز کاهش یافته و از این نظر نیز قدرت خرید مردم را کمتر کرده بود. چنین بود که در سال های منتهی به انقلاب مشروطه هیچ سالی خالی از چند شورش معیشتی در نقاط مختلف کشور به سرگروهی زنان نبود. این شورش ها از سال پنجم سلطنت مظفرالدین شاه بسیار گسترده تر شد و اگر چه ماهیت شورش ها اقتصادی و معیشتی بود اما رنگ و بوی سیاسی و ضد حکومتی هم پیدا کرده و مطالبات اقتصادی و سیاسی توأمان مطرح می شد (دشتمی نیا، ۱۳۹۹: ۱۹۵-۱۹۴)

عبدالله مستوفی می نویسد: اعتراض های مردم به سران کشور از تمسخر به شاه آغاز شد و مردم شعاری به این مضمون را فریاد می زدند، آبجی مظفر چرا نون گرونه؟ آبجی مظفر چرا گوشت گرونه...

در حالی که نارضایتی های مردم گسترش یافته بود با رفتن مظفرالدین شاه به فرنگ از گوشه و کنار از شاه و دربار و روش حکومت انتقاد می کردند. با بازگشت شاه از اروپا صدراعظم برای پر کردن چاله هزینه های سفر فرنگ بر سخت گیری های مالی افزود و در حالی که دولت بر مردم فشار مالی می آورد آزادی خواهان از موقعیت نارضایتی عمومی استفاده کرده و آن را به ظلم و استبداد حاکم مربوط دانستند و مردم را به آزادی خواهی دعوت کردند. (مستوفی، ۱۳۸۷: ۱۰۰۵، ۸۶۴، ۸۳۵)

عبدالحسین خان سپهر می نویسد: در سال ۱۳۲۳ق، زنان در شاه عبدالعظیم جلوی مظفرالدین شاه را گرفتند و فحش زیادی به او دادند و در ربیع الاول ۱۳۲۳ق. زنان تظاهرکننده به درب خانه ولیعهد رفتند و شکایت از گرانی نان و گوشت کردند. نفر سوم صدراعظم بود که اعتراض های معیشتی متوجه او شد، ولی دستور داد فراشان معترضان را کتک زدند. (سپهر، ج ۲، ۱۳۶۷: ۱۵۰ و ۱۴۷ و ۲۱)

سر اسپرینگ رایس می نویسد: پس از این واقعه مردم گرسنه تهران به دارالحکومه ریختند و خانه حاکم تهران را غارت کردند. (رایس، ۱۳۷۵: ۹۴)

روزنامه پرورش، مورخ ۱۳۱۸ق، سال یک، شمار ۸، صفحه چهار، در مورد ناآرامی های تهران در این زمان نوشت: تظاهراتی به سرکردگی زنان در جلو منزل مجتهد شهر تهران میرزا حسن آشتیانی برگزار و مردم به او بی احترامی کردند و گفتند چرا از حق مردم در مقابل حکومت دفاع نمی کند.

به این ترتیب شورش های پی در پی عهد ناصری و سپس مظفری که مدت مدیدی در اعتراض به قحطی و یا کمبود و گرانی نان و سایر ارزاق عمومی جریان داشت سرانجام در سال های پایانی حکومت مظفرالدین شاه شکل سیاسی به خود گرفت. معترضان فقط مطالبه فراوانی نان و گوشت نمی کردند و خواستی بالاتر را که برقراری حکومت قانون و مشروطه بود مطرح می نمودند.

از منظر اقتصادی در یک نگاه کلی، هر چه با نزدیک شدن به اواخر عهد قاجار نرخ بیکاری افزایش می یافت، تولید داخلی هم با افزایش واردات به خصوص از انگلستان در سراشیب سقوط قرار می گرفت. کارگاه های تولیدی تعطیل و کارگران و پیشه وران بیکار و گرسنه به قفقاز، عثمانی و از جنوب کشور به هند مهاجرت می کردند. فقر و پریشان روزی مردم و حکومت فاسد و دست نشانده روس و انگلیس و روحانیون احتکارگر و دیگر محتکران تاب و توان مردم را به انتها رسانده بود. چنین شد که

تظاهرات و طغیان های مکرر به پیشاهنگی زنان به یکی از عوامل اصلی کنار نهادن استبداد سلطنتی قاجاری و برقراری مشروطیت انجامید.

به عنوان نمونه هینریش بروگش سفیر پروس (آلمان) در دوره ناصرالدین شاه که در سال های ۶۱-۱۸۵۹م/۱۲۴۰-۱۲۳۸ش در ایران بود در مورد شورش بزرگی در تهران به خاطر کمبود نان که زنان پیشرو آن بودند می نویسد: در اول مارچ ۱۸۶۱م/۱۲۴۰ش، شاه که چند روزی برای شکار به جاجروود رفته بود یک ساعت قبل از غروب آفتاب به تهران بازگشت. هنگامی که کالسکه شاه و همراهانش به نزدیک ارگ رسید، شاه با کمال تعجب مشاهده کرد عده زیادی هیجان زده داد و فریاد می کنند و جلو دروازه ارگ جمع شده و راه ورود او و همراهانش را مسدود کرده اند. وقتی نزدیک تر آمد با حیرت متوجه شد این ها پنج شش هزار نفر زنان چادری هستند.

این زنان به نشانه عزا و ناراحتی گل به سر خود ریخته و روبندهای خود را باز کرده بودند و به نظر می رسید چیزی می خواهند به شاه بگویند. کالسکه چی شاه وقتی به جمعیت نزدیک شد مہار اسب ها را کشید و فراش هایی هم که در رکاب شاه بودند دو دل ماندند که چه باید بکنند. شاه از این وضع غیرمنتظره دچار ترس و نگرانی شده بود و از داخل کالسکه با دست اشاره می کرد جلو بروند. کالسکه چی به اسب ها نهيب زد و آن ها پیش تاخته و صف زنان را شکافتند. فراش ها هم با چوب و شلاق سعی داشتند جمعیت زنان را کنار بزنند و راه را باز کنند. در این موقع فریاد خشمگین زنان بلند شد و با سنگ به فراش هایی که می خواستند آن ها را عقب برانند حمله ور شدند. چند سنگ به سر و روی فراش ها خورده آن ها را مجروح کرد و فراش ها از ترس به عقب گریختند تا فکر دیگری بکنند. زنان جلو اسب های کالسکه را گرفته، جلو رفتند و از کمبود نان و قحطی به شاه شکایت کردند. آن ها فریاد می زدند ما و بچه هایمان گرسنه ایم. چند روز است نان پیدا نکرده ایم و به جای نان آشغال و کثافت خورده ایم. شاه که سخت نگران و در عین حال عصبانی شده بود به آن ها وعده داد که فوراً به شکایت شان رسیدگی خواهد کرد و به محض رسیدن به قصر دستور خواهد داد که به مردم نان برسانند. وعده های مساعد شاه زنان را آرام کرد. راه دادند و کالسکه به سرعت داخل قصر شد. ولی همراهان شاه به سادگی نتوانستند از دست زنان خلاص شوند. از همه بدتر وضع وزیر جنگ، شاهزاده کامران میرزا نایب السلطنه و پسر ناصرالدین شاه بود که با اسب از عقب کالسکه شاه می آمد. او در میان انبوه جمعیت

زنان گیر کرده و زنان گرسنه و خشمگین که شاه را رها کرده بودند به سوی او هجوم برده و از اسب پایین کشیده و به زمین انداختند.

وزیرجنگ در قحطی نان شهرت خوبی میان مردم نداشت و معروف بود که انبارهای مملو از گندم دارد و در انبارها را بسته تا گندم خود را به قیمت گران بفروشد. از این رو زنان نسبت به او کینه شدیدی داشتند و با سنگ و مشت و لگد به جانش افتاده کتک مفصلی به او زدند و سر و صورتش را سخت مجروح کردند. بقیه همراهان شاه که وضع وزیرجنگ را چنین دیدند با فراشان خود فرار را بر قرار ترجیح دادند.

زنان ایران به علت آن که مأموران دولتی ملاحظه آن ها را می کردند و فراش ها به خاطر نامحرمی نمی توانند به آن ها حمله ور شوند از موقعیت خاصی در این مورد در ایران برخوردارند و در شورش ها و انقلابات نقش مهمی بازی می کنند. مردان پس از اقدام متهورانه زنان در اوایل شب در محله ها دور هم جمع شده و دسته هایی اعتراض کنان در کوچه و خیابان به راه افتادند و...

فراش ها با شلاق و چوب بیهوده سعی می کردند این اجتماع بزرگ را که زنان در جلوی آن ها حرکت می کردند متفرق نمایند ولی زنان و مردان با سنگ و کلوخ به مقابله برخاستند و عده ای از فراش ها را مجروح و مجبور به عقب نشینی کردند.

دسته بزرگی از فراش ها در سبزه میدان و جلو دروازه جنوبی ارگ مستقر شدند تا جلو مردم را به هر شکل ممکن بگیرند. آن ها به دستور فراشباشی بار دیگر با چوب و شلاق به مردم حمله ور شدند اما ضربات سنگ و آجر زنان و مردان شورشی کاری تر بود و مقاومت فراش ها را در هم شکست. مردم با زور دروازه بسته ارگ را باز کردند و وارد خیابان اصلی ارگ شدند و به طرف میدان بزرگ وسط ارگ هجوم برده و در آنجا اجتماع کردند و فریاد اعتراض خود را به خاطر قحطی نان بلند نمودند تا به گوش ناصرالدین شاه برسد.

در این موقع افرادی از درباریان از قصر خارج شده و به نزد مردم آمدند و به آن ها گفتند شاه مشغول رسیدگی سریع به موضوع کمبود نان است. آنان از طرف شاه وعده دادند که عاملین قحطی نان را مجازات و عرضه آن را افزایش خواهند داد.

سرانجام این جریان با اعدام تنی چند از مسئولین از جمله محمودخان، کلانتر تهران و بریدن بینی و زبان چند نفر دیگر که همگی به عنوان مجرمین کمبود نان مجازات شدند و با اعزام عده ای سرباز به دکان های نانوايي به این منظور که مراقبت کنند آرد

و نان به قیمت تعیین شده معامله شود، عرضه نان در نانوائی ها به حالت عادی برگشت و شورش پایان یافت. (بروگش، ۱۳۶۷: ۶۰۵-۶۰۱)

شورش هایی از این دست در دوره قاجار در برخی شهرهای دیگر مثل شیراز، اصفهان، مشهد، تبریز و غیره صورت می گرفت که مربوط به گرانی و کمبود ارزاق عمومی بویژه غلات بود. معمولاً زنان، دست از جان شسته برای نجات فرزندانشان با صلاحدید شوهران یا بدون آن به خیابان ها سرازیر شده دست به اعتراض زده فریاد و فغان می کردند.

در شورش اصفهان که در سال ۱۸۷۹م/۱۲۹۶ق. صورت گرفت، بازار اصفهان از ترس غارت توسط اوباش فرصت طلب تعطیل کرد. علمای اصفهان نیز که تنی چند از بزرگانیشان از زمین داران بزرگ و از عوامل قحطی نان به خاطر انبارکردن و احتکار گندم بودند رو پنهان کرده و کلاس های درس حوزوی خود را تعطیل نموده و در خانه نشسته بیرون نمی آمدند.

شاهزاده ظل السلطان والی ایالت اصفهان در این مورد نوشته، دکاکین را بسته اند. آنچه به علما کاغذ می نوشتم و آدم می فرستادم و از آن ها در این مورد تحقیق می کردم جواب همه آن ها این بود که تکلیف شرعی خودمان را در خانه نشستن و در به روی خود بستن می دانیم.

در واقع والیان ایالت ها نظیر فتحعلی خان صاحب دیوان والی فارس و قدرتمندان محلی و زمین داران بزرگ مانند قوام الملک شیرازی، خودشان عامل احتکار غله و گرانی نان به منظور دستیابی به سود بیشتر بودند. با این حال در شورش های نان که زنان نقش مهمی داشتند مردم به ناچار به همین ها مراجعه می کردند و سعی می کردند بی واسطه با ایشان مذاکره کنند. ولی در این اوقات برخلاف روش معمول بر سرشان فریاد کشیده و تهدیدشان می کردند و بی محابا آن ها را دزد و غارتگر می نامیدند و چون از تهران فاصله داشتند و نمی توانستند مستقیماً به شاه شکایت برند معمولاً در تلگرافخانه بست نشسته و به دربار تلگراف های شکوه آمیز می فرستادند.

خفیه نویس دولت انگلیس در شیراز در بیست و یکم شوال ۱۳۰۲ق/۱۸۸۵م. می نویسد : در این روز قوام الملک از بازار عبور می کرد که دو نفر زن جلو اسب او را می گیرند که نان پیدا نمی شود. ما چه کنیم؟ قوام الملک جواب بد به آن ها می دهد. آن ها هم خیلی بی احترامی به مشارالیه می نمایند. زن ها را گرفته می دهند ببرند خانه پاکار

محلّه حبس نمایند. اهل بازار کفش دوزها که این حالت را مشاهده می کنند تمام دکان ها را می بندند. چند نفر الواط در بازار وکیل و بازار دیگر راه می افتند قمه به دست و تمام دکان ها را می بندند و... در روز بیست و پنجم باز نان یافت نمی شود و شهر آشوب شده و الحال هم شهر و هم بیرون ها آشوب است. به در مساجد و کاروانسراها چند کاغذ نوشته چسبانیده بودند و نسبت به جناب صاحب دیوان کمال بی احترامی را کرده بودند به واسطه گرانی نان و رسیدگی نکردن به حال فقرا و ضعفا...

جناب صاحب دیوان فراشبازی خود را به بعضی از بلوکات فرستاده که سوای جنس خودشان هر جا هر کس جنس انبار کرده قفل انبار را شکسته اجناس را حمل به شیراز نمایند. مشارالیه هم از هرکس سوای بستگان جناب صاحب دیوان جنس سراغ کرد حمل به شیراز نموده و مراجعت کرد.

حاجی محمد صادق تاجر اصفهانی رفت خدمت جناب صاحب دیوان و به طور بی احترامی صحبت کرد که : انبار مرا برای چه شکسته اید؟ هر وقت خودتان و بستگان شما جنس را به هر قیمت فروختید من هم به همان قیمت خواهم فروخت. جناب صاحب دیوان نتوانست جوابی به مشارالیه بدهد. چند نفر زن هم رفتند به جناب صاحب دیوان عارض شدند که، نان عاید ماها نمی شود اگر تا ده روز دیگر نان را ارزان و فراوان نکردی تو را با سنگ از شهر بیرون خواهیم کرد و... (خفیه نویس، ۱۳۶۳ : ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۳)

در دهه پایانی حکومت ناصرالدین شاه هم اعتراضات به گرانی نان در تهران ادامه داشت. در این مورد اعتمادالسلطنه در روز یکشنبه هفدهم ذی الحجه ۱۳۰۲ق. در روزنامه خاطرات خود می نویسد: دیروز که شاه از شهر مراجعت به عشرت آباد می فرمودند قریب هزار نفر زن سر راه شاه را گرفته و فریاد از نبودن نان کرده بودند. شاه به نایب السلطنه تغیر زیاد فرمودند. واقعاً جای تغیر هم داشت. در این وقت سال با فراوانی نعمت این حقه بازی جز تحریک چیز دیگری نیست.

در دوره ناصری، حکومت هر موقع امکان داشت می کوشید با سرکوب، به سرعت شورش را خفه کند. چنان که در بلوای ۱۲۷۷ق، در تبریز که توسط حکومت سرکوب شد به این صورت به اطلاع عموم رساندند که اشرار ولایت به بازار ریخته دکان ها را بستند و روز دیگر سردار کل در اتاق نظام نشسته، محمدعلی را که دستگیر شده بود سر بردند و هشت نفر را گوش بردند و چند نفر را تازیانه زدند. ولی اگر کار بالا می

گرفت و از کنترل خارج می شد به ناچار می کوشیدند به هر طریقی عرضه نان را در نانوائی ها با فراهم آوردن آرد کافی بالا ببرند تا شورش پا گرفته خاموش شود. میرزا محمد ابراهیم ناصری در رساله خود به نام آداب ناصری می نویسد : بیچارگان با پولی که با هزار جان کندن بدست آورده اند سه چهار ساعت در برابر دکان نانوائی ایستاده تا یک نان به قیمت جان بخرند. مردم روی هم ریخته اند، در برابر دکان نانوائی اینقدر جمعیت است که راه سد شده و فریادها به آسمان بلند است... مردم بیچاره اسماً خرواری بیست تومان نان می خرند. لکن در وزن، ده دو یا ده سه کم می کنند و به قدر آن خاک و هر زهر مار داخل می کنند... بیچاره مردم ولایات... قیمت محصول را چندین مقابل بالا برده اند و نان خراب سیاه مخلوط با خاکستر و کاه را با کم فروشی به مردم خورانیده و هزاران نادار از گرسنگی و گرانی جان می دهند.

خفیه نویس دولت انگلیس در شیراز در ماه صفر سال ۱۳۱۲ق/اگوست ۱۸۹۴م. در زمان حکومت رکن الدوله بر ولایت فارس می نویسد: در شیراز درب بقعه سید میر محمد علیه السلام و مسجد جمعه و بعضی جاهای دیگر کاغذ چسبانیده بودند خطاب به سرکار والا رکن الدوله به این مضمون که، از روزی که وارد شده اید هیچ حکمی نکرده اید. اگر مرغی تخم بگذارد، اگر خروسی بانگ بگو. ما همانیم که قوام الملک را از شهر بیرون کردیم. از گرسنگی تمام شده ایم. اگر حکم درستی در فقره نان و پول سیاه نکنی همین چند روزه بلوا خواهیم کرد و... شهر و بیرون ها هم کمال اغتشاش دارد... (خفیه نویس، ۱۳۶۲ : ۴۶۴)

در روز یکشنبه شانزده رمضان ۱۳۱۳ق/۱۸۹۶م، اعتمادالسلطنه می نویسد : سبب تغییر خاطر مبارک (ناصرالدین شاه) چند نفر زن و شکایت آن ها از گرانی گوشت و نان بوده است. ضمن عرض گفته بودند شما به جای این که به حال رعایا برسید و تعدی نایب السلطنه را از سر ما کوتاه کنید جز پی زن ها دویدن کار دیگری ندارید. مگر همان نیستید که چهل سال قبل از این چند روزی در تهران قحطی شد و محمودخان کلانتر را کشتید. (اعتماد السلطنه، ۱۳۷۱ : ۱۰۵۹)

در شورش های نان، الواط قمه کش طبق معمول خودشان هر وقت اعتراضی از سوی مردم به علتی صورت می گرفت با مردم همراه می شدند و وقتی کار شورش بالا می گرفت و حکومت نمی توانست اعمال قدرت کند از فرصت بدست آمده سوء استفاده کرده به دزدی و غارت مغازه ها می پرداختند و موجب بی اعتبار شدن اعتراضات مردم

می شدند.

در اواخر دوره ناصرالدین شاه حکومت برای جلوگیری یا حداقل کاهش شورش های نان به ساخت انبارهای غله در تهران و برخی شهرهای مهم دست زد که تا حدودی مؤثر واقع شد. چنان که در شورش شعبان ۱۳۰۴ ق. دولت توانست مشکل عرضه نان در تهران را به سرعت حل کند. اما این انبارهای غله دولتی در سطح کشور بجز در چند شهر بزرگ ایجاد نشده بود.

پس از عهد ناصری در ادامه شورش های بعدی نان در تهران و شهرستان ها با همه فراز و نشیب های آن، مردم دریافتند که حکومت از این تجمع ها و اعتراضات دچار وحشت می شود و با این شورش ها نه تنها می توان برای بهتر شدن عرضه نان به نتیجه رسید بلکه سایر تنگناهای اجتماعی را هم می توان مطرح کرد. در دوره مظفرالدین شاه به علت بی کفایتی او و درهم ریختن همان نظم و ترتیب اندک عهد ناصری دشواری های مردم در تمام زمینه ها از جمله تأمین نان خانواده که غذای اصلی مردم را تشکیل می داد به مراتب بیشتر شده بود. چنین بود که شورش های نان در این دوره هم تداوم یافت.

چون نارسایی های مدیریتی و فساد دستگاه های حکومتی و احتکار گندم، مشکلات مردم را در این دوره افزایش داده بود و مردم از تجارب شورش های نان عهد ناصری برخوردار بودند اکنون در جنبش های اعتراضی خود علاوه بر نان، سایر مسائل اجتماعی را کم و بیش مطرح می کردند.

در این طغیان ها نیز همانند عهد ناصری، زنان پیشرو تجمعات بوده و به ستیزه جوترین افراد ناراضی تبدیل شده بودند که موتور خشم آنان را گرسنگی خانواده شان تشکیل می داد و آن ها را به داد و فغان و فعالیت هرچه بیشتر وامی داشت. مهم ترین عوامل کمبود نان در این زمان نیز خشکسالی، درهم ریختگی و فساد دستگاه های اجرایی و احتکار غلات بود. از جمله خشکسالی سال های ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۷ تولید غلات را در کشور کاهش داده بود و محترکان نیز گندم های خود را انبار می کردند در نتیجه نان کمیاب و گران شده بود.

عبدالحسین خان سپهر در این مورد می نویسد: در بیشتر ولایات ایران، حال که جمادی الثانی و دوم ماه پاییز است قحطی می باشد و نرخ اجناس گران شده و در بعضی ولایات نرخ گندم صد منی سی تومان و جو بیست تومان شده است. وی اشاره می کند

که تجار به همین علت از بلاد روسیه گندم وارد می کنند. (سپهر، ۱۳۸۶: ۴۵۰ و ۳۰۱) سوء مدیریت امور جاری کشور در دوره مظفرالدین شاه بسیار بیشتر از دوره پدرش بود. حکام ایالات و ولایات از حکومت مرکزی حرف شنوی نداشتند و به مردم اجحافات زیادی کرده و به نفع جیب خود به هر اقدامی دست می زدند. کاساکوفسکی فرمانده روسی قزاق ها، شاه بی لیاقت و بی عرضه را چنان که مردم می گفتند، خاله مظفر نامیده و می گوید او حتی دربار خود را هم نمی تواند سامان دهد چه برسد به مناطق مختلف کشور. از او هیچ کاری بر نمی آید.

علی اصغر شمیم به نقل از ناظم الاسلام کرمانی در مورد مظفرالدین شاه می نویسد: این پادشاه زایدالوصف ساده لوح، سهل القبول، متلون المزاج، مسخره و مضحکه پسند، بدخلوت و با شرم حضور بود. امور سلطنت با میل عمله جات خلوت و با وزرای غرض ورز اداره می شد. خلوتیان پادشاه گویا از پست فطرتان و پست نژادان و بی تربیت و بداخلاقان بودند. از این رو وضع دربار ملاعبه بود. پادشاه هم با آن همه تعلیم و تربیت دارای هیچ علم نبود و از اطلاعات سیاسی و تاریخی و غیره که لازمه جهان داری است بی بهره بود. از این رو مآل بینی و عاقبت اندیشی حتی برای اخلاف خودش هم به خاطرش خطور نمی کرد. در عهد این پادشاه در هیچ شعبه ای از شعبات دولتی و ملکی اصلاحی انجام نشده بلکه نسبت به ایام پدرش تمام خراب تر گردید... (شمیم، ۱۳۸۹: ۲۷۰)

موضوع احتکار غلات برای گران فروشی در دوره مظفرالدین شاه نیز توسط مالکین بزرگ از جمله درباریان، روحانیون بزرگ زمین دار یا آیت الله ها، خان ها، حکومتگران ایالات و ولایات و بازرگانان کماکان ادامه داشت. به گونه ای که این احتکارگران حتی بیش از خشکسالی به گرسنگی مردم و قحطی دامن می زدند.

احمد کسروی در این باره از وضع تبریز می نویسد: سه چهار سال پیش از مشروطه را من خوب به یاد دارم. این زمان من بزرگ بودم و گاهی به بازار می رفتم و انبوهی از زنان و مردان را جلو دکان ها می دیدم. در سال هایی که از آسمان باران باریده و از زمین گندم روییده و غله به فراوانی بدست آمده بود اما مردم نان را به رنج و اندوه بدست می آوردند... در آن زمان در آذربایجان مردم متمکن نان از بازار نمی خریدند و آن را در خانه پخت می کردند. مردم کم چیز و بینوایان از نانوائی های بازار نان می خریدند و آن ها دچار رنج و سختی بودند. نانوائیان با پشتیبانی محمدعلی میرزا (ولیعهد

مظفرالدین شاه که مقیم تبریز بود) با مردم بدرفتاری می کردند. از یک سو بهای نان را بالا برده گران می فروختند و از سوی دیگر جز آرد چیزهای دیگر به آن می آمیختند. با این همه به جای یک من، سه چارک بلکه کمتر می دادند. نانوایان آشکار می گفتند یک من ما سه چارک است مردم بدانید. وی همچنین می نویسد: یکی از گرفتاری های زمان خودکامگی انبارداری بود که همیشه دیه داران گندم و جو را نمی فروختند تا نان گران و کمیاب شده و آن گاه به بهای بیشتر می فروختند.

این کار در سال های پیش از مشروطه رواج بسیار یافته بود و بیشتر دیه داران از ملّایان و اعیان و بازرگانان به آن می پرداختند. دولت که می بایست جلو گیری کند، اقدامی نمی کرد زیرا محمدعلی میرزا خودش دیه داشت و او نیز از گرانی غله بهره مند می شد. (کسروی، ۱۳۹۰: ۱۸۷-۱۸۶)

نکته درخور توجه و یکی از مشکلات در جامعه ایران این بوده و هست که همواره عده ای از قشر ملّای خرده پا و طلبه که هنوز به ثروت نرسیده اند به مردم عادی پیوسته و خود را مدافع آنان قلمداد کرده و عمل چنین محترکان یا هر اجحافی به مردم را با فرصت طلبی از نظر دینی رد می کنند. حال آن که خودشان وقتی از پشتیبانی مردم به دلیل همین موضع گیری ها برخوردار می شوند به تدریج از موقعیت بدست آمده سوء استفاده کرده و آن کار دیگر می کنند و چند سال که گذشت خودشان جا پای مجتهد قبلی می گذارند و این فریبکاری ادامه دارد.

این روشی است که قرن هاست در دوره اسلامی تکرار شده و همواره بازنده اصلی مردم ساده دل مسلمان بوده اند. در واقع همان ضرب المثل معروف همواره تحقق یافته که، ز هر طرف که کشته شود به سود اسلام است. این بود که، آیت الله ها در نقاط مختلف کشور برای گران فروشی، غلات و دیگر ارزاق عمومی را انبار می کردند تا محصولات زراعی انبار شده خود را به قیمت هر چه گران تر بفروشند.

مردم گرسنه و درمانده هم به چشم خود می دیدند که اینان برخلاف ادعاهایشان به وقت مقتضی برای سود بیشتر آنان را می چاپند و رحمی روا نمی دارند.

در اصفهان شیخ محمدتقی، مجتهد اصفهانی که به آقاجقی معروف شده بود بزرگ ترین زمین دار اصفهان پس از ظل السلطان پسر ارشد ناصرالدین شاه و والی اصفهان بود. او املاک موقوفه زیادی را هم قبضه کرده و املاک و اموال عظیمی به چنگ آورده بود. از جمله چندین دهکده با اغنام و احشام داشت و در اصفهان و توابع آن سرمایه

های زیادی در کسب و کار و تجارت به کار انداخته و پول های دریافتی از قضاوت نیز بر ثروت کلانش می افزود و ثروتمندترین فرد در استان اصفهان شده بود. مؤلفه اصلی منطق سیاسی و قضایی او همانند پدرش شیخ محمدباقر در قتل بابیان و بهاییان تجلی کرده بود و از او به عنوان فرصت طلبی متحجر و سنگدل و قدرتمندی آزمند یاد می شد. (والشر، ۱۴۰۱: ۸۲)

از نظر مردم او با احتکار غلات در انبارهای خود بانی اصلی کمبود و گرانی نان در اصفهان بود. مردم گرسنه و خشمگین به بیت آیت الله هجوم بردند تا او را بکشند اما وی توانست بگریزد و به دارالحکومه نزد ظل السلطان پناه برد. ظل السلطان او را به مردم نداد ولی با فراهم آوری و حمل گندم از شیراز به اصفهان قحطی نان را برطرف و مردم را آرام کرد.

خفیه نویسنده دولت انگلیس در شیراز می نویسد: در ایالت فارس و در شهر فسا در هشتم و بیست و دوم ربیع الثانی سال ۱۳۱۷ق. مردم که از گرسنگی و بی توجهی مسئولان به فغان افتاده بودند طغیان کرده و تشنجی سخت شهر فسا را در بر گرفت. در این شورش هم زنان پیشرو بودند، به طوری که شورش خود را به شیراز هم گسترش دادند. حدود هزار نفر از زنان اهل فسا به شیراز رفتند و در مقابل درب دارالحکومه ایالت فارس فریاد زنان دست به اعتراض های سرسختانه ای زدن سپس به تلگرافخانه رفته بست نشستند و چندین تلگرام دادخواهی به دربار زدند.

در این شورش چندین نفر کشته شدند. (خفیه نویس، ۱۳۶۲: ۵۸۰-۵۷۹) شورش بزرگی هم در صفر ۱۳۲۱ق، در مشهد رخ داد و مردم از گرسنگی به جان آمده بودند. زیرا نیرالدوله حکمران مشهد با ملاکین بزرگ و مجتهدی که نیابت تولیت آستان قدس رضوی را به عهده داشت همگی همراه شده و غلات خود را در انبارها احتکار کرده بودند تا در وقت مناسب هر چه گران تر بفروشدند. مردم گرسنه به خانه نیرالدوله حمله کردند تا وی را بکشند ولی قوای دولتی مانع آن ها شدند. مردم خشمگین به گورستان رفته جسد پدر نیرالدوله را از گور بیرون کشیده آتش زدند.

در همین هنگام گروه هایی از گرسنگان به خانه های تنی چند از ملاکین مشهد یورش برده و آن ها را ویران کردند. عده ای دیگر به خانه نایب التولیه آستان قدس رضوی حمله کرده و آن را تخریب نمودند، خودش را نیافتند ولی پسرش را گرفته و کشتند. کار شورش و بلوای نان در مشهد چنان بالا گرفت که تا سیزده روز بعد شهر در دست

شورشیان بود. (یزدانی ۱۳۸۵ : ۳۸۴)

در ایالت کردستان هم مردم از نایابی نان به داد و فغان آمده و به علف خوردن روی آورده بودند به طوری که در ماه صفر ۱۳۱۷ق، مردم دست به شورش زدند. عبدالحسین خان سپهر در این مورد می نویسد: زنی که به زیادی و بلندی مو معروف بود و چند کودک گرسنه داشت برای تهیه پول ناچار شد مویش را قیچی کند و بفروشد. پول را گرفته به بازار برد ولی نانی در کار نبود. مردم که عاصی شده بودند دست به شورش زدند و به احتشام السلطنه حاکم ایالت گفتند پول حاضر است و باید گندم را به هر طریقی به مردم برسانی در غیر این صورت ترا پاره پاره خواهیم کرد.

(سپهر، ۱۳۸۶ : ۴۰۳)

بجاست که اشاره ای به قدرت، ثروت و مکنت تنی چند از مجتهدین در دوره قاجار داشته باشیم. آن ها در اغلب شهرهای ایران از زمین داران بزرگ بوده و در احتکار غلات و سایر ارزاق عمومی دست داشتند.

نخست سید محمد باقر شفتی، مجتهد قدرتمند و ثروتمند مقیم اصفهان. وی زاده روستای دورافتاده چرزه از توابع طارم علیا در شصت کیلومتری شفت است و پدرش ملای روستای چرزه بود. وی در سال ۱۲۱۶ تا ۱۲۱۷ق. پس از اجتهاد از نجف به اصفهان آمد. بسیار فقیر بود و بجز یک کتاب دینی چیزی با خود نداشت. او نیز همانند خمینی بر آن بود که در غیبت امام زمان ریاست بر مردم و اداره جامعه حق آن هاست. آغاز بالا گرفتن نامش با کشتن یک شاگرد نانوا با مستمسک شرعی در دکان نانوائی و در حضور مردم صورت گرفت. وی که مردی خونریز بود در بسیاری موارد فتوای قتل را که صادر می کرد شخصاً اجرا می نمود. به این ترتیب عده زیادی از اجامر و اوباش و طلاب گستاخ و سرکش اصفهان را دور خود جمع کرده و بازارش گرم شد و در نتیجه به مال و املاک بسیاری دست یافت.

مدرس تبریزی در ریحانه الادب آورده است، افرادی که به حکم شرع مقدس به دست آن عالم ربانی یا به حکم او کشته شده اند هشتاد تا صدو بیست نفر می باشند. البته افراد بیشتری توسط لشکر اراذل و اوباش او در اصفهان کشته شده اند و اوژن فلاندن جهانگرد فرانسوی به این جریان پرداخته است.

میرزا محمد تنکابنی مؤلف قصص العلما که خود یکی از شاگردان شفتی بوده می گوید، هرگز از زمام ائمه اطهار تا آن زمان هیچ یک از علمای امامیه به اندازه شفتی ثروت

و مکنت نداشتند.

او دوهزار باب مغازه و چهارصد کاروانسرا داشت و فقط از املاکش از روستای کروند سالانه نهصد خروار برنج مقرری می گرفت. دامنه املاک او در اصفهان از یک سو تا بروجرد و دیگر سو تا یزد کشیده شده بود. علاوه بر کشاورزی و تجارت، بخشی از دارایی خود را در بیع شرط (رباخواری) گذاشته و به مردم در عوض گرو گذاشتن املاکشان پولی می داد و به محض این که موعد پرداخت پولش سر می رسید، عوامل قداره بندش آن ملک را برای شفتی مصادره می کردند و ناله های مالک در مانده اثری بر مجتهد نداشت. (فرهی، ۲۰۲۳: ۹۴ - ۹۲).

روحانی دیگر حاج آقامحسن مرد قدرتمند سلطان آباد (اراک) بود که از اواخر حکومت ناصرالدین شاه تا دوره انقلاب مشروطه و احمدشاه به عنوان مجتهد، همه کاره ناحیه اراک محسوب می شد.

ابوالحسن خان فخرالملک اردلان که در دهه ۱۳۸۰ ق. حاکم اراک بود در مورد این مجتهد می گوید، میزان محصول سالانه روستاهای او بالغ بر دوازده هزار خروار گندم و اموال منقول وی (گاو، گوسفند و شتر) بالغ بر دویست هزار تومان بود. اموال غیرمنقول و مستغلات شهری او نیز چند صد هزار تومان ارزش داشتند. (همان، ۲۰۲۳: ۳۲۳-۳۲۲)

این ها نمونه ای از ثروت و مکنتی بود که مجتهدین در طول عمر خود از طلبه ای فقیر به مرتبه مجتهدی همه چیزدار در تمام نقاط کشور با تفاوت هایی می رسیدند و هرچه بر قدرت و نفوذ آن ها افزوده می شد، ثروت آنان نیز با سوء استفاده از موقعیت به دست آمده افزایش می یافت. به گونه ای که هر یک از این سه عامل نفوذ مذهبی، قدرت اجتماعی سیاسی و ثروت، مکمل دیگری در افزایش هر سه مورد می گردید.

طبعاً در چنین شرایطی، مجتهدین بزرگ زمین دار که برای رسیدن به این همه ملک و املاک و دارایی در گذر ایام بسیار ناروایی ها انجام داده بودند حال در این مقام و مرتبه برای دست یافتن به سود بیشتر در کشوری درهم ریخته از انبار کردن و احتکار نمودن غلات و دیگر ارزاق عمومی برای رسیدن به سود باز هم بیشتر رویگردان نبوده و سنگدلی را از حد گذرانده بودند.

با این حال، گزافه گویی های تکراری شان در مورد زهد، عدالت و رأفت اسلامی در منبرها برای تحمیق مردم ساده دل ادامه داشت.

مبارزات و اقدامات فرهنگی سیاسی از عهد ناصری تا پایان قاجار

بر مبنای آنچه نوشته آمد زن ایرانی در دوره قاجار که سلطه روحانیون بر جامعه کامل بود همانند صدهای پیشین اسلامی اسیر قواعد زن ستیز مذهبی و جامعه مردسالار برآمده از آن، در زندان اندرونی و حجاب شرعی عملاً از جامعه حذف شده و به ناچار مصائب عدیده آن را در زمینه های مختلف فردی و اجتماعی مظلومانه تحمل می کرد. از دیگر سو، در عصر قاجار به ویژه از عهد ناصری به بعد، رفت و آمد اروپایی ها به ایران به دلایل سیاسی و اقتصادی و بعضاً سیاحتی افزایش یافته بود. در نتیجه افکار نوین جوامع متمدنی در میان مردان و زنان باسواد طرفداران روزافزون پیدا می کرد و طبعاً از طریق آنان به سایر قشرهای جامعه به تدریج منتقل می شد. از آنجا که زنان دچار ستم مضاعف اجتماعی و مذهبی بودند به تدریج در میان نخبگان زن افکار آزادیخواهانه رخنمون می شد.

ورود روزنامه ها از خارج کشور که توسط ایرانیان مقیم خارج طبع و نشر می شد و راجع به حقوق پامال شده زنان ایرانی هم مواردی را عنوان می کردند اندک تأثیر خود را بر نخبگان بجای می گذاشت. چنان که روزنامه اختر در شماره های بیست و هشت و بیست و نه سال ۱۳۰۳ ق. نوشت، هر مملکت اگر می خواهد در ظرافت و ادب و تمدن برتر باشد باید به حقوق زنان توجه کند و...

به این ترتیب روزنامه ها از ظلم و ستمی که بر زنان در پرتو دیدگاه های مذهبی روا می شد انتقاد می کردند. همین نوشته ها راه را به تدریج باز می کرد تا زنان پیشرو به نوشتن مقالاتی در مورد مسائل و مشکلات زنان در روزنامه ها و مجلات اقدام کنند. از سویی دیگر بافت سنتی و مذهبی جامعه شرایطی ایجاد کرده بود که مأمورین دولتی و فراشان حکومتی به علت نامحرم بودن سعی می کردند با زنان تماس نداشته باشند و تا جایی که ممکن بود به آن ها حمله نکنند. چون زنان در جامعه اسلامی موجوداتی ضعیف به شمار می رفتند و مأموران دین شأن خود می دانستند که با آن ها درگیر شوند. اگر به چنین کاری هم دست می زدند، مردان به دلایل مذهبی آن را برنمی تافتند و بر این گمان بودند که حرمت و عفت زنان لکه دار شده و حمله فراشان حکومتی را به زعم آنان به ضعیفه ها کاری ننگین می دانستند. اما پس از چندی که طغیان های اجتماعی دامنگستر شد و به دفعات این حملات اتفاق افتاد تو گویی قبح

این موضوع هم به تدریج ریخته شد. به طوری که در تظاهرات بعدی که همچنان جمعیت زنان در جلو مردها در حرکت بود آن ها نیز همانند مردان زیر ضرب و شتم قرار می گرفتند و در موارد متعددی زنان نیز به گلوله بسته شده و به خاک و خون غلتیدند. اما آنچه بیش از همه جنبش زنان در عهد ناصری را گسترده تر کرد عوامل اقتصادی بود. به گونه ای که شرایط نابسامان اقتصادی و کمبود نان و دیگر ارزاق عمومی و در نتیجه خطر از بین رفتن کودکان گرسنه بزرگ ترین انگیزه زنان برای اعتراضات خشم آلود بود.

زنان به دو شیوه اعتراض خود را به اوضاع نابسامان موجود به حاکمان قاجار می رساندند. یا به مقامات عریضه دادخواهی می نوشتند و منتظر اقدامات اصلاحی می شدند و یا این که در اعتراضات اجتماعی مشارکت می کردند. عریضه نویسی مردم در عهد ناصری به خود شاه صورت می گرفت. بویژه از وقتی ناصرالدین شاه با های و هوی بسیار دستور نصب صندوق عدالت را در مرکز هر ایالت صادر کرده و اظهار داشته بود که شخصاً به شکایات مردم رسیدگی خواهد کرد. از عریضه هایی که در ایالات جمع شده و به دربار ارسال می شد فقط نه درصد آن به زنان تعلق داشت. این اختلاف زیاد به علت محدودیت های اجتماعی زنان و همچنین مشترک بودن موضوع دادخواهی بین زن و مرد خانواده بود که در چنین حالتی مرد، طبق سنت مذهبی حاکم بر جامعه عریضه می نوشت. عریضه های زنان اگر جسارت نوشتنش را داشته و هم چنین عواقب وخیم آن را بر خود هموار می کردند بیشتر در مورد ظلم و اجحافی بود که شوهرانشان اعمال می کردند و یا اموال و املاکشان را در اختیار خود می گرفتند یا این که مهریه و نفقه آن ها را نمی پرداختند.

مورد دیگر هم مربوط به اجحاف حاکمان منصوب در منطقه زندگی شان و تعدی عوامل اجرایی آنان بود. چنان که زنان لاهیجان عریضه به ناصرالدین شاه دادند که: از ظلم حاجی میرزا حسین و اولاد میرزا عبدالوهاب مستوفی خسته شده ایم و هر روز آزار می بینیم. پنجاه نفر مأمور و محصل به لاهیجان تاخته و بی حساب خانه ها را تاراج کرده اند و می خواهند خراب کنند.

زنان رشت نیز در عریضه ای به شاه شکایت کردند که: علف صحرای ما را که مایه معاش ما بود بعد از پرداخت مالیات بریدند و بردند. برای همین سرگردان شده ایم و... ولی چندی نگذشت که مردم فهمیدند آن همه هیاهو برای هیچ بود و عریضه نوشتن



زرین تاج قزوینی

به ناصرالدین شاه به نتیجه ای منجر نمی شود و صندوق عدالت ناصری هم مهمل از کار در آمد.

اما مهم ترین جنبش سیاسی مذهبی عهد ناصری جنبش بابیه بود که با به چالش کشیدن مذهب شیعه دوازده امامی، زنان بسیاری را به سوی خود جلب کرد. زیرا بر اساس عقاید باب تأکید بر آن می شد که زن و مرد با هم برابرند و زنان نباید گوشه نشین و در اندرونی ها پنهان و از کسب علم محروم باشند. بلکه مانند مردان حق حضور در جامعه و کار و فعالیت اجتماعی دارند. دیگر این که حجاب اسلامی را مردود دانسته و معتقد به کشف حجاب بودند. چنان که زرین تاج قزوینی معروف به طاهره ی قره العین در اجتماع بزرگ بابی ها در بدشت شاهرود حجاب اسلامی را برداشته و روی خود را نمایان ساخت. او اولین زن ایرانی است که جسارت کرد در حضور جمع کثیری از مردان کشف حجاب کند که عملی بسیار غیرمعارف بود.

طاهره در سال ۱۱۹۴ خورشیدی در خانواده ای روحانی در قزوین متولد شد. پدر و عموهایش از مجتهدان سرشناس قزوین بودند و مسجد صالحیه و مدرسه ای مذهبی را در کنارش برپا کردند. طاهره در همین مدرسه درس حوزوی می خواند و در خانه مادرش به او ادبیات و شعر فارسی آموزش می داد. او بعدها سخنران خوبی شد و در لابلای سخنانش از اشعاری متناسب با سخنانش بهره می برد تا نفوذ کلماتش را بر

خواننده بیشتر کند. او به همسری پسر عمویش که فرزند شیخ محمد تقی، امام جمعه قزوین بود درآمد و صاحب سه فرزند شد. مدتی بعد او به مکتب شیخیه درآمد که اقوام ملای شیعه اش به شدت با آن مخالف بودند. در نتیجه همسرش او را طلاق داد و طاهره به کربلا رفت. طاهره در آنجا به تحصیل علوم دینی ادامه داد و به درجات بالا رسید. به طوری که جلسات سخنرانی اش طرفداران زیادی داشت.

با علنی شدن دعوت سید محمد علی شیرازی ملقب به باب، طاهره مرام او را پذیرفت و به ایران بازگشت و در مناطق مختلف به تبلیغ آیین بابی پرداخت. اما سخنرانی های او در تشریح آیین جدید و کشف حجاب وی را فقهای شیعه و سنی برنتابان و آن را غیرقابل قبول و گناهی نابخشودنی دانستند. این حرکت انقلابی در زمان خود بسی عجیب بود. روحانیون شیعه که دیدگاه مذهبی جدید را خطری اساسی برای خود می دانستند با همراهی ناصرالدین شاه به دنبال حذف فیزیکی بابیان برآمدند و قشریون مذهبی همراه با نیروهای نظامی دولتی جنگ های خونینی علیه بابیان به راه انداختند. زنان نیز همراه و پا به پای مردان بابی درگیر این نبردهای دهشتناک شدند که به فجایع خونینی انجامید و عده زیادی از زنان و مردان بابی در جنگ های مختلف کشته شدند. زرین تاج قزوینی که اسیر خشم مراجع اسلامی و حکومت قاجار شده بود با فتوای دو مجتهد ارشد شیعه به ارتداد محکوم و مهدورالدم شناخته شد. او که سه سال از دستگیری اش می گذشت مخفیانه به باغ ایلخانی برده شد و در آنجا وی را خفه کرده و جسدش را در چاهی در همان باغ انداختند.

از اواسط عهد ناصری به بعد رفت و آمد جهانگردان اروپایی به ایران بیشتر شد و عده ای از اروپایی ها به عنوان پزشک یا دیگر تخصص ها در ایران و بخصوص تهران سکونت گزیدند که طبعاً در میان آن ها زنان هم حضور داشتند. در نتیجه به تدریج کتاب ها و نشریات اروپایی در تهران پدیدار شد و بخشی از زنان طبقه متوسط بالا و قشر متمکن جامعه که امکان سوادآموزی نیز برایشان در خانواده فراهم شده بود به طور جسته و گریخته با فرهنگ و تمدن اروپایی آشنا شدند و تفاوت بنیادی وضع خود را در جامعه سنتی مذهبی قاجار با زنان اروپایی مشاهده می نمودند.

چنین بود که بیش از پیش بر آن شدند که دریابند زنان جوامع متمدن اروپای غربی به چه دستاوردهایی در زمینه های مختلف فردی و اجتماعی و آزادی های مدنی و حقوقی دست یافته اند. از این رو، با زنان اروپایی نشست و برخاست کرده و در مورد هر چیزی

با آنان گفتگو و پرس و جو می کردند. خلاصه این که هر چه بیش تر می جستند بر خواست شان برای گذر از زندان محنت بار قواعد مذهبی افزوده می شد و همچون تشنه لبی که به چشمه ای آب گوارا رسیده باشد خواهان تغییر شرایط موجود می شدند. به تدریج، با گذر زمان کوشیدند این دانسته ها را به سایر زنان منتقل نموده دست در دست هم برای رسیدن به حقوق اولیه انسانی و برابری و آزادی تلاش کنند. این است که از این دوره به بعد حرکات آزادی خواهانه و حق طلبانه زنان ستمدیده ایران نمود بیشتری پیدا می کند تا این که، این اقدامات به اندیشه های آزادی خواهانه مشروطه خواهان پیوند یافته و زنان با وجود محدودیت های مذهبی و اجتماعی در جریان انقلاب مشروطه، چه به صورت مبارزات میدانی و یا اندیشه ورزی و روزنامه نویسی و ایجاد تشکل های زنان و مبارزه با ملاها و قشریون مذهبی برای سوادآموزی و احداث مدارس دخترانه و امور خیریه و غیره فعالیت می کردند.

باید به این موضوع مهم توجه نمود که همه این فعالیت های آزادی طلبانه در حوزه زنان از نظر روحانیون، عرصه ممنوعه بوده و هر گونه اقدامی برای گسست این عرصه با حساسیت زیاد این قشر روبرو می شد و با برچسب الحاد و تقدس زدایی و فریاد و اسلامای آنان روبرو شده و مسبب را به حذف مقدس فیزیکی و محدودالدمی تهدید کرده و در صورتی که لازم تشخیص می دادند آن را به اجرا می گذاشتند.

اما جریانات روشنفکری و آزادی خواهانه آن عهد سرانجام به انقلاب سترگ مشروطیت انجامید و گسست شایانی در حصار قلعه سلاطین دین مدار قاجار و روحانیون ایجاد نمود. به طوری که فرصت خوبی را برای زنان روشن اندیش و آزادی طلب فراهم آورد تا به مبارزه خود عمق و معنای بیشتری داده و در این راه دشوار مصمم تر شوند.

یعقوب آژند در این مورد می نویسد: انقلاب مشروطه و گشایش فضای سیاسی کشور فرصت مناسبی برای تبلیغ آراء و عقاید روشنگران ایرانی در مورد نوسازی و دگرگون سازی اقتصادی و اجتماعی جامعه ی ایران فراهم کرد و برای زنان فرصتی ایجاد نمود تا محیط خانگی خود را ترک کنند و به خیابان ها بروند. زنان ایرانی در این دوران از طریق شرکت در راه پیمایی ها و تشکیل انجمن ها و مجلات توانستند برای نخستین بار خود را به عنوان نیرویی همپای مردان مطرح کنند و از این طریق حقوق انسانی خود را خواستار شوند. از این دوران به بعد، زنان به مقایسه ی خود با زنان غربی پرداختند و برای نخستین بار به عنوان نقشی هر چند درجه ی دوم به عرصه اجتماع

گام نهادند. (آژند، ۱۳۶۳: ۲۷).

چنین بود که انقلاب مشروطه شرایطی را ایجاد کرد که خواست زنان پیشرو بیش از پیش به عرصه اجتماع کشیده شد. آنان برای دستیابی به حقوق فردی و اجتماعی خویش اقدام به ایجاد تشکل های زنان از قبیل انجمن های زنان، تشکل های خیریه زنان، تشکل های سوادآموزی و مدرسه سازی زنان و جلسات بحث و گفتگو و سخنرانی در باره مسائل و مشکلات زنان و غیره پرداختند و نظرات خود را در روزنامه ها منتشر کردند.

از اواخر عهد ناصری حرکت های روشنگرانه و سپس اقدامات آزادی خواهانه در زمینه برقراری مشروطه نمود بیشتری پیدا کرد. در این دوره بود که زنان و مردان پیشرو، آزادی زنان در بند ایران را به عنوان بخش مهمی از تغییرات اجتماعی که خواهان آن بودند مطرح می کردند.

به این ترتیب، نهضت سترگ مشروطیت را در دو مبحث اصلی می توان مورد بررسی قرار داد: نخست تاریخ بیداری افکار نخبگان جامعه و آشنایی با تمدن غربی از طریق مسافرت به اروپا و همچنین رفت و آمد بیشتر اروپایی ها به ایران و همینطور تبادل افکار با روشنفکران ایرانی مقیم قفقاز که موجب رشد فکری پیشروان تجدد و ترقی خواهی و حرکت آن ها به سوی بیداری تدریجی افکار عمومی و نشر عقاید سیاسی و مدنی نوین گردید. سپس، مبارزه عملی و میدانی مشروطه خواهان که منجر به دریافت فرمان مشروطیت از مظفرالدین شاه شد. بعد از آن، استبداد صغیر محمدعلی شاهی و مبارزات شجاعانه، خونبار و آزادیخواهانه مشروطه خواهان که به خلع محمدعلی شاه از سلطنت و برقراری حکومت مشروطه در ایران انجامید.

زهره امیدی پور می نویسد: در دوره مشروطیت به دنبال تغییرات سیاسی و اجتماعی به ویژه تلاش برای شکل گیری پارلمان و باز شدن نسبی فضای سیاسی و اجتماعی جامعه و با اطلاعاتی که برخی فعالان (بدون جهت گیری های سیاسی) ارائه می دادند، اندیشه های جدیدی مطرح شدند و تفکرات جدیدی نیز در باره ی زنان در قالب خرده گفتمان هایی شکل گرفتند.

در این دوران، جنبش های گسترده ای نیز از سوی زنان در کشورهای مختلف در حال شکل گیری بودند و حتی در برخی کشورها حق رأی به عنوان خواسته ی اصلی مطرح می شد. این عوامل به پیگیری تلاش های نوگرایانه برای تغییر موقعیت زنان

توسط برخی زنان تجدد گرا منجر شد. تلاش های نوگرایانه ی همراه با تمایلات ترقی خواهانه که برآمده از این تفکر بودند که زنان در ایران موقعیتی فرودست دارند، گفتمانی را به همراه آورد که عملاً از نقد سنت و مقاومت در برابر گفتمان مردسالار نشأت می گرفت.

در گفتمان مقاومت زنان، موضوع اصلی که مورد شناخت و ارزیابی قرار گرفت، نقد هویت سنتی زنان بود. پیش از آن، زنان با عناوینی چون ضعیفه و ناقصل العقل و به عنوان جزئی از دارایی مردان خطاب می شدند و خود نیز با پذیرش آن، به پذیرش بیشتر این مفاهیم کمک می کردند. اما در اواخر دوران سلطنت قاجاریه و طی آشنایی بیشتر با ممالک پیشرفته ی اروپایی و آسیایی، زنان وارد عرصه های اجتماع شدند و موقعیت فرو دست زنان به عنوان ابژه های گفتمانی مورد بحث قرار گرفت. (امیدی پور، ۱۳۹۲: ۱۵ - ۱۴).

نکته مهم این که، در تمام مراحل نهضت مشروطیت، زنان قهرمان و وطن پرست ایران نقش شایسته خود را به بهترین صورت ایفا نمودند. اکنون به گوشه هایی از فعالیت های زنان و مردان پیشرو در زمینه آگاه سازی زنان و برون رفت از ستم های تحمیلی روحانیون و حکمرانان همفکر آنان در جامعه مردسالار اسلامی اشاره می شود. خواست این تغییرات اجتماعی نه تنها در داخل جامعه بلکه حتی در دربار سلطان صاحبقران نیز پدیدار شده بود و تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه نمونه ای از این خواست به شمار می رفت.

وی زنی فرهیخته و شاهزاده ای بزرگ شده در ناز و نعمت بود. زندگی او در قیاس با زنان محروم ایران آن چنان در رفاه می گذشت که در خیال زنان معمولی نمی گنجید. با این حال نظری مختصر به زندگی و دیدگاه های او، نشان از بی حقوقی زن ایرانی در پرتو نگرش مذهبی روحانیون و مردسالاری اسلامی حاکم بر روابط اجتماعی عهد قاجار است.

او می نویسد: چرا همجنس های من یعنی زنان ایرانی حقوق خود را ندانسته و در صد تکلیفات انسانی خود بر نمی آیند. به کلی عاری و باطل برای انجام هر کاری در گوشه خانه های خود خزیده و تمام ساعات عمر را مشغول کسب اخلاق بد هستند و به کلی از جرگه تمدن خارج گشته و در وادی بی علمی و بی اطلاعی سرگردان می باشند. اغلب خانواده ها در امروزی که (در دنیای غرب) به یک اندازه راه ترقی برای نسوان



تاج السلطنه

باز شده و می توانند دخترها را در مدارس بگذارند و آتیه آن ها را به نور علم و کمال روشن نمایند می گویند، این عیب است برای ما که دختر ما به مدرسه برود و آن بیچاره ها را در مفاک هلاکت و بدبختی پرورش می دهند و غفلت دارند از این که این ها باید مادر اولادها باشند و... وی در مورد پدرش ناصرالدین شاه می نویسد: اگر این پدر تاجدار من، خود را وقف عالم انسانیت و ترقی ملت خود و معارف و صنایع می نمود چقدر بهتر بود تا این که مشغول یک حیوانی شود (گربه

ای به نام ببری خان)، و اگر آنقدر زنان را دوست نمی داشت و آلوده به لذات دنیوی نشده و تمام ساعات عمر مشغول سیاست و ترویج زراعت و فلاحت می شد چقدر امروز به حال ما مفید بود. در عوض این که من در این تاریخ از گربه او مجبور شده صحبت نمایم، از رعیت پروری، معرفت طلبی و کارهای عمده سلطنتی می نوشتم، چقدر با افتخار بود. و اگر می توانستم در این ساعت او را در عوض بدبخت، خوشبخت بنگارم، چه میزان در این ساعت قلبم مسرور بود؟ افسوس که در آن عصر و زمان تمام، غرق غفلت بوده و بویی از انسانیت به مشامشان نرسیده و به قدری آلوده به ردائل و بدی ها بودند که برای قرن ها خرابی به بار گذاشته اند که اصلاح پذیر نیست. (تاج السلطنه، ۱۳۶۲: ۱۷ - ۱۶)

وی در ادامه خاطرات خود می نویسد: در سال گذشته مادر من دارای یک اولاد پسر شده بود و به واسطه پیش بینی های عجیب و آمال و آرزوهای خیلی بزرگ و دور، پسر را بر من مقدم می داشت. ولی نه در ظاهر بلکه باطناً. لیکن من به قدری باهوش و دقیق بودم که ابداً نمی توانستند نکته ای را از نظر من مستور بدارند. نظر به این ترجیح، من بیشتر از مادر خود فراری و دلتنگ شدم. به قدری محزون می شدم که خود را بدبخت ترین نوع بشر تصور می کردم و از همان وقت من یک قساوت قلب فوق العاده ای پیدا کرده زندگانی را با یک حال مجنونانه ای شروع نمودم... (همان: ۲۳ - ۲۲)

تاج السلطنه در مورد مراسم شیرینی خوران خود می نویسد: چه بدبختی از این برای شخصی بالاتر که در طفولیت و سن هشت سالگی شوهر کند. دلش و خیالش آن شوهر را انتخاب نکرده بلکه مادر و بزرگترش برای خیالات مهمل واهی او را انتخاب نموده اند... خوب به خاطر دارم در زیر بزک و سنگینی جواهرات نزدیک به مرگ بودم و مکرر به این روز شوم لعنت و نفرین می نمودم. تمام دخترهای کوچک همسن در حیاط جمع شده و... تقریباً هزار خانچه اقسام شیرینی ها، میوه ها با چندین سینی طلا پر از جواهرات الوان برای این شیرینی خوران تهیه... بیچاره من که مثل اسیر و کنیز با جواهرات و تزیینات ظاهری فروخته شدم در حالتی که این شوهر را ندیده و به اخلاق او عادت نداشتم بلکه این انیس و مونس تا آخر عمر را خیالی قبول کرده در مخیله خود فقط اسم شوهر را پرورش داده و ابداً از حقوق بزرگ شوهر مسبوق نبوده بلکه بی اطلاع بودم... در حالی که باید همیشه انسان، خوب برای معاشر دائمی خود فکر نماید، او را کاملاً شناخته انتخاب کند تا بدبخت نشود و دستخوش هوا و هوس نگردد... (همان : ۲۸ - ۲۶)

تاج السلطنه در مورد وضع فلاکت بار زن ایرانی می نویسد: خیلی میل دارم یک مسافرتی در اروپا بکنم و این خانم های حقوق طلب را ببینم و به آن ها بگویم، در وقتی که شما غرق در سعادت و شرافت از حقوق خود دفاع می کنید و فاتحانه به مقصود موفق شده اید یک نظری به این قطعه آسیا افکنده و تفحص کنید در خانه هایی که دیوارهایش سه ذرع یا پنج ذرع ارتفاع دارد و تمام منفذ این خانه منحصر به یک درب است و آن هم به توسط دربان محفوظ است، در زیر یک زنجیر اسارت و یک فشار غیرقابل محکومیت اغلبی سر و دست شکسته، بعضی رنگ های زرد و پریده، برخی گرسنه و برهنه، قسمی در تمام شبانه روز منتظر و گریه کننده. این ها همه زن هستند. این ها هم انسان هستند. این ها هم همه قابل احترام و ستایش هستند. ببینید زندگانی این ها چه قسم می گذرد.

وی سپس می نویسد: زندگانی زن های ایرانی از دو چیز ترکیب شده، یکی سیاه و دیگری سفید. موقع بیرون آمدن و گردش کردن، هیاکل موخش سیاه عزا (حجاب اسلامی) و در موقع مرگ، کفن های سفید. من یکی از همین زن های بدبخت هستم و آن کفن سفید را ترجیح می دهم به آن هیکل موخش عزا داده و همیشه پوشش آن ملبوس را انکار دارم...

در هنگام استبداد صغیر محمدعلی شاهی، «باعه آنوف» یکی از ارامنه قفقازی که مجاهد مشروطه بود طی نامه ای چند سؤال از تاج السلطنه می پرسد که یکی در مورد زنان است. وی سؤال می کند، تکلیف زن های ایرانی کدام است؟ تاج السلطنه پاسخ می دهد، تکلیف زن های ایرانی استرداد حقوق خود مانند زن های اروپایی، تربیت اطفال، همکاری با مردها مانند زن های اروپایی، پاکی و عفت، وطن دوستی، خدمت به همنوع، طرد کردن تنبلی و خانه نشینی و برداشتن نقاب و...

او می نویسد، اگر زن ها روی باز کرده باشند و مانند تمام مردمان متمدن زن و شوهر همدیگر را دیده و بخواهند و به طور عشق آن اتحاد ابدی را در حضور معبود خود ببندند و تا آخر عمر در یک استراحت معنوی روحانی زندگانی کنند بهتر نیست؟ خرابی مملکت و بداخلاقی و بی عصمتی و عدم پیشرفت تمام کارها، حجاب زن است... (همان: ۹۸-۱۰۱)

از مهمترین اندیشه ورزان عصر مشروطه میرزا فتحعلی آخوندزاده است. فریدون آدمیت وی را از نوآوران و نماینده تفکر علمی انتقادی، پیشرو نمایشنامه نویسی و داستان پردازی سبک اروپایی در مشرق زمین، مبتکر اصلاح خط و تغییر الفبا در جوامع اسلامی، داعی اخذ دانش و حکمت و مدنیت غربی، اندیشه ساز ناسیونالیسم ایرانی، نقاد سیاست دینی و معتقد به تفکیک مطلق سیاست از دیانت، دشمن دولت استبدادی و حکمرانی فردی، هواخواه مشروطیت عقلی و عرفی بر پایه حقوق طبیعی، بیان کننده اصلاح دین و پروتستانیسیم اسلامی، اندیشه گر مادی که از نظر او هرچه هست اصالت ماده و سلطه عقل بوده و همچنین او را منتقد ادب کلاسیک و سنت شکن تاریخ می داند.

با این توصیف جامع از او به مقام بلند میرزافتحعلی آخوندزاده در تاریخ تفکر و اندیشه سیاسی و اجتماعی در عصر مشروطه پی می بریم. او اندیشه ساز فلسفه ناسیونالیسم جدید و مروج اصول مشروطیت و حکومت قانون و نماینده فلسفه سیاست عقلی عرفی و تفکیک مطلق سیاست از شریعت است.

جوهر مکتوبات کمال الدوله ی او، انتقاد از سیاست و دیانت یعنی مهمترین بنیادهای اجتماعی ایرانی است که به انگیزه پرورش هشیاری تاریخی نسبت به گذشته اسف بار حکومت های اسلامی ما و ایجاد تفکر ملی و اصلاح و ترقی در جامعه ایرانی و گذر از استبداد سیاسی مذهبی و رسیدن به مشروطیت و حکومت قانون است.

در تفکر علمی میرزافتحعلی آخوندزاده عشق به ایران باستان و بیزاری از عنصر تازی بسیار قوی است. البته این نگرش ایرانگرا و خصوصیت ملی منحصر به او یا دیگر اندیشه ورزان ناسیونالیست ایرانی نیست بلکه سیر ناسیونالیسم در شرق و غرب جهان نشان می دهد همه جوامعی که گذشته درخشان یا حتی سابقه مدنیته داشته اند به بزرگداشت آن



میرزافتحعلی آخوندزاده

پرداخته و از دیگر سو از بیگانه ای که فرهنگ و تمدن آن ها را تخریب کرده است بیزاری جسته اند.

بدیهی است که این نگرش ناسیونالیست های ایرانی مربوط به نسل های کنونی اعراب نمی شود. چنان که شیفتگی میرزافتحعلی آخوندزاده به ایران باستان و انتقاد او از ایران اسلامی از منظر قیاس تاریخ سیاسی اجتماعی است که یکی نمایانگر عصر قدرت و عظمت و تمدن شکوفای ایران شهری بود و دیگری نماینده ضعف و نابسامانی و پسرفت در تمام شئون سیاسی اجتماعی تا کنون بوده است. او می گوید، ظهور این همه سلسله های سلاطین (اسلامی) برای ملت چه فایده داشت؟

ملت چرا باید اینقدر ناتوان باشد که هر دَد و دام از گوشه و کنار سر بلند کرده و ملت ایران را دچار این گونه بلیات نماید؟

میرزافتحعلی آخوندزاده، یکی از نخستین نوگرایان ایران بود که بسیار جدی و اساسی در مسائل زنان قلم می زد و از پیشروان نوگرایی در ایران به شمار می رفت. اعتقاد به آزادی زن، الغای تعدد زوجات و ایجاد مساوات میان زن و مرد و آزادی و برابری در همه حقوق اجتماعی و تعلیم و تربیت و آزادی حجاب زن از مترقی ترین اندیشه های میرزافتحعلی آخوندزاده است.

نگرش های او در باره زنان در کتاب مکتوبات کمال الدوله وی بیان شده و در ملحقات آن به درستی از زن و جایگاه بالا و حقوق او در اجتماع سخن گفته و از آن دفاع می کند و به خوبی نشان می دهد در جوامع اسلامی، زن و حقوق او به کلی نادیده گرفته شده و از میان رفته است. وی حجاب زن را که مخالف آزادی اوست رد می کند و می

گوید، شریعت چه حق دارد طایفه اناث را به واسطه آیه حجاب به حبس ابدی انداخته، مادام العمر بدبخت می کند و از نعمت حیات محروم می سازد و... وی ادامه می دهد، نزول آیه حجاب از قرار شهادت برخی از صاحب نظران بعد از نقل عایشه و صفوان وقوع یافته و مفاسدی که از نزول این آیه در میان اهل اسلام شیوع یافته این فرقه را از بدبخت ترین ملل روی زمین کرده است... شیوع معصیت لواط در میان این قوم... و قساوت قلب و سبیت ایشان و عدم تربیت کل نسوان در علوم و فنون و صنایع و سلب حقوق انسانی و آزادی از ایشان در جمیع موارد و... از میان طوایف اسلام رفع نشده است. (آخوندزاده، ۱۳۵۰: ۱۷۹-۱۷۸).

فاطمه اروجی به بررسی دیدگاه های میرزا فتحعلی آخوندزاده در مورد وضعیت اجتماعی زن ایرانی در پرتو دیدگاه ها و قوانین تبعیض آمیز اسلامی علیه زنان پرداخته و می گوید: در برهه ای که اندیشمندان و نوگرایان ایران در باره وضعیت و حقوق زن سکوت اختیار کرده بودند، چرا که جامعه ی آن روز ایران را در شرایطی نمی دیدند که توانایی طرح و ایراد مسایل زنان و حقوق آن ها را داشته باشند، آخوندزاده یکی از نخستین نوگرایان ایران بود که بسیار جدی و اساسی در مباحث مربوط به زنان دست به قلم برد و درست به همین سبب است که در این زمینه پیشرو نوگرایان ایران به شمار می رود. آخوندزاده در نوشته های خود به آزادی و مساوات فردی اعتقاد داشت و منشاء آن را حقوق طبیعی آدمی می دانست. اعتقاد به آزادی زن، الغای تعدد زوجات و ایجاد مساوات میان زن و مرد در همه ی حقوق اجتماعی، تعلیم و تربیت و آزادی حجاب زن از مترقی ترین افکار آخوندزاده بود. از این نظر نیز او پیشرو نوگرایان دنیای اسلامی به شمار می رود.

یکی از مهم ترین افکار آخوندزاده در باره ی زنان، آزادی و برابری زن با مرد در زمینه ی حقوق اجتماعی است. آخوندزاده بخشی از اندیشه های خود را در باره ی زنان در قالب نمایشنامه ها و داستان های خود بیان کرده و به مسایل زنان و مشکلات آنان در جوامع مسلمان پرداخته است. در واقع نمایشنامه های او میدان جولان زن مدرن، زن رها از قیود سنت های فکری و دینی جامعه ی سنتی و عرضه کننده ی نقش مؤثر و اساسی او در تعیین سرنوشت خود است.

از نوشته های آخوندزاده کاملاً پیداست که مخالف حجاب پذیرفته شده در جامعه اسلامی است. او حجاب را که مخالف آزادی زن است رد کرده و آن را مربوط به

اوضاع و احوال جامعه ی عربستان و مسایلی می داند که در روابط میان پیامبر اسلام و همسرانش و اعراب پیش آمد.

آخوند زاده مخالف قانون تعدد زوجات است و اعتقاد دارد این قانون باید ملغی شود. از نظر او، این قانون از رسوم زشت و ناپسندی است که ارتباط میان زن و شوهر را در جامعه ی اسلامی به صورت مالک و مملوک در می آورد که آن هم خلاف عدالت و مساوات است. وی به صراحت نوشت که، تعدد زوجات با اصل برابری در دنیای دموکراسی منافات دارد و برابری در قانون از لوازم دادگری است. وی همچنین نابرابری موجود میان زن و مرد و مسلمان با نامسلمان را ناشی از فقه اسلامی دانسته و به قانون مجازات اسلامی سخت حمله می کند و به نظر او، این قوانین با روح نظام قانونی و دموکراسی منافات دارد.

آخوندزاده در مورد برابری تعلیم و تربیت و آموزش زن و مرد بار دیگر بحث پروتستانیسم در اسلام را به میان می کشد و اعتقاد دارد با پروتستانیسم است که می توان تعلیماتی مساوی و برابر برای زنان و مردان فراهم آورد. از این رو، آخوند زاده اندیشمند و متفکری است که خواستار اصلاح دین و آزادی دینی است. از نظر او وضعیت کنونی جوامع اسلامی به گونه ای است که محتاج پروتستانیسم و اصلاح دینی می باشند. (اروجی، ۱۳۹۵: مقاله).

از زنان مبارزی که در جنبش مشروطه ظاهر شد سردار مریم بختیاری از ایل چهارلنگ بختیاری بود. بی بی مریم بختیاری فرزند حسینقلی خان ایلخانی بختیاری و بی بی فاطمه کیانرسی در سال ۱۲۵۳ خورشیدی متولد شد. برادرش حسینقلی خان سردار اسعد بختیاری یکی از دو فاتح تهران و برقرار کننده دوباره مشروطیت در ایران بود. بی بی مریم که از هنگام تولد طبق رسم ایلی نشان کرده ی علیقلیخان بختیاری بود در پانزده سالگی تحصیل را رها کرده و با وی ازدواج کرد.

به طور کلی ایل بختیاری و برادران او به ویژه شوهرش علیقلیخان از مشروطه خواهان حمایت می کردند. شوهرش پس از چند سال فوت کرد و او را با چند کودک بجای گذاشت. او بعداً با پسر عمویش فتح الله خان ضعیف السلطنه ازدواج کرد. بی بی مریم نیز از حامیان مشروطه خواهان بود و برادرش سردار اسعد را به همراهی بیشتر با مشروطه خواهان تشویق می نمود. او که در اصفهان زندگی می کرد در این شهر سخنرانی های مهیجی برای بختیاری های ساکن اصفهان در نکوهش استبداد صغیر و ستایش از



میرزا آقا خان کرمانی

مشروطه ایراد می کرد. به همین منظور او نامه های متعدد و تلگراف هایی به سران ایالات می فرستاد و آنان را به همراهی با مشروطه خواهان فرا می خواند.

بی بی مریم چندی قبل از فتح تهران توسط مشروطه خواهان همراه با چند سوار بختیاری به تهران رفت. هنگامی که مشروطه خواهان به تهران حمله کردند و با قزاق ها برای براندازی استبداد صغیر محمد علی شاهی در گیر نبرد شده بودند بی بی مریم نیز با نفرائش در پشت بام

خانه اش که مشرف به میدان بهارستان بود سنگربندی

کرده و به نبرد با قزاقان پرداختند. چنین بود که این زن شجاع بختیاری به سردار مریم بختیاری معروف شد. مزار این زن شجاع آزادی خواه در اصفهان قرار دارد.

از دیگر اندیشه ورزان این عصر میرزا آقاخان کرمانی بود. وی در باره شرایط غم انگیز زنان ایرانی در عهد قاجار می نویسد: زنان ایرانی نه تنها در نظرها ضعیف و بی قدر و حقیر و ذلیل و مانند اسیرند بلکه از دانش مهجور و از هر بینشی دور و از همه چیز عالم بی خبرند و از تمام هنرهای بنی آدم بی بهره و بی ثمر و از معاشرت دور و در زاویه خانه های خراب زیسته اند. همه شب در فکر این که به صد حيله از شوهر نامرد نمرود کردار و شداد رفتار گریبان خود را خلاص کند. نتیجه این می شود که نه تنها این اسارت و ذلت که بر اساس دسیسه و حيله است زنان ایرانی را خراب دارد بلکه اولادی که از ایشان متولد می شوند صاحب همان خلق و خویند.

(کرمانی، ۲۰۰۶: ۱۶۳-۱۶۲)

بر این اساس، او بر این نکته پای می فشرد که باید شرایط زندگی و موقعیت اجتماعی زنان دگرگون شود و حقوق آنان در زمینه تعلیم و تربیت، ارث و میراث، فعالیت های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی در تمام زمینه ها همانند مردها باشد. وی به درستی دریافته بود که شالوده همه این عقب ماندگی های اجتماعی از جمله بی حقوقی و حقیر شمردن زن با همین خوانش و با ایجاد تنگناهایی متعدد ناشی از نگرش

اسلامی بوده است.

اهل شریعت بر مبنای آنچه به آن اجرای شرع و حدود اسلامی نام نهاده اند از همان آغاز تسلط مسلمین بر ایران، با تعصب و تصلب فکری و بدون توجه به دگرگونی های گسترده جهانی در روابط اجتماعی بین مردم در ایران و جهان در گذر زمان، همواره پاسدار همان نگرش نخستین بوده اند.

اگر چه اعراب بادیه نشین و به دور از تمدن پس از چیرگی بر ایران متمدن ساسانی آن همه فجایع و کشتار و غارت را رقم زده و به تخریب هر آنچه بوی تمدن و ایرانیت می داد دست زدند ولی در ادامه در صدها سال بعد که دیگر اعراب در ایران نبودند، این روحانیون بوده اند که با لجاجت از همان دیدگاه بدوی پاسداری کرده و در حوزه های دینی خود همان مباحث دیرین را به آخوندهای نسل های بعدی انتقال داده اند. چنین است که اکنون هم این جماعت همچنان با سرسختی می کوشد همان افکار را در جامعه ایرانی جاری سازد و نموده های آن، اتفاقات ناگوار همه روزه در ایران است. به طوری که در قرن بیست و یکم هنوز ما نتوانسته ایم از این مباحث عبور کنیم و جامعه ایران این چنین انگشت نما و خفیف و مایه عبرت دیگر جوامع شده تا آنان هرگز اختیار خود را در کف بی کفایت مشتی خونریز و متعصب مذهبی قرون وسطایی نگذارند.

فاطمه اروجی می نویسد: زن ایرانی در اوایل قرن بیستم تقریباً در تمامی عرصه های زندگی خود دچار تنزل موقعیت و وادار به پذیرش وضعیت فرودست در جامعه بود. فرصت های تحصیلی به شدت برای زنان محدود بود. چنان که تا سال ۱۳۰۴ق، فقط چهار درصد کل زنان سواد اندکی داشتند. چون سواد زنان مخالف خواست صریح قدرت های حاکم در جامعه (روحانیون) محسوب می شد. زن و مرد از یکدیگر جدا بودند و زنان از لحاظ حقوقی و قانونی در وضعیت نامساعدی قرار داشتند. ازدواج دختران در سنین پایین اجباری بود و شوهر هر زمان اراده می کرد می توانست زن خود را طلاق داده و ازدواج مجدد کند. زنان نمی توانستند هیچ منصب سیاسی اختیار کنند و... در بررسی سیر تاریخی در می یابیم که زنان جایگاه بسیار فرومایه داشتند و کسب شغل و حرفه برای آن ها بی معنا بود. هیچ مرجع قانونی که از حقوق آنان حمایت کند وجود نداشت. در کل وضعیت زنان در ایران پیش از مشروطیت اسفبار بود. آنان حق تعلیم و تربیت و خارج شدن از خانه را نداشتند. هنگام خروج از خانه باید چادر، چاقچور، روبند و پیچه بر سر می انداختند به گونه ای که هیچ قسمت از بدن شان نمایان نباشد. اگر زنی

در این مورد سستی می کرد او را به بی حیایی و بی عفتی متهم می کردند. موضوع رعایت حجاب افراطی زنان بسیار مهم بود. (اروجی، ۱۳۹۵ : ۹-۸)

زنان ایرانی از دوره انقلاب مشروطه تا آخر عهد قاجار فعالیت هایشان در عرصه های گوناگون اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی متشکل تر و منسجم تر شد. به طوری که برای دستیابی به حقوق فردی و اجتماعی شان که در تار و پود قواعد تنگ نظرانه اسلامی سلب شده بود و به منظور دگرگون سازی نظم قدیم، انجمن ها و تشکل های فرهنگی، صنفی و سیاسی تشکیل دادند. آن ها در جنبش تأسیس مدارس دخترانه با جد و جهد وصف ناپذیری شرکت کرده و فرهنگ مردسالار مذهبی را به چالش کشیدند. آنان در مبارزات دوره انقلاب مشروطه بیش تر در نقش فراهم آوری لجستیکی امکانات برای رزمندگان و در جایی که ممکن بود، شرکت در نبرد مستقیم بر علیه استبداد قدم پیش گذاشته و مبارزه کردند. همچنین با تشکیل انجمن ها و راه اندازی نشریات ویژه بانوان به انتقاد از نظم ظالمانه موجود پرداخته و گاهی با زبان نصیحت و زمانی با ارجاع به نمونه های موفق خارجی خواهان بدست آوردن حقوق حقه زنان در جامعه شدند. پس از پیروزی انقلاب مشروطه نیز از بی عملی نمایندگان در زمینه دستیابی به اهداف مشروطه به شدت انتقاد و خواهان مشارکت زنان در امور اجتماعی و حقوق اساسی خود شدند.

در مورد مناسبات خانوادگی نیز زنان آزادی خواه و پیشرو با نوشتن مقالاتی در روزنامه ها و مجله ها قید و بند زنان را در اندرونی ها و قیم مآبی پدر یا شوهر و دیگر نزدیکان مرد خانواده را بر زنان نکوهش کرده و مورد نقد و بررسی قرار داده بودند. همچنین جلوگیری از تحصیل دختران توسط روحانیون و مردهای متعصب مذهبی را به شدت نکوهش می کردند. در واقع خفقان مذهبی حاکم بر کشور و تباهی در همه زمینه ها که عامل اصلی آن علاوه بر استبداد قاجاری، روحانیون واپسگرا و تمامیت خواه بودند روشن اندیشان اواخر عهد قاجار را که با فرهنگ غرب از طریق رفت و آمد اروپایی ها به ایران و مسافرت عده ای از آنان به این کشورها آشنا شده بودند به ستوه آورده بود. چنان که نیم تاج خانم، ضمن شکوه از تباهی سایه افکنده بر کشور و درد و رنج زنان از این همه تبعیض و ناروایی مذهبی بر آنان چنین می سراید:

ایرانیان که فرّ کیان آرزو کنند باید نخست کاوه خود جستجو کنند



نیم تاج خانم

تا حل مشکلات به نیروی او کنند
مردانِ مرد تکیه خود را بدو کنند
تشریح عیب های شما مو به مو کنند
دریوزه ها به برزن و بازار و کو کنند
که خون برادران همه سرخاب رو کنند
هر ملتی که به راحتی و عیش خو کند
تا لکه های ننگ شما شستشو کنند

مردی بزرگ باید و عزمی بزرگ تر
آزادیت به دسته شمشیر بسته است
زنهای رشت زلف پریشان کشیده صف
دوشیزگان شهر ارومی گشاده رو
بس خواهران به خطه سلماس بین
اندر طبیعت است که باید شود ذلیل
نوح دیگر بیاید و طوفان دیگری

مهدی ملک زاده وضعیت زنان در دوره قاجار را چنین توصیف می کند: اگر مردان در ایران استبدادی از حقوق بشر محروم بودند، زن های ایران از مزایا و امتیازات حیوانات اهلی هم بی نصیب بوده اند. زیرا حیوانات ماده آزادی حیوانات نر را دارند و با هم آمیزش می کنند و آزادانه در کوه و صحرا چرا می نمایند. ولی زن از معاشرت و ملاقات و صحبت با مردان محروم و اغلب در گوشه خانه محبوس و مهجور بود و حتی اجازه دیدن بستگان خود را نداشت. او در چادر سیاهی مستور و از کلیه امتیازات اجتماعی آن زمان محروم بود. زن ها به حدی تحقیر می شدند که لقب ضعیفه به آن ها داده می شد. غافل از این که شرکت ندادن زنان در امور اجتماعی و محروم کردن آن ها از حقوق عمومی و آزادی و عدم رعایت مساوات و برابری در حق آن ها و غفلت در تربیت آنان بزرگ ترین ریشه بدبختی و دور افتادگی ایرانیان و مشرق زمین از کاروان تمدن می باشد. (ملک زاده، بی تا: ۱۰۲-۱۰۳)

تا اوایل دهه ۱۲۸۰ق، به زنان اجازه یادگیری نوشتن نمی دادند. برخی خانواده های مرفه به دخترانشان اجازه دادند که خواندن را فراگیرند اما نوشتن برایشان ممنوع بود. در این شرایط دشوار اجتماعی زنان روشنفکر و آزادی خواه مجلات و روزنامه های خود را چاپ و منتشر کردند. این کار در آن شرایط خفقان مذهبی به راستی عملی انقلابی به حساب می آمد. نویسندگان نشریات خواهان تغییر وضعیت اجتماعی زنان شده و برای این تغییر و بیداری جامعه قدم به میدان نهاده بودند.

اولین نشریه زنان در ایران به ریاست دکتر کحال منتشر شد. سپس نشریه شکوفه در سال ۱۳۳۳ق، به سردبیری مریم عمید سمنانی ملقب به مزین السلطنه و از سال ۱۳۹۳ق، روزنامه زبان زنان در اصفهان چاپ شد و اولین روزنامه ای بود که به نام یک زن، صدیقه دولت آبادی مجوز انتشار گرفت. این نشریات آغاز مبارزه ای دراز مدت برای اثبات حقوق زنان در زمینه آموزش و تحصیل بودند. بعد از انتشار آن ها بود که مدارس دخترانه نیز در ایران به تدریج دایر شدند. به این موضوعات با تفصیل بیشتری خواهیم پرداخت.

در قبل از مشروطه اکثر اندیشمندان و نوگرایان ایران در باره وضعیت زنان و حقوق آن ها سکوت اختیار کرده بودند. زیرا در جامعه اسلامی آن روز ایران چنان شرایطی از خفقان و تعصب مذهبی توسط روحانیون حکمفرما بود که هیچ روشن اندیشی توانایی طرح مسایل زنان و حقوق آن ها را در خود نمی دید. تا این که با همه این محدودیت ها، به تدریج برخی از نوگرایان ایرانی به دفاع از برابری حقوق زنان با مردان پرداخته و کوشیدند جامعه و به خصوص زنان را از تبعیض های مذهبی و عقیدتی که بر آنان تحمیل شده است آگاه سازند.

فریدون آدمیت و هما ناطق می نویسند: در اندرزنامه های عهد قاجار از محدودیت های مذهبی که بر زنان اعمال می شد و از جامعه پدرسالار دفاع و در نوشته ها، زن و فرزند، بنده و فرمانبردار شوهر یا پدر می بایست باشند و از مقام و منزلت انسانی و حقوق اجتماعی زن خبری نبود. اطاعت محض از اولیای دین و حکومت، جوهر پندنامه نویسان متشرع عهد قاجار است. آن ها از نظم اجتماعی ظالمانه پدرسالار موجود دفاع می کنند.

در این مورد رساله ای با عنوان، بیان تأدیب زنان را به عنوان نمونه برای شناخت رابطه زن و شوهر در این نظام خانوادگی که نویسنده متشرع پندنامه آورده است می

آوریم: رضای شوهر رضای خداست و غضب شوهر غضب خدا... درخت طوبی برای آن کس است که راضی باشد از او شوهر او. فاضل ترین اعمال زنان، اطاعت شوهر خود است و بعد از آن زنان را هیچ عملی فاضل تر از ریسمان ریستن (نخ تابیدن) نیست... حریص بودن زنان به ساعتی ریسمان ریستن زنان را از عبادت یکساله بهتر است... هرگاه ریسمان بریسد که شوهر و اولاد او آن را جامه کنند تا بپوشند. واجب می شود بر آن زن بهشت و حق تعالی می بخشد به دو برابر شبی که ریسمان ریسته باشد شهری در بهشت...

هر زنی که بشوید جامه شوهر خود را، پاک می سازد حق تعالی جمع گناهان آن زن را. چون تنور گرم کند که نان برای شوهر بپزد، برانگیزد حق تعالی هزار فرشته... پس هر یک نان که از تنور بیرون آید گویا آزاد کرده است یکی از اولاد اسماعیل بن ابراهیم را. نویسنده سپس به چگونگی روز رستاخیز پرداخته و می نویسد: زنی که در خشم شود با شوهر... روز قیامت زبان او را از پس سر بیرون کشند و زنجیری از آتش بر سر وی زنند و آتش در دهان وی باشد. به عکس، زنی که خدمتکار شوی خود باشد حق تعالی او را شهرستانی در بهشت بدهد.

اگر کابین خود را هم به شوهر ببخشد به هر مثقالی که کابین بخشد ثواب آزاد کردن بنده بدهد و همچنان بود که هزار یتیمان گرسنه و برهنه را طعام و پوشش داده باشد... و هزار حج عمره رفته باشد... و هر آن زنی از برای شوهر دیگی بسازد خدای تعالی آتش دوزخ را بر او حرام گرداند و برای هر دیگی که طبخ کند ثواب شهیدی بدهد و بدان زنی که از بهر شوهر نان بپزد بر پل صراط آسان گذرد مانند برق اشاله. (آدمیت، ۱۳۵۶: ۲۲-۲۱).

این ترهات و حاتم بخشی از سویی و تهدید به عذاب وحشتناک اخروی زنان از دیگر سو، همان سیاست هویج و چماق است که به نمایندگی از جانب خداوند توسط اهل شریعت و روحانیون به شیوه های گوناگون در منبرهای مساجد و تکایا شب و روز به گوش زن و مرد می خوانند. به گونه ای که گویی همین الان از آن جهان آمده و مشاهدات و گفتگوهای دست اول آن را به مردم منتقل می کنند. اینان از صدر اسلام تا عهد قاجار و پس از فترت دوره پهلوی شوربختانه تاکنون این روش عوام فریبانه را دنبال می کنند و آن تأکید بر حفظ و قوام نظام مردسالار اسلامی در جامعه ایران است. که در آن زن ایرانی نه تنها فرودست بلکه همچون بنده ای در برابر شوهر خود و نظام

مذهبی حاکم می باشد. شوهر، ولینعمت اوست و نه همسر و شریک زندگی او. آنان نه تنها زنان را از حقوق فردی و اجتماعی محروم می نمایند بلکه با آموزش هایی به غایت عقب مانده و واپسگرا مردان را هم به انسان های خودمحور، خود بزرگ بین، خشک مغز، متعصب، ستمکار و به دیگر سخن ضایع و از دست رفته تبدیل می کنند. در همین زمینه است که بی بی خانم استرآبادی، بانوی روشنفکر آن دوره در رساله معایب الرجال پاسخ شایسته ای به این اندرزگو و همپالانش می دهد. بی بی خانم از فعالان حقوق زنان در جنبش مشروطه و بعد از آن و مقاله نویس روزنامه های حُبَل المَتن، تمدن و روزنامه مجلس بود و اولین دبستان ایران برای دختران مسلمان را به نام مدرسه دوشیزگان بنیان گذاشت. او می نویسد: آن نادره دوران و اعجوبه زمان که چنین رساله ای پرداخته، از شعور بی بهره است. آیا بهتر نبود اول به اصلاح صفات رذیله خویش برآید؟ آن نایافته هستی بخش - کی تواند که شود هستی بخش...

همه عالم را مثل خود فرض نموده و به اندازه وضع و خیالات خود ترتیب زندگانی و دستور العمل به اهل عالم می دهد. اما از خوشبختی (خوشبختانه)، مردم مختلف و رأی ها و طبایع متخالف اند و در سلیقه و صنایع متضادند. به همین سبب با افکار منحط چند مربی مهممل گوی نمی توان بساط تمدن را برچید و به جهان انسانیت پایان داد. شگفت این که نویسنده تأدیب نسوان که خود و همجنسان خود را خداوندگار و زنان را کنیز و خدمتکار می شمارد ادعای مستفرنگ بودن هم دارد. مگر نمی داند که در فرنگ از زنان مثل دسته گل نگاهداری می کنند. به قرار نوشته های جغرافیای تاریخی و سیاحتنامه های امم مختلف تمام زن های نجیب و تربیت شده ی عالم به چندین علم، در سر میز با مردان اجنبی می نشینند و وقت رقص دست مردان اجنبی را گرفته می رقصند. اما آداب دین اسلام دیگر است. زن های ایرانی تمام گرفتار خانه داری و خدمتگذاری می باشند. علی الخصوص زن های رعیت.

این مؤلف سی ویلیزه (تحصیلکرده به درجه کمال و معرفت رسیده) تأدیب نسوان که نیم ویلیزه هم نیست فضحیت نامه ای را پرداخته و اسمش را نصیحت گذاشته و می گوید، زن باید از شوهر خود دور نشیند و رسم خدمتکاری بیاموزد. او به این معنی پی نبرده که زن هم به عنوان عنصر انسانی هوش و گوش دارد. آخر چرا هزار زن به فدای یک مرد... بله ما زنان از کسب و کار و معرفت دور مانده ایم و ممنوع از تمام مراودات و تحصیل و محاسنات و ادب و تربیت گشته ایم. معاشران مان (از نظر شما) موجودات

ناقصی هستند همچون اطفال و صبيان (کودکان) و دختران و نسوان. کارمان فقط با صدمات و زحمات خانه داری و بچه گذاری می گذرد. این مربیان به جای این که راه و رسم انسانیت و مدنیت را به ما بیاموزند تا بتوان نام مربی بر آن ها نهاد پند می دهند که زن باید آهسته قدم بردارد و سخن نرم و ضعیف بگوید. مثل کسی که از ناخوشی برخاسته باشد. خوب، اگر زنی به چنین حالتی در آید به یقین بایستی زنِ مردی خونخوار و شریر و مردم آزار بوده باشد و گر نه مردم رعیت با این همه کارهای مشکل و دشوار چگونه می توانند این قسم رفتار پیش گیرند.

باز همان اندرزگو سفارش می کند، زن بر سر خوان و بر سر سفره نان دو زانو بنشیند و سرانگشتی غذا بخورد و حرف نزنند و صدا نکند و... اما قضیه نظافت و خوش بویی که نویسنده تأدیب النسوان طالب آن است، باید به او حالی کرد پاکیزگی آنجا میسر است که اسباب کثافت مفقود باشد. همان اندازه که فقر و فلاکت کثافت بار است، غنا و ثروت است که موجب انواع نظافت می گردد. نه مثل ما مردم فقیر و محتاج، به نحوی که سی سال یک مرد و زن در زیر یک لحاف کرباس بسر می برند و بضاعت نو کردن آن را ندارند و الا هر ذیشعوری پاکیزگی را دوست دارد و مرغوب را از غیر مرغوب می شناسد. پس احتیاجی به این همه روده درازی و عبارت پردازی نیست...

منظور از این تأدیب و تربیت، ستمکاری مردان است. حال آن که خداوند تعالی مردان را عاشق و معشوق با زنان خلق کرده نه ظالم و مظلوم. اگر قرار بر اندرز شنیدن باشد، همه باید بشنوند و اگر قرار بر تربیت است همه باید تربیت بپذیرند. این منوط است به تأسیس قوانین تمدن و تدین ملیه و دولتی و شرعی و عرفیه و لشکریه. والا نمی شود حالت مردم را با کلمه ها و عبارت پردازی اصلاح نمود. این جماعت مردانی که ما داریم شایسته است که اول به تربیت خویش بپردازند. آنان رجال نیستند بلکه رُجال اند (پیاده اند. پست و فرومایه اند) و عنوان معایب الرُجال به ایشان می برازد... (همان : ۲۶-۲۴).

بی بی خانم استرآبادی فرزند محمدباقرخان سرکرده ی سواران استرآباد و مادرش مادرش دخترِ آخوند ملاکاظم مجتهد مازندرانی بود. بی بی خانم با موسی خان وزیر ازدواج کرد و هفت فرزند داشت که نام آورانی در فرهنگ و هنر شدند. از جمله آن ها، علی نقی خان وزیر موسیقیدان و آهنگساز بلند آوازه و بنیان گذار هنرستان موسیقی ایران بود.



بی بی خانم استرآبادی

بی بی خانم مدرسه دوشیزگان را در نزدیک دروازه ی محمدیه راه انداخته بود. مدتی بعد شیخ فضل الله نوری از این اقدام اطلاع پیدا کرد و با های و هوی و الاسلاما که مدرسه دخترانه و درس خواندن آنان با شرع اسلام در تضاد است فتوای بستن مدرسه دخترانه را صادر نمود. سید علی شوشتری، یکی دیگر از آخوندهای طرفدار شیخ فضل

الله نوری هم به همین منظور در حضرت عبدالعظیم بست نشسته و تکفیرنامه ای بر علیه این اقدام غیر اسلامی نوشت که وای به حال مملکتی که در آن مدرسه دخترانه تأسیس شود.

این تکفیرنامه به وسیله طلبه ها و متعصبین در محله های حول و حوش مدرسه پخش شد. تا این که جمعی از مردان متعصب خشک مغز به مدرسه دوشیزگان یورش برده و شیشه ها را شکسته و مدرسه را تعطیل کردند. اما بی بی خانم شجاع و فرهنگ دوست یک سال بعد مدرسه دخترانه دیگری را در جایی دیگر راه انداخت و بعدها در کنار مدرسه اش یتیم خانه ای را برپا کرد.

به هر روی، با وجود رفت و آمد بیشتر جهانگردان خارجی و تبعات تحولات فرهنگی ناشی از آن و ایجاد حال و هوای تازه در جامعه، تغییرات در زمینه های اجتماعی و آموزشی برای زنان بسیار به آهستگی پیش می رفت. زیرا روحانیون با کمال دقت همه جوانب جامعه را می پاییدند که خللی در ارکان دین پیش نیاید. اما از اواخر عهد ناصری به تدریج حرکاتی در جامعه صورت می گرفت که روحانیون آن را بر نمی تافتند. چنان که برخی خانواده ها برای جابجایی خود از درشکه مشترک استفاده می کردند. البته اکنون برای مردم تصورش مشکل است که نشستن افراد یک خانواده در کنار هم در درشکه آن هم با حجاب اسلامی منع شرعی داشته باشد. ولی در آن زمان چنین بود و همین حرکت هم یک قدم به جلو انگاشته می شد. زیرا روحانیون با عنوان بی عفتی از آن جلوگیری می کردند. یا این که پزشکان مرد اجازه معاینه زنان را نداشتند. ولی در این دوره برخی خانواده های مرفه در تهران و شهرهای بزرگ پزشکان را به اندرونی

برده و با رعایت حجاب اسلامی زن مریض، اجازه معاینه به پزشک داده می شد. پس از انقلاب مشروطه و درهم ریختن بخشی از قواعد سنتی پیشین و پدید آمدن ملموس تر اندیشه های ترقی خواهانه، فرصتی برای زنان و اندک روشن اندیشان مدافعان آنان ایجاد شد تا با زیر سؤال بردن اعمال نهادهای سنتی روحانیت که بر مبنای اصول فقهی خودخواسته بر زنان تحمیل شده بود، اندیشه بیداری و آزادی و برخورداری زنان از حقوق انسانی را به تدریج مطرح کنند. به این ترتیب با این اقدامات و نظایر آن و با نوشته های نشریات ترقی خواه هنجارهای مذهبی واپسگرا و عقب مانده که همه شئون زندگی مردم را متعصبانه در بر گرفته بود به چالش کشیده می شد.

روزنامه ها، مجله ها و تشکل های زنان

از چند دهه قبل از انقلاب مشروطه از سوی روشن اندیشان و پیشگامان راه آزادی قدم هایی به منظور حرکت به سوی قانونمند شدن روابط اجتماعی و سیاسی کشور برداشته شد. به طوری که آنان برای آشنا شدن مردم، به تشریح مدنیت غربی و حقوق فردی و اجتماعی در آن جوامع پرداخته و گوشزد می کردند که حق ملت ایران نیز رسیدن به این حقوق است.

در این میان نخست، نشریه های خارج از کشور و سپس با شروع به کار نشریاتی در داخل، آن ها نیز برای روشن شدن نقشه راه و رسیدن به حکومت قانون و مشروطه و حق شهروندی قدم های مؤثری برداشتند. اما به علت پایگاه قدرتمند روحانیون در جامعه و اعمال نفوذ تنگ نظرانه آنان به هنگام تدوین قانون اساسی مشروطیت، حقوق زنان به صورت بایسته در نظر گرفته نشد و حتی در وضعیت زندگی زنان پس از پیروزی انقلاب مشروطه نیز در عمق جامعه تغییر محسوسی پدیدار نگردید.

عامل دیگر بی سوادی و تعصب مذهبی حاکم بر جامعه و آشنا نبودن مردم به حقوق اساسی خود و نقش فعال روحانیون برای حفظ شرایط موجود بود. با این حال انقلاب مشروطه شرایطی پدید آورده بود که پیشگامان زن با همکاری مردان روشن اندیش هریک به سهم خود می کوشیدند مطالبات زنان را مطرح و به آمال و آرزوهای رهایی و آزادیخواهی نیمی از افراد جامعه تحقق عینی بدهند. البته با همه کاستی ها، قانون اساسی مشروطه امکاناتی را فراهم کرده بود که ترقی خواهان با استناد به آن خواسته های آزادیخواهانه خود را مطرح و قدم های مؤثری را در این راه برداشتند. این اقدامات موجب شد حضور زنان در جامعه پس از انقلاب مشروطه هر چند بسیار کم رنگ تحقق یابد. به خصوص که حق تحصیل برای عموم مردم بدون در نظر داشت مذهب و جنسیت قانونی شده و دولت متعهد به اجرای آن شده بود.

چنین بود که انقلاب مشروطه فرصت هایی را برای زنان محروم و ستم دیده ایران فراهم نمود و آنان با مشکلات زیاد توانستند انجمن های خود را تشکیل داده، مدارس دخترانه را تأسیس و نشریه های مخصوص زنان را منتشر کنند. همچنین امکان یافتند که در نشریات زنان و دیگر نشریات مطلب و مقاله بنویسند و نسبت به آگاه سازی مردم بویژه زنان فعالیت کنند تا بتوانند به تدریج از بند قیودات و باید ها و نبایدهای

سفت و سخت مذهبی خود را رها ساخته و به حقوق اولیه انسانی خود برسند. این روند با افزایش نشریات ترقی خواه در بعد از انقلاب مشروطه دامنگستر شد. در جامعه مذهبی ایران در قبل از انقلاب مشروطه مفهوم ملت طبق نظر ارباب دین به گونه ای دیگر جا افتاده و به مردم، امت اسلام یا امت شیعه نام نهاده بودند. اما ارمغان مشروطیت برای مردم ایران، احساس همبستگی ملی و وابستگی و دلبستگی به سرزمین آبا و اجدادی و تاریخی ایرانیان با هر دین و مذهب و عناصر سازنده ملیت و یگانگی ملی بود. در این ساختار به حاکمیت قانون و حقوق همه آحاد ملت فارغ از دین و مذهب و جنسیت تأکید شده بود.

یکی از معروف ترین روزنامه های پیش از مشروطه که از سال ۱۲۵۳خ/ ۱۸۷۶م، در عهد ناصری به زبان فارسی در استانبول منتشر و به ایران ارسال می شد و بیش از بیست سال تداوم داشت روزنامه اختر به مدیریت محمد طاهر تبریزی بود. این روزنامه در زمینه های مختلف سیاسی و اجتماعی و فرهنگی از جمله در مورد وضعیت اسف بار زنان ایران مطلب می نوشت و ضمن آگاه کردن مردم آن ها را با حال و هوای جهان متمدن آشنا و خواستار تحولات اجتماعی در جامعه بسته مذهبی ایران بود. اما در عین حال با احتیاط و مدارا با مذهبیون می نوشت و با یکی به نعل و یکی به میخ زدن به کار خود ادامه می داد. با این همه در شرایط خفقان و تعصب مذهبی آن روزگار که مطبوعات در داخل کشور دچار محدودیت های زیادی بودند انتشار روزنامه اختر غنیمتی به شمار می رفت. به پاره ای از دیدگاه های مطرح شده در این روزنامه در مورد وضعیت اجتماعی زنان در بند ایران و تشویق مردم به ایجاد گشایش و تغییر و تحول در زندگی فردی و اجتماعی زنان می پردازیم.

از مهم ترین موضوعاتی که این روزنامه به آن می پرداخت، تعلیم و تربیت و تحصیل زنان بود. روزنامه اختر در شماره سی و شش سال دوم انتشارش نوشت، اطفال و بچه ها اساس تربیت خودشان را از مادر و دایه ها در خانه کسب می کنند. به علت این که عنفوان سن، اول فصل تربیت است که در آغوش آن ها بزرگ می شوند.

بنابراین اساس تربیت آن ها مادر و دایه است. آیا جایز است دخترهای ملت همه نادان و از زیور تربیت و هنر و ادب عاری باشند؟ پس اول چیزی که برای ما و مادرها و فرزندان ملت لازم است تربیت دخترهاست. زیرا تربیت آن ها اساس و مایه تربیت فرزندان خواهد بود. پس این اعتقاد قدمای ما که دخترها را نباید خط و علم آموخت

اعتقاد درستی نیست.

در شماره سی، سال پنجم انتشار روزنامه اختر آمده بود، در ممالک متمدنه از آنجا که اساس کارها بر تساوی حقوق زن و مرد و مشترک بودن حقوق بنا شده است نه تنها مردان به پیشرفت های زیادی نائل شده اند بلکه در بسیاری موارد زنان اروپایی و آمریکایی به دلیل برخورداری از تعلیم و تربیت صحیح و حقوق مساوی با مردان گوی سبقت را از مردان جامعه ربوده و پیشرفت و ترقی زیادی در زمینه های مختلف علوم داشته اند و این امر ناشی از توسعه و گسترش مکاتب و مدارس جدید نیز بوده است. بدرالملوک بامداد در مورد زنان و حضورشان در انقلاب مشروطیت می نویسد: هرگاه برخی زنان زیرک و دلربا به طور غیرمستقیم در سیاست خانواده و کشور دخالتی کرده و مراد خود را با تدبیر بر کرسی می نشاندند، این تیز هوشی را هم مردان که منکر استعداد زن بودند مکر زنان می نامیدند. زیرا از زنان بجز مطیع محض بودن انتظاری نداشته و عقل و درک او را به هجو و تحقیر گرفته و آن را تزویر و حيله تعبیر می کردند. تا این که انقلاب مشروطیت آتش درونی زن ها را دامن زد و از زیر خاکستر قرن ها رنج و بد بختی شعله ور شد. زن های ایرانی چشم گشودند و در ماورای محیط تنگ و محدود حرمسراها و پشت پرده ی ضخیم چادر و نقاب، افق وسیع تری را به نظر آورده و گوششان با کلمات خوش آیند حق و قانون آشنا شد. آن ها دریافتند که عقب ماندگی شان از سیر تمدن چه ضررهای فاحشی دارد. زیرا آن ها هستند که باید نسل آینده را برای خواستن آزادی و زیستن در آزادی تربیت نموده و اجازه ندهند دوباره ظلم و زور و استبداد بنیاد خانه آن ها را متزلزل کند.

به راستی زن های مستعد میهن ما جوهر ذاتی خود را به خوبی نشان دادند. در آن روزهای پر خطر انقلاب مشروطه که آزادی خواهان برای از پای در آوردن غول استبداد با تمام قدرت تلاش و پیکار می کردند با کمال شگفتی دیده شد هر جا مردان از جان گذشته گرد آمده و تقاضای احقاق حق و عدالت و برابری داشتند، عده ای از زنان که قرن ها عروسکی بی اراده و بازیچه مردان به شمار رفته و کلمه تحقیر آمیز ضعیفه در مورد آنان به کار می رفت و هرگونه هوش و تدبیر آنان را به سخره می گرفتند همانطور مستور در چادر و چاقچور و روبند اجباری اسلحه به دست گرفته زیر باران گلوله و فشار سرنیزه در کنار پسران و شوهران پایداری می نمودند.

به این ترتیب معدودی زنان هوشیار و دلیر که شور آزادی خواهی در قلبشان شعله

ور شده بود به آرامی ولی با روش پیگیر و متین در آن شرایط سخت در جاده ی ناهموار ترقی افتان و خیزان به پیش می رفتند و مبارزات آن ها ستون های نهضت زنان ایران را استوار کرد. مدرسی که به سعی زنان برپا شد و جمعیت های زنانی که تشکیل گردید و مقالاتی که در روزنامه ها منتشر کردند نقش مهمی در فعالیت های بعدی آنان داشت. (بامداد، ۱۳۴۷: ۳۵ - ۳۳ و ۴۰ - ۳۹).

پروین اعتصامی شاعر فرهیخته در مورد وضع اسفبار زنان در دوره قاجار و قبل از آن در تمام دوره ی اسلامی چنین سروده است.

کس چو زن اندر سیاهی قرن ها منزل نکرد کس چو زن در معبد سالوس قربانی نبود
در قفس می آرمید و در قفس می داد جان در گلستان نام این مرغ گلستانی نبود
دادخواهی های زن میماند عمری بی جواب آشکارا بود این بی داد پنهانی نبود

روزنامه اختر در شماره یازده، سال هجدهم انتشارش نوشت، تعلیم و تربیت زنان و دختران امری واجب است و به نتایج مطلوب برای کشور منجر می شود. اصولاً نباید هیچگونه تبعیضی در امر آموزش بین زن و مرد باشد. ما می توانیم با ایجاد مدارس جداگانه دخترانه و پسرانه به این هدف برسیم. درحقیقت تحصیل و تربیت دختران چند درجه از پسران لازم تر است و اعتقاد بر این که نباید دختران را خط و علم آموخت از سخنان جاهلان و نادانان است.

زهره امیدی پور می نویسد: با گسترش فعالیت سیاسی زنان و انتشار روزنامه های تخصصی زنان، در کنار موضوعات مطرح شده ی پیشین، کسب هویت جدید برای زنان و نقد شرایط زندگی سنتی زن ایرانی از قبیل ازدواج، بی علمی، خرافاتی بودن، حجاب، مناسبات زن و مرد و برابری آن ها در همه ی زمینه ها به عنوان موضوعاتی اساسی مطرح شدند و به وسیله ی روزنامه های تخصصی زنان در دسترس قرار گرفتند. ابژه شدن زنان توسط خود آن ها و لزوم شناخت خود در مکتوبات زنان در این دوره آشکار است چنان که در نشریات می نوشتند: «ما در باره ی عصر خویش سخن می رانیم و برای عصر خود حرف می زنیم. ما می خواهیم در این وقت خودمان را بشناسیم.» (زبان زنان، س ۱، ش ۴: ۲).

«زن کیست؟ مرکز وی در هیئت اجتماع چیست؟» (شکوفه، س ۱، ش ۲: ۲).
در این نوشته ها تغییر نگاه به زنان در جامعه به خوبی دیده می شود. در این دوره،

برای اثبات توانایی های زنان در اجتماع تلاش می شد و حتی گاه تلاش ها و اقدامات مردان بدون کمک زنان بیهوده و بی فایده دانسته می شد و ترقی جامعه در این دیدگاه جدید، به تغییر نگاه نسبت به زنان بستگی داشت.

(امیدی پور، ۱۳۹۲: ۱۶-۱۵).

زنان پیشرو و آزادی خواه برای آگاهی زنان، با نوشتن مقالاتی در روزنامه ها سعی می کردند افکار خود را به آن ها منتقل کنند. چنان که در روزنامه ایران نو در هفدهم آذرماه ۱۲۸۸ خورشیدی آمده است: آخر ای خواهران عزیز قدری فکر نمایید که تفاوت خلقت ما با رجال چیست. خداوند غنی متعال ما را با مردان متساوی خلق فرموده، بلکه بعضی قوای ما اضافه بر قوای مردان است. مثلاً هیچ مردی قوه پرورش اولاد ندارد و ما داریم. وفا و محبت ما به درجات از مردها بیشتر است. در هوش و ذکاوت از مردان برتری داریم. در قوه و بنیه از مرد مستحکم تریم زیرا هیچ مردی صبر و تحمل و طاقت صدمات و زجرهای ما را آنی ندارد. لذا از هر جهت کسری نداریم. پس چه شده که پست ترین مخلوق و باعث بدنامی وطن عزیزمان شده ایم و مکلف به تکلیف خود نیستیم و عمری را به بطلالت می گذرانیم. از برای خدا بیایید انسان شویم و خود را از جهت جهالت و نادانی به مقام نورانی علم و عرفان و ادب و هنر و اخلاق برسانیم تا این وطن عزیزمان در اندک زمانی به صورت شاهد نورانی در میان ملل متمدنه عالم چهره گشاید.

نهضت سترگ مشروطیت ایران موجب حرکت به سوی بیداری افکار و آشنایی با تمدن غربی و تجدد و ترقی خواهی و حرکت به سوی بیداری تدریجی افکار عمومی و نشر عقاید سیاسی و مدنی نوین و هوشیاری ملی و نهضت آزادی شد. در تمام مراحل نهضت مشروطیت زنان نقش شایسته خود را ایفا نمودند. از این رو، جنبش مشروطه موجب دگرگونی های عظیم فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در کشور شد.

از جمله، تأثیر زیادی در عبور زنان از زندگی در بند مذهبی به سوی تجدد و مدرنیته داشت. زنان پیشرو که در جریان انقلاب مشروطه به خودباوری رسیده و امید به آزادی از قید و بند مآلها در دلشان جوانه زده بود در روزنامه های مختلف خطاب به مردان می نوشتند: آخر عدم قابلیت ما را در چه موقع امتحان فرمودید. کدام مدرسه برای ما مظلومان تأسیس فرمودید. کدام معلم و معلمه تعیین نمودید. کدام اسباب صنایع و علوم و تربیت و دیانت و امانت از برای ما فراهم آوردید که عدم قابلیت و بی استعدادی

ما بر شما معلوم شد.

آخر ما جمعیت انائیه مظلوم ایران مگر از نوع شما نبوده و در حقوق نوعیه با شما شریک و سهیم نیستیم. مگر ما بیچارگان در ردیف انسان های عالم به شمار نمی آییم و در جرگه حیوانات بی زبان بارکش باید محسوب باشیم. از شما انصاف می خواهیم مگر ما نوع و قرین شما نیستیم. اگر خلقت طایفه نسوان نبود بقاء هستی شما از کجا بود. چه باعث شده که تمام راحتی ها، سیاحت ها و علوم و صنایع را از برای خود می پسندید و ما را از جمیع نعمات محروم نموده اید و می گوید طایفه نسوان در مملکت ما هنوز قابل هیچگونه تربیت و صنایع نشده اند. امروز فرقه بدبخت و محروم از همه چیز، زنان ایرانی هستند. بیاید این بیچاره هایی که تاکنون جز آشپزخانه تاریک و جارو کشی و رختشویی چیز دیگری در عالم حیات نداشته و از خزاین علم و معرفت بی بهره مانده و همیشه در زیر فشار شوهرهای خودشان شکنجه دیده و به سبب اهمال و غفلت و نادانی پدر و مادر اشک های خونین ریخته و از نافرمانی بچه های بی تربیت خودشان داغ به دل شده و در زیر نگاه حقارت مردان آه و آمین نموده اند اندکی دل بسوزانیم. وقتش رسیده که مردان در صدد همبستگی با زنان برآیند. بانوان کشور ما ترقی و تکامل می خواهند. خواندن و نوشتن و انسان شدن می طلبند. شما چرا ساکت نشسته اید؟ بنویسید به روزنامه ها و در کتب رساله بنگارید.

اما وضع زنان در جامعه ایران حتی دو سال بعد از برکناری محمدعلی شاه تغییر محسوسی نکرده بود.

زهره امیدی پور می گوید: نخستین تلاش های نوگرایانه در ایران عصر قاجار و به ویژه در دوران مشروطیت، با تمایلات وطن خواهانه ی برآمده از آگاهی به عقب ماندگی ایران و آشنایی روزافزون با پیشرفت و ترقی علوم و فنون در غرب و ضرورت تاریخی انجام اصلاحات و دگرگونی های نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در ایران پیوند نزدیک داشت. گروه هایی از اندیشمندان و دولتمردان این دوره از جنبه هایی از افکار ترقی خواهانه ی غرب و جلوه هایی از مظاهر پیشرفت و ترقی علوم و فنون و نهادهای نو در آن سرزمین آگاهی هایی به دست آوردند و آن را با وضع پریشان آن روز جامعه ایران مقایسه کردند و به عقب ماندگی کشور پی بردند.

این تلاش های تجدد گرایانه وضعیتی را ایجاد کردند که خواهان ورود زنان به اجتماع بزرگ تر بود. در مراحل اولیه ی مطرح شدن موضوعات این گفتمان، تحت تأثیر

روشنگری غرب، موضوع مبارزه با استبداد مورد توجه قرار گرفت. به این ترتیب گفتمانی به وجود آمد که از طریق دیده ها و شنیده ها و روزنامه های فارسی برون مرزی، گزاره هایش در دسترس افراد قرار می گرفت و از طریق آن ها آشنایی ساده و ابتدایی با زنان غرب و ملل پیشرفته فراهم می شد. هرچند در گفتمان زنان به طور مبالغه آمیز وضعیت آن ها ستوده می شد، موضوعاتی که در گفتمان زنان مطرح می شدند، بیشتر نتیجه ی مقایسه ی وضعیت زنان ایرانی و اروپایی بودند. (امیدی پور، ۱۳۹۲: ۱۹ - ۱۸).

یکی از عرصه های فرهنگی این مبارزه، نشریات زنان بود و این که آن ها با چه روش هایی می کوشیدند گفتمان تجدد را جایگزین گفتمان مذهبی کرده و نظام ارزشی زن را در جامعه دگرگون و به آن به جای هویت مذهبی، هویتی مدرن بدهند.

زیرا اندیشه تجدد و حرکت به سوی مدرنیته بر مفاهیمی چون عقل گرایی، پرسشگری، انسانگرایی، فردگرایی، آزادی، برابری زن و مرد و شرکت زنان در عرصه های مختلف زندگی اجتماعی و فرهنگی و سیاسی استوار است.

مجله دانش



خانم دکتر کحال

مجله دانش اولین نشریه زنان ایران بود که به صورت هفتگی در هشت صفحه از بیست و سوم شهریور ۱۲۸۹ خورشیدی به مدیریت و صاحب امتیازی خانم دکتر کحال که نزد میسیونرهای آمریکایی به صورت تجربی طبابت آموخته بود انتشار یافت. در این راه محمدعلی صفوت تبریزی روزنامه نگار با تجربه با او همکاری می کرد. این مجله در دور دوم مجلس شورای ملی که جریان‌ات محافظه کار مذهبی قدرت گرفته و فعالیت بسیاری از روزنامه های تندرو و فعال در جنبش مشروطه را متوقف کرده بودند، منتشر شد. در این زمان در شرایط بسته اجتماعی ایران هنوز هم برای زنان آن چنان گشایشی صورت نگرفته و گفتمان مذهبی همچنان بر جامعه قاجار حاکم بود. مجله دانش اعلام کرد، وارد مباحث سیاسی کشور نمی شود و به امور اخلاقی و علمی به منظور افزایش دانش خانه داری، بچه داری و شوهرداری زنان می پردازد. مجله دانش بر آن بود که با افزودن عناصری از گفتمان مدرن یعنی علم گرایی و عقل گرایی به زنان یاری رساند.

در عین حال با توجه به شرایط مذهبی حاکم بر جامعه رفتار میانه رو در پیش گرفته بود تا موجب تحریک احساسات روحانیون و قشریون مذهبی و گرفتاری های پس از آن نشود.

چنین بود که در مورد حقوق اساسی فردی و اجتماعی پایمال شده زنان از قبیل حق طلاق که متعلق به مردان بود و تعدد زوجات، ازدواج زودرس و اجباری دختران و به طور کلی بی حقوقی زنان طبق قواعد مذهبی مطلبی درج نمی کرد. ولی تأکید زیادی بر سوادآموزی و کسب علم زنان می نمود تا بتوانند مادران و همسران خوبی باشند. این مجله از اول مردادماه ۱۲۹۰ خورشیدی انتشارش متوقف شد.

روزنامه شکوفه

نخستین شماره این روزنامه در چهار صفحه به سردبیری و صاحب امتیازی مریم عمید سمنانی ملقب به مزین السلطنه در سال ۱۲۹۲ خورشیدی انتشار یافت. این روزنامه دومین نشریه ویژه زنان ایران می باشد.

مقالات آن بیشتر در باره تساوی حقوق زن و مرد، تحصیل و آموزش و تعلیم و تربیت دختران در مدارس، توسعه امور فرهنگی زنان، آشناکردن زنان ایرانی با پیشرفت های



مریم عمید سمنانی

اجتماعی زنان غربی، بهداشت فردی و اجتماعی زنان، روش خانه داری و پرورش کودکان به سبک جدید و بررسی عقب ماندگی های جامعه ایران و انتقاد از رسوم کهنه و عقب افتاده مذهبی می پرداخت.

ابتکار جالب روزنامه شکوفه چاپ کاریکاتورهای انتقادی و طنز آمیز در صفحه آخر خود بود که با سلیقه ایرانی ها هماهنگ بود.

این روزنامه با چاپ آثار ادبی و بررسی کوتاه بینی های مذهبی سعی در خرافه زدایی از جامعه عقب مانده قاجاری

داشت. نوشته های روزنامه شکوفه به تدریج صریح تر شده و با لحن تندى از وضعیت سنتی مذهبی جامعه و بی حقوقی زنان انتقاد می کرد.

پس از تأسیس انجمن همت خواتین، روزنامه شکوفه به منزله ارگان انجمن همت خواتین در آمده و به طرح مسائل سیاسی روز و چگونگی مبارزه با نفوذ بیگانگان و تحریم کالاهای اروپایی و ترویج خرید محصولات وطنی و موضوع استقلال ملی نیز می پرداخت.

خانم مزین السلطنه می خواست روزنامه شکوفه را هرماه در چهار شماره منتشر کند ولی به علت تنگنای مالی دو شماره در ماه منتشر می شد. به این ترتیب از نظر تعداد دفعات انتشار در ماه با نحوه انتشار یک روزنامه همخوانی نداشت.

در روزنامه شکوفه از کاریکاتور برای نشان دادن مشکلات فرهنگی، بهداشتی، اخلاقی و آموزشی و سایر محدودیت های زنان استفاده می شد. این خانم روشنفکر اواخر عهد قاجار از فعالان حقوق زنان و اعضای اصلی انجمن همت خواتین و از نخستین زنانی بود که دو مدرسه به نام های مدرسه دخترانه دارالعلم و صنایع مزینیه را بنیان نهاد. روزنامه شکوفه به مدت شش سال تا هنگام فوت خانم مزین السلطنه در سال ۱۲۹۸ خورشیدی منتشر می شد.

مجله ملانصرالدین

از مجله های پیشرو بیست و پنج ساله نخست قرن بیستم مجله ملانصرالدین بود که از سال ۱۲۸۵ تا ۱۳۱۰ خورشیدی توسط جلیل محمد قلی زاده و نویسندگان متعدد و شاعرانی از قبیل علی اکبر طاهرزاده صابر منتشر می شد. این مجله به زمینه های مختلف اجتماعی از جمله مسائل و مشکلات زنان همچون ازدواج های زودهنگام و اجباری دختران مسلمان با مردانی که اختلاف سنی زیادی با آن ها داشتند و موضوع خشونت خانگی علیه زنان و محدودیت های دینی در زمینه آزادی زنان در جامعه پدرسالار اسلامی و مسئله چند همسری و صیغه و حجاب اسلامی و آموزش زنان می پرداخت.

این مجله به ترتیب در شهرهای تفلیس، تبریز و باکو به زبان ترکی آذربایجانی با رویکردی طنزآمیز و انتقادی در مجموع در هفتصد و پنجاه و شش شماره منتشر شد. نویسندگان این مجله به واسطه مبادلات تجاری و فکری منطقه قفقاز از طریق روسیه با غرب، تحت تأثیر افکار نوین غربی ها قرار گرفته و در جستجوی راهی برای برون رفت جامعه عقب مانده اسلامی عهد قاجار بودند. در این زمینه یکی از مشکلات اساسی را تبعیض های مذهبی علیه زنان دانسته و با نقد آن از زوایای مختلف آن را مورد بررسی قرار می دادند.

نویسندگان همچنین موضوع غیرت مردانه اسلامی و پرده نشینی زنان را مورد انتقاد قرار داده و حتی به طور مستقیم ملاها و عملکرد آنان را مورد طعن و تمسخر قرار می دادند. همچنان که در مورد دیگر معضلات زنان در خانواده و جامعه و اثرات سوء فردی و اجتماعی روش های ناستوده مطلب نوشته و یا به صورت کاریکاتور به نمایش می گذاشتند.

روزنامه زبان زنان

این روزنامه به صاحب امتیازی و مدیریت خانم صدیقه دولت آبادی که از زنان پیشرو در جنبش آزادیخواهانه زنان ایران بود در بیستم شوال ۱۳۳۷ ق/ ۱۲۹۸ خورشیدی در اصفهان منتشر شد.



صدیقه دولت آبادی

این روزنامه علاوه بر نوشتارهایی در مورد مسائل و مشکلات زنان همانند نشریات قبلی با ورود به رخدادهای سیاسی و اجتماعی که برای زنان ممنوع بود تابوشکنی کرد و بر آن بود که روزنامه، زبان زنان تحول خواه و آزادی طلب و متجدد باشد.

واقعیت این بود که در عهد قاجار حتی بعد از مشروطیت هم در وضعیت اجتماعی و حقوقی زنان با پیگیری و

مساعی روحانیون در جلوگیری از این امر تفاوت چندانی حاصل نشده بود. چنان که به موجب مواد سوم و پنجم نظامنامه انتخابات مجلس شورای ملی، زنان در کنار اتباع بیگانه و سارقین و قاتلین و متجاهرین به فسق و فجور از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم بودند. صدیقه دولت آبادی در این مورد در روزنامه زبان زنان نوشت: ما خیلی افسوس داریم که برادران ما وقتی (نظامنامه) انتخابات مجلس و انجمن های ایالتی و ولایتی و بلدیہ را نوشتند، برای این که ما زنان حق رأی نداشته باشیم و شرکت نجویم، ما را در ردیف قاتل ها، مجانین و ورشکستگان نوشتند. اگر اندکی به دقت نظر می کردند، گمان می رود که تصدیق می کردند که ما زنان بی حق هرگز مانند آن برادران با حق در انتخابات پارلمان و غیره مستبدین و ملاکین را برای سعادت ملت رنجبر، کارگران و پیشرفت آزادی انتخاب نمی کردیم. (زبان زنان، رجب ۱۳۳۸ ق: ۲).

فعالیت های روشنگرانه این نشریه بویژه در هنگام مطرح شدن قرارداد ننگین و استعماری ۱۹۱۹ میلادی بین دولت وابسته به انگلیس و ثوق الدوله ی انگلوفیل و دولت انگلیس که خواست بی چون و چرای لرد کرزن وزیر خارجه مقتدر انگلیس بود کار را به جایی رساند که و ثوق الدوله دستور توقیف آن را صادر و این روزنامه پس از دو سال فعالیت در اصفهان انتشارش متوقف شد.

هنگامی که صدیقه دولت آبادی روزنامه زبان زنان را در شهر مذهبی اصفهان منتشر می کرد با مشکلات زیادی از سوی مذهبیین روبرو شده بود. سرانجام روحانیون و قشربون مذهبی کار را از تهدید و ارعاب گذرانیده و با حمله به دفتر روزنامه و سنگباران

کردن آن و سپس حمله به خانه مسکونی صدیقه دولت آبادی و سنگباران آن در دفعات متعدد از ماه شعبان ۱۳۳۸ق، تا محرم ۱۳۳۹ق، عرصه را بر او تنگ کرده بودند. خانم دولت آبادی حتی در چنین شرایطی روزنامه زبان زنان را در اصفهان منتشر می کرد. او با تغییر محل دفتر روزنامه و همکاری شهربانی و حفاظت پاسبان ها سعی می کرد به کار خود ادامه دهد. در اواخر سال ۱۳۰۰ خورشیدی، وزارت معارف در دولت بعدی پس از سقوط دولت وثوق الدوله با این شرط که روزنامه زبان زنان به مسائل سیاسی نپردازد و به صورت مجله فعالیت کند اجازه انتشار مجدد به آن داد. از این رو، خانم صدیقه دولت آبادی از فروردین ۱۳۰۱ خورشیدی مجله را به صورت ماهنامه این بار در تهران منتشر کرد.

در این نوبت انتشار آن یکسال به طول انجامید و چون خانم دولت آبادی برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت نشر آن متوقف شد. پس از بازگشت از اقامت طولانی در اروپا، نوبت سوم انتشار زبان زنان در سال ۱۳۲۱ خورشیدی در زمان جنگ دوم جهانی و دوره بی سامانی اشغال تجاوزکارانه ایران توسط متفقین و خروج رضاشاه بزرگ از کشور در یک سال قبل بود.

این نشریه پیشرو در مسیر گفتمان مدرن گام برمی داشت و در موارد عقب ماندگی فرهنگی و اجتماعی، فقر، جهل و خرافات، قانون اساسی و انتخابات، مسائل سیاسی روز، آزادی و فرهنگ خواهی، توجه به وجوه مثبت ایران باستان، تکیه بر عقل گرایی و علم گرایی، گسترش آموزش دختران و توسعه مدارس، تساوی حقوق زن و مرد و حق کار زنان، حق رأی زنان در انتخابات و گرفتن کرسی در مجلس شورای ملی توسط زنان مطلب می نوشت.

نامه بانوان

روزنامه دیگری بود که در سال ۱۲۹۹ خورشیدی به سردبیری خانم شهناز آزاد همسر میرزا ابوالقاسم خان آزاد مراغه ای که مدیر روزنامه های آسایش و نامه پارسی بود مجوز انتشار گرفت و در تهران منتشر شد.

او در اطلاعیه ای پیش از انتشار روزنامه اش که آن را به چاپ رساند هدف خود را برای انتشار روزنامه بانوان چنین بیان کرد: از آنجایی که اگر در علل انحطاط مسلمین



شهناز آزاد

عموماً و ایرانیان خصوصاً تجسس و تفحص کنید آشکار خواهد شد که جز بی علمی هیچ علتی ندارد و تمام خرابی های فردی و اجتماعی ناشی از جهالت و نادانی است...

به واسطه بازداشتن زنان از رفتن به مدرسه و تحصیل علوم، اولاً نصف بیشتر ملت را که نسوان هستند جاهل و نادان نگه داشته و به جای سود زیان می برند. دوم به واسطه جهالت نسوان (نخستین آموزگار رجال) مردان هم از اخلاق زنان متأثر شده چنان که شاید باید عالم نمی شوند.

اولین شماره نامه بانوان در دوازده ذیقعه ۱۳۳۸ ق/۱۲۹۹ خورشیدی در

هشت صفحه در تهران انتشار یافت. در سرلوحه آن نوشته شده بود، این روزنامه برای بیداری و رستگاری زنان بیچاره و ستمکش است. این نشریه نیز بر علم گرایی و تحصیل زنان پای می فشرد و بر حق رأی و شرکت در انتخابات مجلس شورای ملی و تساوی حقوق زن و مرد و آزادی زنان تأکید داشت. در این نشریه نوشته هایی در مورد زنان متجدد کشورهای اروپایی و توجه به هویت فردی و اجتماعی زنان، آنان را به سوی تجدد فرا می خواند. به طوری که می کوشید آن ها را به حقوق خود آشنا سازد. از جمله می نویسد: ای خانم های بی مربی، بدانید و آگاه باشید در شریعت اسلام مرد به غیر از حق مضاجعت ابداً و مطلقاً هیچ حق دیگری به زن ندارد. حتی زن اگر بخواهد اولاد خود را شیر نهد یا اجرت شیر دادن از شوهر مطالبه کند حق دارد. چون زن و اولاد هر دو واجب النفقه مرد هستند و زن ملزم نیست مجاناً و بلاعوض شیر به فرزند که واجب النفقه مادر خود نیست بدهد. و جهامن الوجوه مرد حق فرمان دادن به زن و به زحمت او را واداشتن حتی اداره کردن خانه و آب و جاروب کردن و گوشت پختن و لباس شستن و چای طبخ کردن و سایر کارهای دیگر خانه را هم ندارد. تا چه رسد به

تحکم کردن یا توسری زدن یا اذیت کردن او. (نامه بانوان، ۱۳۰۲: ۸ - ۷).
مواضع رادیکال و آزادی خواهانه این نشریه را هم قشریون مذهبی تاب نیاورده و
با فشارهایی که اعمال نمودند و مشکلات مالی که گردانندگان آن دچار شدند این
روزنامه پس از یازده ماه انتشار تعطیل شد.

مجله عالم نسوان

این نشریه در سال ۱۲۹۹ خورشیدی به صاحب امتیازی خانم نوابه صفوی و زیر نظر
مجمع دانش آموختگان مدرسه عالی آمریکایی در تهران انتشار یافت. مطالب این
نشریه در مورد احقاق حقوق زنان، حقوق بشر، تساوی حقوق زنان با مردان و زندگی
در جامعه مدنی بود. این مجله فقر اقتصادی، فلاکت اجتماعی و اخلاق عمومی فاسد
در ایران را در نتیجه عدم مشارکت زنان در امور اجتماعی دانسته و مطالب خود را در
این زمینه ها با قلمی تند و گزنده و انتقادی بدون پرده پوشی و صریح بیان می کرد.
این نشریه می نویسد: بهتر است که سیاه روزگاری خود را اصلاح کنیم و به هر نحو که
ممکن است در صدد ترویج علوم، ایجاد مؤسسات علمی و تشکیل محافل و مجالس
اخلاقی و ادبی برای رفع نواقص نسوان، تحصیل حقوق و امتیازات آنان، تحصیل
آزادی برای تعلیم و تربیت آنان برآییم تا شاید بشود خوشبختی برای نسوان بدبخت
این سرزمین فراهم سازیم. (عالم نسوان، شهریور ۱۳۰۲: ۲ - ۱).

مجله عالم نسوان تأکید زیادی بر آموزش و تحصیل زنان و فراهم کردن شرایط کار
برای زنان نموده و خرافه پرستی و افکار موهوم را مردود دانسته و از نگرش های عقب
مانده انتقاد می کرد. آن ها به این دیدگاه مرتجعین که زن را آلت کامجویی دانسته و
از نظر حقوقی ارزشی برایش قائل نبودند معترض بودند.

چنان که در این مورد در نشریه عالم نسوان نوشتند: ...به نظر یک آلت و مبل خانه به
ما نگریسته، پیوسته پست ترین جایگاه و مقام و حقیر ترین موقع را در معیشت فردی
و اجتماعی خویش نصیب ما می سازند. (عالم نسوان، شهریور ۱۳۰۳: ۲۷).

این نشریه از ازدواج زود هنگام دختران که آن را از بزرگ ترین فجایع و فاحش ترین
ظلم ها بر زنان می دانست و مضرات ازدواج دخترکان خرد سال را بر می شمرد از
مقامات به خاطر سکوت و اهمال کاری انتقاد می کرد. در این مورد نوشت: چرا متفقاً بر

ضد این عمل زشت اقدام نمی نمایید؟ برای چه یک قانون ازدواج از دولت تقاضا نمی کنید که از عروسی کردن دختر کوچک تر از شانزده یا هفده ساله جلوگیری نمایند. (عالم نسوان، تیرماه ۱۳۰۲: ۷-۵).

البته بر همگان روشن بود که اقدام نکردن مقامات به این علت بود که آنان قادر نبودند در مقابل قدرت بی چون و چرای روحانیون که عامل این سیه روزی ها بودند بایستند. طبعاً زنان پیشرو آزادی خواه هم از این امر آگاه بودند ولی از هر وسیله ای برای ضربه زدن به دیوار بلند ارتجاع مذهبی استفاده می کردند.

این نشریه ازدواج های ناخواسته دختران را هم به باد انتقاد می گرفت. در این مورد از جانب یک خانم جوان که مجبور به ازدواج ناخواسته شده بود نوشت: والدین من باعث بدبختی من شدند و مرا مثل یک برده به کسی شوهر دادند که هرگز ندیده بودم و نامش را هم نمی دانستم. آن ها می دانستند که من مخالف این ازدواجم اما موافقت یا مخالفت من برایشان اهمیتی نداشت...

من دختر جوان، تیره روز و قربانی شده ای بودم. دختر هجده ساله ای با قلبی پر از امید که تنها پشتیبانان من یعنی پدر و مادرم مرا قربانی کردند. (عالم نسوان، آبان ۱۳۰۲: ۳۵-۳۴).

همچنین از گسترش اوهام و خرافات در زندگی آنان و اثرات منفی آن در بهداشت و بیماری های زنان و مرگ و میر کودکان و بی توجهی به هویت فردی و اجتماعی زنان انتقاد می کرد. انتشار مجله عالم نسوان تا سال ۱۳۱۲ خورشیدی ادامه یافت.

مجله جهان زنان

این نشریه به مدیریت خانم فخرآفاق پارسا و صاحب امتیازی همسرش فرخ دین پارسا در سال ۱۲۹۹ خورشیدی مجوز انتشار گرفت و در پانزدهم بهمن ۱۲۹۹ خورشیدی به صورت ماهانه در مشهد منتشر شد.

خانم پارسا در شش سالگی به مدرسه دوشیزگان وطن در تهران رفت و در شانزده سالگی با فرخ دین پارسا که مدیر داخلی روزنامه عصر جدید بود ازدواج کرد. بعد ها با انتقال اداری همسرش، به مشهد رفتند و فخرآفاق ضمن تدریس در مدرسه دخترانه فروغ در مجله جهان زنان مقالاتی در مورد وضعیت اسف بار زنان ایران می نوشت.

او رموز روزنامه نگاری را از شوهرش فراگرفته بود. این مجله بر آموزش زنان و عقل گرایی و علم گرایی که هر دو در آن دوره پدیده های نادری بودند تأکید داشت و خطاب به زنان نوشت: تا کی شما با افکار محدود و سطحی به دنبال عرضه خود به مردها هستید. بهتر است با تدبیر و تعقل و مسالمت جویانه و با استدلال در پی حقوق فردی و اجتماعی خویش باشید و از حق انتخاب شوهر و



فخرآفاق پارسا

حقوق اجتماعی و حق آموزش برخوردار شوید. زیرا زن و مرد امروزه در جوامع پیشرفته از حقوق یکسان برخوردارند.

این نشریه، زن ایده آل را با شرح زندگی برخی زنان اروپایی که مشاغلی چون قاضی یا نماینده مجلس داشتند و یا در محیط های آموزشی فعال بودند ترسیم می کرد.

خانم پارسا همچنین با ارائه مدل های لباس از ژورنال های اروپایی زنان را به سوی تجدد فرا می خواند. پس از انتشار چهار شماره مجله در مشهد در اردیبهشت ۱۳۰۰ خورشیدی، فرخ دین پارسا از طرف سیدضیاءالدین طباطبایی رییس الوزرا به تهران فراخوانده و به سمت مدیر مطبوعات وزارت داخله منصوب شد. در فعل و انفعالات سیاسی بعدی که سیدضیاء از رییس الوزرای منفصل گردید، فرخ دین پارسا به علت همکاری با او به سمنان تبعید و مجله جهان زنان نیز توقیف شد. ولی شش ماه بعد مجله اجازه انتشار گرفت و این بار در تهران منتشر شد. در کابینه قوام السلطنه این دو از تهران به اراک تبعید شدند. ولی به علت تهدید جانشان از سوی افراطیون مذهبی اراک، اجازه گرفتند که در قم اقامت کنند. با این وضعیت سرانجام فعالیت مجله جهان زنان متوقف شد.

خانم دکتر فرخ رو پارسا پزشک متخصص، دبیر دبیرستان، استاد دانشگاه، فعال حقوق زنان و وزیر آموزش و پرورش اواخر پادشاهی محمدرضا شاه ایران ساز در کابینه امیرعباس هویدا، فرزند این دو روزنامه نگار فرهیخته بود که توسط خلخال، جلاد خمینی مظلومانه و بی شرمانه تیرباران شد تا برگ ننگین دیگری در دفتر سیاه تاریخ خونبار جمهوری اسلامی ثبت شود.

مجله جمعیت نسوان وطن خواه ایران

این نشریه در سال ۱۳۰۲ خورشیدی به صاحب امتیازی و مدیریت خانم ملوک اسکندری به صورت ماهنامه در تهران منتشر شد. ولی سعی کرد در برخورد با مسائل و مشکلات زنان سیاست ملایم تری در داشته باشد تا کمتر در معرض اذیت و آزار و فشار مذهبپون قشری قرارگیرد. اما باز هم در مورد حقوق اساسی زنان و درخواست اصلاحات در امور زنان و ترقی و پیشرفت آن ها پای می فشرد و دیدگاه انتقادی نسبت به تنگناها و مشکلات ایجاد شده برای زنان داشت. در مجله از آثار ادبی و فعالیت های اجتماعی زنان مشهور اروپایی و امور بهداشتی و تربیت اطفال نیز مطلب می نوشتند. در شماره دوم، سال اول در ۱۳۰۲ق، مجله جمعیت نسوان وطن خواه در مقاله ای آمده بود: با آن که علما و دانشمندان دلایلی عقلی و شرعی و منطقی وجوب تعلیم و تربیت نسوان را ثابت و مدلل و مبرهن نموده اند که با عدم تربیت آن ها تعالی و ترقی ملی غیرممکن بل محال است، جای عجب است که هنوز در ایران توجهی به این مسأله مهم ننموده اند. در عوض سعی و مجاهدت بر تعلیم و انتظام و تدریس و تنویر افکار آنان، دلایلی بی خردانه در نقص عقل و عدم لیاقت آن ها اقامه می نمایند که قطعاً با اصل و مدعا مناسبتی ندارد. مثلاً از کمی قوت زن و ظرافت استخوان بندی و اعصاب او که زودتر متأثر می شود می گویند. آیا این دلایل می تواند علت شود بر آن که نقص در عقل و عیب در ادراک است؟ فقط علم و تربیت زنان است که می تواند تبلی و خودپروری و خرافات و رسوم زشت و عادات مستهجنی که زاده جهل و موجب تباهی و سیه روزگاری است از سلول مغز و خون اولادان خود پاک نماید. آری زن نیز بشر است و از این رو باید مانند یک نفر بشر تربیت و تعلیم دیده و...

نویسندگان مجله، خانم ها محترم اسکندری، فرخ لقا هدایت، نورالهدی منگنه و چند نفر دیگر همگی از اعضای جمعیت نسوان وطن خواه ایران بودند. همچنین افراد سرشناسی چون سعید نفیسی، دکتر علیم الملک و ایرج اسکندری نیز با این مجله همکاری می کردند. با فوت خانم ملوک اسکندری انتشار این مجله پس از ده شماره در پانزده بهمن ۱۳۰۴ خورشیدی متوقف شد.

اعضا هیئت رئیسه جمعیت نسوان وطن خواه ایران



اسامی خانم ها به ترتیب ایستاده از راست به چپ:

قدسیه مشیری، عباسه پایور، هایدۀ افشار، بانو چنانی، مهرانگیز اسکندری.

خانم ها به ترتیب نشسته از راست به چپ:

عصمت الملوک شریفی، صفیه اسکندری، نصرت مشیری، مستوره افشار، کبری چنانی، ملوک

اسکندری، فخرآفاق پارسا.

در این عکس خانم محترم اسکندری رئیس انجمن نسوان وطن خواه ایران حضور ندارد. او بود که این انجمن را به عنوان اولین جمعیت زنان ایران در تهران تأسیس کرد. محترم اسکندری دختر شاهزاده محمدعلی میرزا اسکندری ابتدا در محضر پدر و سپس میرزا علی محمدخان محققى به تکمیل ادبیات و تاریخ و زبان فرانسه پرداخت و سرانجام با همین استاد جوان ازدواج کرد. پدرش از آزادی خواهانی بود که قبل از مشروطیت با دیگر روشنفکران در تهران انجمن آدمیت را تأسیس نموده بود.

او نیز همانند پدر سری پرشور داشت. محترم اسکندری که با شور و شفع، انقلاب مشروطیت را پی می گرفت به زنانی پیوست که طبق قرار قبلی در زیر چادرهایشان

کفن پوشیده به مجلس شورای ملی رفتند و به نمایندگان مجلس گفتند اگر نمی خواهند در برابر اولتیماتوم روس ها مقاومت کنند مملکت را به زنان بسپارند تا آن ها روس ها را سر جای خود بنشانند. او همچنین در اقدامات پر شور اوایل مشروطیت از جمله حمایت از کالاهای داخلی در مقابل کالاهای انگلیسی و روسی و همچنین در موضوع راه اندازی بانک ملی ایران که عده ای از زنان وطن دوست و مشروطه خواه جواهرات خود را به مجلس دادند تا کمک به سرمایه گذاری برای راه اندازی بانک ملی باشد فعالانه شرکت داشت گرچه این کوشش ها به موفقیت نرسید.

در ادامه این روند محترم خانم با اندوه مشاهده کرد قانون گذاران مجلس به نحو شایسته ای به مسئله زنان و اجحافات غیر انسانی که بر آنان روا داشته می شود نمی پردازند و با اعمال نفوذ روحانیون حاضر در مجلس این اقدامات متوقف شده است. این بود که قدم در میدان مبارزه گذاشت و با جمعی از همفکرانش انجمن نسوان وطن خواه ایران را راه اندازی کرد. او در فعالیت و کوشش در کسب حقوق اجتماعی زنان خستگی نمی شناخت و یارانش در انجمن نیز همچون او خستگی ناپذیر در تلاش بودند.

باری، با پیروزی انقلاب مشروطه اگر چه گزند بر ستون پر قدرت شریعت وارد شده بود و زنان و مردان پیشرو سعی می کردند از شرایط پیش آمده استفاده کرده و قدم هایی در راه آزادی بردارند اما این بدان معنا نبود که شریعتمداران در مقابل زنان کوتاه آمده بودند. در همان مجلس اول که نمایندگان در مجموع شور انقلابی و آزادیخواهی داشتند وقتی حرکات محدود زنان برای آزادی و تشکیل گردهمایی و تأسیس انجمن های زنان مطرح شد با مخالفت اهل شریعت روبرو گردید. آنان حتی حاضر نبودند که زنان انجمن های مستقل خود را داشته باشند و در جامعه ظاهر شده و اظهار وجود کنند. به طوری که پس از تأسیس انجمن زنان و اعلان آن به مجلس در بین نمایندگان این موضوع مطرح شد که اساساً تشکیل انجمن های زنان کار درستی است یا خیر. همانجا نمایندگان شریعت مدار متعصب گفتند، اگر زنان دور هم جمع شوند فتنه می اندازند. دیگری گفت باید به نظمیه بگوییم قدغن کند و آن یکی گفت، اصلاً چنین انجمنی نباید تشکیل شود. نماینده دیگر عنوان کرد، البته اگر زنان دور هم جمع شوند و بگویند ما می خواهیم آشپزی کنیم اشکالی ندارد. ولی نماینده بعدی که غیرت اسلامی اش به جوش آمده بود گفت، اشخاص مفسد و مغرضی هستند که می خواهند به واسطه این اجتماعات بعضی فسادها بکنند.

در این میان سیدحسن تقی زاده بود که گفت، هیچ اشکال شرعی در تشکیل اتحادیه نسوان وجود ندارد و به موجب قانون اساسی هم هیچ ایرادی وارد نیست. وقتی که می گوید (قانون اساسی) ایرانی، این لفظ شامل مرد و زن هر دو است. مادامی که اجتماعات محل دینی و دنیوی نباشد ضرری ندارد و ممنوع نیست. (فرهی، ۲۰۲۳: ۳۵۵)

مشاهده می شود که حتی پس از پیروزی انقلاب مشروطیت هنوز هم قدرت روحانیون و وابستگان شان چنان زیاد بود که برای انجام هر اقدامی در جامعه نه تنها آنان بلکه حتی نمایندگان مجلس تأکید می کردند نباید خلاف شرع باشد و کمتر کنشی نو در جامعه مطرح می شد که به زعم اینان خلاف شرع نباشد. حتی محمدعلی شاه که بسیاری از علما با او در برانداختن اساس مجلس هم رأی بودند زیرا می گفتند مجلس شورای ملی، اسلام را به خطر انداخته است، پس از به توپ بستن مجلس توسط نیروهای قزاق، در تلگراف خود به مجتهدهای ایالت های کشور یادآور شد که، نسوان را به تشکیل انجمن گفتگوی زنان واداشتند و خواستند به اسم کهنه پرستی و خرافات در ارکان شرع مقدس رخنه اندازند.

این بود وضعیت جامعه ایران و خفقان مذهبی حاکم در هنگامه ای که زنان پیشرو آرزومند آزادی و رهایی از بند مذهب برای تشکیل انجمن های زنان و هر نوع فعالیت دیگر از قبیل تأسیس مدرسه دخترانه و یا راه اندازی نشریات ویژه زنان با آن روبرو بودند. با این حال در فاصله سالهای ۱۲۸۴ تا ۱۲۹۳ خورشیدی پس از تاج گذاری احمدشاه تعدادی انجمن توسط زنان آزادی خواه به ویژه در تهران تشکیل شد که به اجمال به آن ها می پردازیم.

اتحادیه غیبی نسوان

این انجمن احتمالاً نخستین تشکیلات سیاسی بانوان بود که در زمان مجلس اول شورای ملی تأسیس گردیده و به علت احتمال گزند از سوی قشریون مذهبی به صورت مخفی اداره می شد. در آن ایام پر تلاطم، زنان انقلابی مشروطه خواه ایران برای تحقق آرمان های مشروطه و مقابله با روسیه و انگلستان که حامیان استبدادیون و روحانیون بودند خود را سازماندهی می کردند. در آن دوران پر شر و شور، زنان همه

گونه همکاری برای تحقق آرمان های ملی و مشروطه خواهی با مجلس شورای ملی انجام می دادند. از جمله وقتی موضوع ایجاد بانک ملی ایران مطرح شد خانم هایی از تهران و شهرستان ها با اهدای طلا و جواهراتشان و همچنین فراهم آوری وجوهاتی نقد به حمایت از آن پرداختند، هر چند که این خواست ملی در آن زمان به نتیجه نرسید. تا این که بعدها رضاشاه بزرگ این آرزوی ملی را تحقق بخشید و بانک ملی ایران را تأسیس و دست بانکی شاهی انگلیس را از اقتصاد ایران کوتاه و این اهرم فشار دولتمردان انگلیس در ایران را حذف نمود.

زنان همواره در مبارزات بعدی مشروطه خواهان در دوره استبداد صغیر به ویژه در تبریز و در مرحله بعد در تهران، رشت، اصفهان و برخی شهرهای دیگر چه در میدان رزم و چه در عرصه های دیگر، مشروطه خواهان را همراهی می کردند.

اتحادیه غیبی نسوان بر خلاف دیگر انجمن های زنان که بعدها تشکیل شدند فقط به امور سیاسی می پرداخت. طبیعی هم بود، زیرا در آن زمان مسائل سیاسی و تغییر و تحولات اجتماعی از مسائل مبرم روز محسوب می شد و صحنه نبرد شر و خیر بود و برای همه مردم ایران و طبعاً زنان میهن پرست در اولویت قرار داشت. این انجمن با مقاله ای به نام مخدرات که در شماره هفتاد سال ۱۲۸۶ خورشیدی مجله ندای وطن منتشر کرد شهره شد.

در این مقاله از نمایندگان مجلس شورای ملی خواستار حق رأی و حضور زنان در مجلس شدند و خطاب به آنان، خواست های انقلابی دیگر خود را چنین مطرح کردند: امروز بر احدی پوشیده نیست که هر بیوه زنی به مجلس دارالشورای ملی حق دارد و ما امروز حقوق خودمان را می خواهیم... مدت چهارده ماه است که اوضاع مشروطه برپا شده و شب و روز عمر شریف خودمان را صرف خواندن روزنامه می کنیم که بفهمیم مجلس شورای ملی چه گفت و چه کرد... معلوم می شود که وکلای ما مجلس را برای تفنن خاطر خود برپا کرده اند. مجلس، برای اجرای قانون است.

پس کو قانون شما؟ پس چه شد؟ مجلس سنای شما کو؟ عدلیه شما کو؟ اگر وکلای محترم ما توانستند یا می توانند تا سلخ رمضان (۱۳۲۵ق) قانون را تمام کرده و در سایر کارها ترتیبی دهند که آسایش خلق فراهم شود زهی شرف و سعادت. والا اگر در خود چنین پیشرفتی نمی بینید و می خواهید باز هم به ترتیب سابق پیش بروید ما به توسط همین عریضه خبر می دهیم که همه استعفا از کار خود بدهند و رسماً به توسط

روزنامه ندای وطن به ما خبر داده چهل روزی هم کارها را به دست ما زن ها واگذارند. به شرط آن که عار نداشته باشند زیرا که وجود ما بسته به وجود یکدیگر است. اگر ما نباشیم شما نیستید. بر این اساس در این چهل روزی که زنان پیشنهاد می کنند جایگزین مردان در مجلس شورای ملی شوند اعلام می کنند که، قانون را صحیح می کنیم، نظمیه را صحیح می کنیم، حکام تعیین می کنیم، دستورالعمل ولایت ها را می فرستیم، ریشه ظلم و استبداد را از بیخ می کنیم، ظالمان را قتل می کنیم. انبارهای جو و گندم متمولین را می شکنیم. کمپانی برای نان قرار می دهیم. خزانه های وزرا را که از خون خلق جمع و در سرداب ها گرو کرده اند بیرون می آوریم، بانک ملی برپا می کنیم، عثمانی را عقب می نشانیم و...

البته این مقاله تندروانه و در مواردی غیرقابل اجرای اتحادیه غیبی نسوان مخالفانی حتی در میان زنان داشت. چنان که زنی به اسم زرین خانم در همین مجله به این مقاله پاسخ داد و از آنان خواست در مواضع خود تجدید نظر کرده و سنجیده تر عمل کنند و فعالیت خود را در جهت برطرف کردن موانع و مشکلات زنان متمرکز نمایند. در واقع تشکیل اتحادیه غیبی نسوان و ارائه برنامه هایی برای تغییرات اجتماعی از سوی آن نشانگر بیداری بخش های پیشرو جامعه زنان و خواست آن ها برای تغییر شرایط اجتماعی و فرهنگی و دستیابی به آزادی های فردی و اجتماعی برای زنان و تغییر شرایط آنان در نظام مردسالار اسلامی بود.

انجمن آزادی زنان

این انجمن در هشتم دی ماه ۱۲۸۵ خورشیدی در تهران پس از تصویب قانون اساسی مشروطه در مجلس اول به همت عده ای از زنان روشن اندیش همچون صدیقه دولت آبادی و نواب سمیعی تشکیل شد. هدف آنان دستیابی به حقوق اجتماعی و سیاسی بود. گروهی از زنان و مردان معروف در جلسات انجمن که ماهی دو بار برگزار می شد حضور می یافتند.

سخنران های جلسات فقط خانم ها بودند و در مورد مسائل سیاسی و اجتماعی روز و مشکلات و محدودیت های زنان در جامعه بحث و تبادل نظر می کردند. در این گردهمایی ها پدران یا برادران، مادران و خواهران خود را که می خواستند در جلسات



افتخارالسلطنه

انجمن شرکت کنند همراهی و در واقع حفاظت می کردند.

زیرا در این اوقات دسته های اوباش و چماقدار روحانیون در صورت اطلاع از برپایی گردهمایی زنان به آن یورش می بردند. از این رو، برای اجتناب از برخورد گروه های فشار، جلسات انجمن به صورت مخفی در باغی در خارج از تهران در فیشرباد برگزار می شد و ورود مردان بدون همراهی خانم ها به

جلسات انجمن ممنوع بود. در گردهمایی های این انجمن خانم های سرشناسی حضور می یافتند. از جمله دو دختر ناصرالدین شاه، خانم ها تاج السلطنه و افتخارالسلطنه و دیگر خانم های سرشناس همچون فخرالملوک و شمس الملوک جواهر کلام و گلین خانم موافق. سرانجام تندروان مذهبی از برگزاری جلسات انجمن آزادی زنان در این محل مطلع و با چوب و چماق عازم فیشرباد شدند. ولی اعضای انجمن که از اقدام آن ها اطلاع یافته بودند به سرعت پراکنده شده و آسیبی به کسی نرسید.

کمیته زنان

در سال ۱۲۸۶ خورشیدی کمیته زنان در تبریز به همت زنان مشروطه خواه تبریزی تشکیل شد و شاخه ای از آن به نام کمیته زنان ایرانی در استانبول شروع به فعالیت کرد. در جریان به توپ بستن مجلس شورای ملی و برقراری استبداد صغیر محمدعلی شاهی با کمک روس ها و تأیید ضمنی انگلیسی ها، مبارزان قهرمان مشروطه خواه تبریز از زن و مرد زیر بار ستم استبداد حکومتی و دینی نرفته و دست به مقاومت جانبازانه زدند.

به هنگام محاصره نظامی تبریز توسط قوای نظامی دولتی در سال ۱۲۸۷ خورشیدی کمیته زنان با فرستادن تلگرامی به همتای خود در استانبول، درخواست کرد آنان با اقدام عاجل خود افکار عمومی جهان را از وضعیت نابسامان کشور و وضعیت وخیم

زنان و مردان تبریزی مطلع سازند. بدین منظور کمیته زنان ایرانی استانبول طی تلگرام هایی به ملکه انگلستان و ملکه پروس (آلمان) خواهان کمک آنان شدند. در تلگرام خود به ملکه پروس نوشتند، به امپراتریس آگوستا ویکتوریا نئوس، کاخ نئوس (پتسدام)، کمیته زنان ایرانی در قسطنطنیه (استانبول) با ملاحظه خواهران خود در ایران به نام بشریت و به نام زنان ایرانی با احترام از آن والا حضرت دعوت می نماید که با استفاده از نفوذ با کرامت خویش و با میانجیگری به خاطر خواهران، در جهت خاتمه بخشیدن به کشتار و خونریزی در ایران و ستمگری غیرقابل وصفی که از جانب قوای انتظامی و به دستور شاه بر خواهران ما اعمال می شود اقدام نمایند. ریاست کمیته، زهره.

پاسخ امپراتریس پروس توسط س. مارشال سفیر پروس در عثمانی (ترکیه) به کمیته زنان ایرانی استانبول اعلام شد. امپراتریس ضمن ابراز همدردی و تأثر خود از فلاکت زن های ایرانی به مقامات پروس دستور همراهی با ایرانیان را صادر کرده بود.

انجمن مخدرات وطن

این انجمن به ریاست آغاییگم نجم آبادی با شصت نفر از زنان فعال تهران در سال ۱۲۸۹ خورشیدی شکل گرفت که اغلب همسرانشان نیز از فعالان جنبش مشروطه خواهی بودند. از قبیل همسران پیرم خان، سلیمان خان میکده، سپهسالار تنکابنی، سیدکاظم رشتی، ملک المتکلمین، دختر شیخ هادی نجم آبادی، بانو آغا شاهزاده امین، صدیقه دولت آبادی، دختر اعتمادالحکما، دره الصدف و چند نفر دیگر. دیدگاه های این انجمن در زمینه استقلال سیاسی و اقتصادی کشور، تقویت مشروطه و جلوگیری از نفوذ خارجی کشورهای روسیه و انگلستان بود. آنان با رهبران مشروطه برای پیشبرد امور همکاری می کردند. این انجمن از طرح تحریم کالاهای خارجی و دریافت وام از روسیه و انگلیس که در آن زمان از طرف دولت مطرح بود ولی مشروطه خواهان با آن مخالفت می کردند حمایت می نمودند. از فعالیت های دیگر آن ها تأسیس مدرسه دخترانه و راه اندازی کلاس های سوادآموزی برای زنان بزرگسال و همچنین دایرکردن یتیم خانه ها بود که مدیریت آن را خانمی ارمنی به عهده داشت و برای این که مزاحمتی برایش ایجاد نشود او هم با چادر و نقاب حضور می یافت. برای احداث

ساختمان مدرسه، سپهدار تنکابنی قطعه زمینی در خیابان پستخانه به انجمن واگذار کرد و هزینه ساخت بنا از طریق کمک های مالی به انجمن مخدرات وطن و درآمد های حاصل از برگزاری مجالس جشنی که انجمن ترتیب می داد به وسیله شرکت کنندگان تأمین می شد.

در مدرسه دخترانه انجمن مخدرات وطن یکصد دانش آموز دختر مشغول تحصیل بودند. رییس انجمن خانم آغاییگم نجم آبادی در سخنرانی خود در مراسم تأسیس مدرسه دخترانه در جنوب تهران حکومت را به خاطر غفلت از پرداختن به مصالح ملت به باد انتقاد گرفت و خواستار بهبود وضع زنان ایران شد. آنان در گردهمایی های خود از وضع اسف بار جامعه و حضور نیروهای تجاوزگر خارجی در کشور گفته و از بی سوادی ملت و بی عملی دولت انتقاد می کردند و خواهان تغییر شرایط رقت آور زنان ایران و علم آموزی آنان می شدند.

از اقدامات شاخص انجمن مخدرات وطن، اعتراض و مقاومت در برابر اولتیماتوم روسیه به ایران و سخنرانی در برابر مجلس شورای ملی بود که خواهان عدالت اجتماعی و استقلال کشور و رهایی از اجحافات روسیه و انگلستان شدند و خانم زینت امین، دانش آموز مدرسه اناثیه شاه آباد از افراد فعال در این گردهمایی بود که اشعاری پرشور در دفاع از مشروطه خواند. آنان عملکرد مجلسیان را هم مورد انتقاد قرار داده و از کم کاری بلدیہ (شهرداری) در امور شهری و عرضه نامناسب نان انتقاد می کردند. چنان که در روزنامه شرق شماره ۸۵ مورخ ۱۴ جمادی الاول ۱۳۲۸ ق، نوشتند، بلدیہ چرا این قسم مهممل است که فریاد مردم برای تحصیل نان به آسمان است و از کثرت جمعیت و ازدحام در دکانین خبازی بیم آن است که به اقسام مختلفه، مفسدین حيله ورزیده و اسباب فساد را فراهم آورده بهانه به دست اجنبی (روسیه و انگلستان) دهند و...

در مورد حضور نیروهای تجاوزگر روسیه در ایران نیز نمایندگان مجلس را خطاب قرار داده و می پرسند، مدت اقامت قشون خارجی در مملکت ما تا کی خواهد بود و این توقف برای چیست؟ دودنب هاله (ستاره دنباله دار هالی) دست از سر اهل عالم برداشت، این ذوطمع (حکومت روسیه) چرا دست از سر ما برنمی دارد...

شرکت خیریه خواتین ایران - انجمن خواتین ایران

این دو مجموعه در سال ۱۲۹۰ خورشیدی توسط خانم‌ها صدیقه دولت آبادی، بانو ملک المتکلمین، ماهرخ گوهرشناس، آغاشاهزاده امین و عده ای از دیگر بانوان برای کمک به محرومان در تهران برپا شدند و پول‌هایی بدین منظور از خیرین جمع آوری نموده و برای احداث مدرسه دخترانه و بیمارستان فعالیت می کردند.

انجمن نسوان

این انجمن در زمینه حقوق زنان و رسمیت یافتن انجمن‌ها و شوراهای زنان در مجالس اول و دوم مشروطه سعی زیادی کرد ولی در آن زمان خواست‌های زنان توسط نمایندگان مجلس که اغلب به روحانیون وابسته یا دلبسته بودند نادیده گرفته می شد و خواست مذهب‌یون را اعمال نموده و حاضر به پذیرش حقوق اجتماعی و فردی زنان نبودند.

انجمن شکوفه

در سال ۱۲۹۳ خورشیدی خانم مریم عمید سمنانی ملقب به مزین السلطنه که روزنامه شکوفه را مدیریت و منتشر می کرد انجمن شکوفه را با همکاری گروهی از زنان تأسیس و دیدگاه زنان انجمن را از طریق این روزنامه اعلام می کرد. اهداف انجمن شکوفه، ترویج مصرف کالاهای وطنی، ترقی صنایع هنری زنان و شاگردان مدارس دخترانه و کسب تربیت و علم و هنر زنان بود. انجمن شکوفه در همان چهل روز ابتدایی فعالیت پنج هزار زن را به عضویت پذیرفت که نشان از گسترش فعالیت‌های آزادیخواهانه زنان در آن دوره می باشد.

هیأت نسوان اصفهان

زنان پیشرو اصفهان نیز انجمن خود را برپا نموده و برای دستیابی به حقوق خود تلاش

می کردند. آنان در این شهر تظاهراتی برای بهبود وضع نان برپا نمودند.

گروه پیک سعادت نسوان



روشنک نودوست

پس از پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه و برافتادن تزار و بعد از کنگره حزب کمونیست باکو فعالیت هایی از سوی روس های سرخ در شمال ایران انجام گرفت. چنان که در شهر رشت با مدیریت بانوان جمیله صدیقی، سکینه شبرنگ، روشنک نودوست، پریخ و فرخنده نویدی، اورانوس پاریاب و کسمایی، گروه پیک سعادت نسوان تشکیل شد. آن ها با ایجاد مجله پیک سعادت نسوان و کتابخانه و قرائت خانه و اجرای نمایشات و

سخنرانی ها در زمینه پیشرفت و ترقی زنان طبق الگوی بلشویک ها و با نگرش مارکسیستی و لنینستی فعالیت می کردند.

این گروه مدرسه ای دخترانه به نام مدرسه سعادت نسوان هم راه اندازی کرده بودند. این مدرسه کلاس های اکابر برای بزرگ سالان نیز داشت. روشنک نوع دوست که شوهر و فرزندی نداشت بیشتر اوقات اش در این مدرسه می گذشت. او مدیری جدی بود.

انجمن همت خواتین

پس از تاج گذاری احمدشاه جلسه مؤسسان این انجمن با حضور گروهی از مدیران مدارس دخترانه و فعالان حقوق زنان تهران به ریاست خانم نورالدجی که مفتشه کل مدارس دخترانه تهران بود برگزار شد. وی در سخنرانی خود هدف های انجمن را اقدام عملی برای ترویج مصرف کالاهای تولید داخل و تشویق زنان به خریداری نکردن کالاهای خارجی مطرح کرد و تأکید بیشتر بر خریدن منسوجات خارجی بود. از جمله تصمیم گرفتند در کلیه مدارس دخترانه از دانش آموزان بخواهند که با لباس های دوخته شده از منسوجات داخلی به مدرسه بیایند در غیر این صورت از مدرسه اخراج

خواهند شد.

این مورد اگر چه تحکم آمیز بود ولی چون در محدوده اختیارات آن ها بود عملی گردید. اما آنان در جهت اقناع زنان برای استفاده از منسوجات داخلی اقدام مهمی نتوانستند انجام دهند. از دیگر اهداف انجمن توسعه هنرهای دستی دختران و شاگردان مدارس بود و دختران مدارس را در این مورد و همچنین عرضه دستباف خود برای فروش در مدارس تشویق می کردند. این انجمن هم چنین فعالیت های محدودی را در زمینه ناسیونالیزم ملی و وطن خواهی ابراز و انجام می داد و برای پیشبرد آن جلسات سخنرانی برگزار می کرد. اما به مشکلات عدیده زنان که از تضييع حقوق آنان به دليل مذهبی اعمال می شد نمی پرداخت. در واقع امکان انجام این کار را به علت قدرت و نفوذ روحانیون در جامعه در خود نمی دید.

با آغاز جنگ جهانی اول و پس از چندی علیرغم اعلام بی طرفی دولت ایران، با مصائب به بار آمده از حضور نیروهای نظامی متجاوز سه کشور روسیه، انگلستان و عثمانی در ایران، انجمن همت خواتین فعالیت سیاسی خود را گسترش داده و به انتقاد از تجاوزگران و بی عملی دولتیان پرداخت.

چنان که در مقاله ای در روزنامه شکوفه، سال سوم، شماره ۱۸ مورخ ۱۵ ذی قعدة ۱۳۳۳ق، نوشتند: ای خانم های وطن خواه از خواب غفلت بیدار شوید که دیگر مجال خواب نیست. به خود بیایید تا همه را آب نبرده است. هوشیار شوید تا همه گرفتار نشده اید. ببینید که خواهران مسلمان دینی شما همه در خوی، سلماس و ارومیه و سایر نقاط ایران به چه حالت و ذلت و خواری گرفتار پنجه های اجانب (شده) و بچه های معصوم آن ها را در پیش چشمشان می کشند.

در این مورد خدیجه خانم در نامه پارسی، سال یکم، شماره ۱۱ مورخ ۱۹ محرم ۱۳۳۵ می نویسد: همیشه می شنویم که بدبخت مردم گریه و ناله کرده می گویند ما لشکر نداریم، کارخانه نداریم، راه آهن نداریم، سوداگر نداریم، کشاورزی نداریم و...

آن ها از سیاست بی طرفی دولت ایران در جنگ جهانی اول نیز انتقاد می کردند. به طوری که در این مورد در روزنامه شکوفه، سال سوم، شماره ۲۱ مورخ ششم محرم ۱۳۳۴ق، نوشتند: بی طرفی را اختیار کردیم که راحت جونمان باشد قاتل جونمان شد... با همسایه جنوب و شمال (انگلستان و روسیه) عقد شرکت و اتحاد بستیم که هر چه خودشان دارند مال خودشان باشد، هر چه ما داریم مال آن ها باشد باز هم نشد. این

دیدگاه اگر چه از نظر اشغال نظامی کشور در آن ایام پُرخطر و احساس وطن دوستی بجا و درست بود ولی کاری نبود که حل آن بدست دولتمردان ایران امکان پذیر باشد و نشان می دهد که آن ها از توانایی تحلیل درست مسائل پیچیده سیاسی ناشی از تقابل قدرت های جهانی در جنگ جهانی اول برخوردار نبودند. ولی به هر روی با دخالت در امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به این ترتیب اعلام حضور کرده و تجربه می اندوختند.

شرکت خواتین اصفهان

این شرکت را صدیقه دولت آبادی در سال ۱۲۹۷ خورشیدی با همکاری و سرمایه زنان به صورت تعاونی در اصفهان تأسیس کرد. هدف این شرکت ترویج تولید و استفاده از پارچه های وطنی و جلوگیری از ازدواج دختران قبل از پانزده سالگی بود. این شرکت تعاونی در شهرهای اصفهان، یزد و کرمان سه کارگاه کوچک بافندگی دایر نمود که همه کارکنان آن زن بودند.

شرکت آزمایش بانوان

این شرکت هم به همت خانم صدیقه دولت آبادی در تهران به سال ۱۳۰۰ خورشیدی تأسیس شد. اعضای اولیه آن خانم ها، صبا، درخشنده، عزیزی، بیات، زهرا اسکندری و افسرالملوک آریانی بودند.

هدف شرکت ترویج امتعه وطنی و ایجاد دبستان شش کلاسه برای دخترهای بی بضاعت بود که نصف روز در آنجا درس بخوانند و بقیه وقت خود را کار کنند تا مخارج خود را تأمین نمایند. این خواست با گشایش دبستان دخترانه توسط این مجموعه برای آنان فراهم شد.

جمعیت نسوان وطن خواه ایران

در اواخر سال ۱۳۰۱ خورشیدی در تهران جمعیت نسوان وطن خواه ایران به مدیریت

خانم محترم اسکندری تأسیس شد. او در مورد اهداف این انجمن نوشت: چون در جریان مشروطه آن چنان که باید و شاید به حقوق زنان توجه نشده این جمعیت در صدد کسب آن حقوق می باشد. اعضای سرشناس آن به استثنای وی، خانم‌ها نورالهدی منگنه، فخرآفاق پارسا، فخرعظمی ارغوان، مستوره افشار، ملوک اسکندری، عباسه پایور، ملکه ابوالفتح زاده، کبری چنانی، مهرانگیز اسکندری، عصمت الملوک خواجه نوری، نظم الملوک خواجه نوری، توران افشار، هایده مقبل، فرخ لقا هدایت، اشرف السلطنه سیادت، آصف الملوک، شریفی و... بودند.

طبق اساسنامه، جمعیت نسوان وطن خواه ایران اهداف خود را بدین شرح تعیین کردند: سعی در تهذیب و تربیت دختران، ترویج صنایع وطنی، باسواد کردن زنان، نگاهداری از دختران بی کس، تأسیس مریضخانه برای زنان فقیر، تشکیل هیأت تعاونی به منظور تکمیل صنایع داخلی، مساعدت مادی و معنوی نسبت به مدافعان وطن در موقع جنگ. نورالهدی منگنه سخنگوی جمعیت نسوان وطن خواه ایران در خاطرات خود می نویسد: هر هفته سخنرانی هایی ترتیب داده می شد و با ارسال دویست سیصد کارت خانم‌ها را برای شرکت در جلسه های سخنرانی دعوت می کردند.

با توجه به استقبال خانم‌ها از جلسات سخنرانی جمعیت نسوان وطن خواه در می یابیم که زنان از جلسات سخنرانی بدون اجرای موسیقی که سخنران حرفی برای گفتن داشت استقبال می کردند. زیرا سخنران‌ها که اغلب از مدیران و معلمان مدارس دخترانه بودند معمولاً نطق های پرشوری در زمینه لزوم سوادآموزی دختران و موارد مشابه ایراد می نمودند.

جمعیت برای مقابله با فرهنگ مردسالار مذهبی جلسات متعدد برگزار می کرد تا راه های ممکن برای این موضوع را پیدا کند. از جمله یکی از اقدامات آنان که بازتاب گسترده اجتماعی داشت گردآوری نسخه هایی از کتابچه ای به نام مکر زنان بود که توسط قشربون مذهبی منتشر شده بود و در اقدامی نمادین این نسخه ها را در میدان توپخانه آتش زدند.

خانم محترم اسکندری که بازداشت و به نظمیه برده شده بود در آنجا گفت: ما هم مثل تمام انسان ها عقل داریم، مکار نیستیم. این عمل ما برای دفاع از آبروی مادران و خواهران شماسست...

سخنان پرشور و تأثرآمیز او در افسران نظمیه اثر کرد و آن‌ها را به حمایت از او

برانگیخت. اما قشریون مذهبی را برآشفته نمود و تهمت ها و افتراهای آنان علیه زنان فعال به ویژه خانم محترم اسکندری اوج گرفت.

آن ها با بی شرمی طبق روش معمول خود خانم ها را فاسدالاخلاق و... دانسته و به شایعه پراکنی غیراخلاقی دست می زدند و به هوادارانشان می گفتند که این جمعیت می خواهد چادر از سر زنان ما بردارد. حتی بچه های کوچک را تحریک می کردند در مسیر عبور خانم اسکندری خاک بر او ریخته و سنگ پرتاب می کردند.

قشریون مذهبی در همین راستا به خانه نورالهدی منگنه یورش برده و اموال او را غارت نمودند. وی که پس از این اقدام و هیجانات مذهبی ایجاد شده جانش را از سوی افراطیون مذهبی در خطر دید، مدتی به صورت مخفیانه زندگی کرد.

مجله جمعیت نسوان وطن خواه ایران که به صاحب امتیازی و مدیریت خانم ملوک اسکندری به صورت ماهانه منتشر می شد دیدگاه های این جمعیت را منعکس می کرد. یکی از اقدامات این جمعیت دایرکردن کلاس اکابر زنان در تابستان ۱۳۰۳ خورشیدی بود که با استقبال زنان همراه شد و موجب گردید آن را به مدرسه اکابر در سال ۱۳۰۴ خورشیدی تبدیل کنند که سی و شش نفر خانم در آن به سوادآموزی پرداختند. از اقدامات ارزشمند دیگر این جمعیت تهیه و ارائه طرحی سه ماده ای به مجلس شورای ملی برای بهبود وضعیت زندگی زنان ایرانی بود که در آن از نمایندگان مجلس درخواست نمودند آن را تصویب و به صورت قانون درآورند. این سه ماده به شرح زیر به مجلس ارائه شد:

ماده یک - لزوم تجزیه خون و اعمال سایر معاینات طبی قبل از تحقق ازدواج.

ماده دو - اعزام چند نفر از بنات بی بضاعت ایرانی برای تحصیل علم قابلیت به مصر یا بیروت.

ماده سه - ترویج و تعمیم البسه وطنی در کلیه مدارس و توحید شکل و رنگ آن در صورت امکان.

از مردان روشنفکر آن دوره که در برخی از جلسات جمعیت نسوان وطن خواه حضور یافته و در مورد حقوق و آزادی زنان سخنرانی می کردند ابراهیم خواجه نوری، سعید نفیسی و دکتر شفق بودند.

این جمعیت تا سال ۱۳۱۱ خورشیدی توانست به فعالیت خود ادامه دهد. بجز انجمن ها و جمعیت های مذکور تشکل های دیگر زنان در تهران و برخی شهرستان ها هم

بودند که فعالیت های آنان محدودتر بود. بررسی کلی در مورد اهداف و اقدامات انجمن ها و تشکل های مختلف زنان از دوره مشروطه تا پایان عهد قاجار نشان می دهد که برای گذار از روش آموزش مکتب خانه ای مآلاها که قرن ها سابقه داشت و تغییر آن در مسیر نوگرایی و همگامی با عصر جدید به علت دیدگاه های سنتی و محافظه کار روحانیون مسیر پر پیچ و خم و دشواری طی شد.

زیرا در هر قدم با مقاومت و سرکوب دست اندرکاران، توسط قشریون مذهبی مواجه بوده است. در این میان راه اندازی مدارس دختران نیز که قرار بود نیمی از جمعیت زیر ستم مذهبی را از اندرونی های اسلامی به مدارس رهنمون شود با مقاومت بیشتر اهل شریعت و دشواری های بسیار بیشتری همراه بوده است.

مشکلات احداث مدارس دخترانه در عهد قاجار

اکثر زنان پیشرو و ترقی خواه برخلاف تندروی های زنان در اتحادیه غیبی نسوان، با واقع بینی و تشخیص شرایط دشوار ناشی از عصبیت مذهبی روحانیون و قشریون راه دیگری را برگزیدند. آنان مصمم شدند که گام به گام پیش بروند تا مرتجعین کم تر بتوانند مانع اقدامات شان شوند. بدین منظور هدف اصلی را تأسیس مدارس دخترانه قرار دادند.

بعد از بی بی خانم استرآبادی، کسی که به احداث مدرسه دخترانه روی آورد و تا حدودی موفق شد خانم طوبی آزموده بود. همسرش عبدالحسین میرپنج مردی در سنین بالا و اهل علم و فضل بود. وی برای طوبای جوان معلم خصوصی گرفت و او در زمینه ادبیات فارسی و عربی و زبان فرانسه تحصیل کرد. طوبی نام مدرسه دخترانه اش را ناموس گذاشت بلکه از اذیت و آزار متعصبان مذهبی رها شود. ولی در آن شرایط خفقان مذهبی برایش به خاطر احداث مدرسه دخترانه اشعار هجو عامیانه سروده و آخوند ها او و دختران مدرسه را بی عفت دانسته و بر آتش خشم کوردلان می افزودند. خانم آزموده برای این که خشم متعصبان مذهبی را مهار کند در درس های مدرسه اش مطالب مذهبی و آموزش قرآن هم گنجانده بود. همچنین در ایام مذهبی چند مجلس روضه خوانی هم برگزار می کرد. اما با این حال روحانیون به استناد آیات و روایات و احادیث احداث مدرسه دخترانه را مضر به حال اسلام و مسلمین دانسته و به مقابله برخاستند.

یکی از درس خوانده های مدرسه ناموس، شمس الملوک جواهرکلام عضو انجمن آزادی زنان بود. او بعداً معلم و نویسنده شد و در دهه ۱۳۰۰ خورشیدی به تفلیس گرجستان رفت و تاریخ و ادبیات ایران را به مهاجران ایرانی تدریس می کرد. او نخستین زن ایرانی بود که در سال ۱۳۰۶ در کلاس های مختلط تفلیس بی حجاب شاگردان را آموزش می داد. یک معلم پیشگام دیگر درة المعالی دختر علی شمس المعالی پزشک مخصوص ناصر الدین شاه بود. او که خانمی ثروتمند بود مدرسه مخدرات تهران را تأسیس کرد و زنان با سوادتر فامیل اش را برای تدریس در مدرسه اش دعوت نمود. این خانم فرهیخته بعد از قرارداد استعماری ۱۹۰۷ روسیه و انگلستان بر علیه ایران که کشورمان را بین خود قسمت کردند به صف فعالان و انقلابیون میهن

دوست ایرانی پیوست و با صدیقه دولت آبادی همکاری می نمود. او به تشکیل انجمن های زنان برای تحریم کالاهای این دو کشور همت گماشت. در منزل وی جلسات زنان میهن دوست برگزار می شد به علاوه خانه اش محل گرد هم آیی ادیبان و شعرای نام داری چون ملک الشعرای بهار و ایرج میرزا بود.

در همان دوره تشکیل مجلس اول شورای ملی، زنان پیشرو در صدد فراهم کردن شرایط تحصیل دختران بودند. آنان در نامه ای به سیدمحمد طباطبایی که نماینده مجلس بود خواهان حمایت از زنان برای تحصیل شده و تقاضا کردند از ایجاد مدارس دخترانه همانند تشکیل مدارس پسرانه حمایت کنند. ولی مجلسیان توجهی به خواست آن نکردند.

اما زنان ترقی خواه از پای نشستند و با نوشتن مقالاتی در روزنامه ها به تشریح فواید سوادآموزی دختران پرداخته و اقدامات قشربون را مورد نقد قرار می دادند. زنان ترقی خواه توضیح می دادند که ضرورت تحصیل دختران در جهت منافع ملی کشور می باشد.

در این مورد خانم نورالهدی منگنه در مجله جمعیت نسوان وطن خواه ایران، سال یکم، شماره ۲ مورخ ۱۳۰۲ق، نوشت: ایران اگر تمام وسایل مقامی برایش مهیا باشد و فقط حالت اجتماعی اصلاح اساسی که عبارت است از تعلیم و تربیت و تهذیب اخلاق حاصل نگردد و مقامی را که هیئت نسوان در روح اجتماعی داراست مستور نماید در میدان



نورالهدی منگنه

مبارزه و مسابقه با ملل زنده دنیا عاجز خواهد ماند. آنان همچنین به ستمکاری مردان و اجبار زنان به زندگی در اندرونی ها اشاره می کردند و خواهان تغییر روش مردها نسبت به زنان و دختران و اجازه تحصیل و تغییر وضعیت زندگی آن ها بودند.

در این مورد هما بانو عظیمی نوشت: مردان ما نادان و ستمگرند. چون خود نادان هستند، دانش آموختن به ما را ناروا می پندارند و نمی دانند که هر خاکی که بر سر مردم ریخته شده انگیزه ای جز نادانی نداشته است. مردان احمق... برای زنان دبستان

ها و دانشگاه‌ها باز کردن را ناروا و حرام می‌دانند و می‌گویند زنان را به راه بد می‌برد. در حالی که نمی‌دانند که همه بدی‌ها نتیجه بی‌دانشی است نه دانش. خانم فخرآفاق پارسا، در باره مخالفت‌های قشریون مذهبی با تحصیل دختران می‌نویسد: وقتی گفته می‌شود که تمام زنان عالم مشغول تحصیل هستند و هر کدام از اعمال مخصوصه و تکالیف مربوط به زنان تجاوز نموده‌اند و به فنی دیگر مشغول شده‌اند، جواب می‌گویند آن‌ها مسلمان نیستند و کافرند. در این موقع به یک حدیث غیرمعلوم که مبنایش را کمینه (من) نمی‌دانم متوسل شده و می‌گویند حرام است زن سواد داشته باشد.

خانم‌های پیشرو و ترقی‌خواه بر آن بودند که باسواد شدن زنان نقش اساسی در ایجاد تغییر و تحول مثبت در زندگی فردی و اجتماعی آن‌ها دارد. از جمله خانم شمس کسمایی در روزنامه ایران نو، سال یکم، شماره ۵۴ مورخ ۱۶ شوال ۱۳۲۲ ق نوشت: چرا نصف نفوس ایران که ما طایفه نسوان باشیم جزو اموات محسوب می‌شویم؟ و خودش در پاسخ می‌نویسد، خروج از این وضعیت در گرو آگاه شدن زنان و دختران است و زنان از طریق سوادآموزی و گسترش مدارس دخترانه می‌توانند با عقاید و مدنیت جدید آشنا شوند و نسبت به حقوق خود آگاه گردند.

یک سال بعد از تشکیل مجلس اول در روزنامه مجلس، سال اول، شماره شش، مورخ شانزده شوال ۱۳۲۴ ق، آمده است: حس بشریت گواه است که زن و مرد را از حیث ادراک و شعور فرق و تفاوت نیست. همچنان که پسران قابل تعلیم و تربیت هستند دختران نیز لایق دانستن و آموختن خواهند بود و البته روا نیست که دختران و خواهران وطن عزیز را از مقامات سعادت علم محروم داریم. زیرا که جنس اناث امهات کمال و مُرصعات ادب و مربیات رجال اطفالند.

یوسف خان ریشارد مؤدب الملک در سال ۱۲۸۷ خورشیدی کلاس درس خصوصی برای دختران خود و دوستانش در منزل اش برگزار کرد که به مدرسه فرانکو پرسیان معروف شد. او پسر دکتر ریشارد آمریکایی بود که در دوره ناصرالدین شاه برای تدریس در مدرسه دارالفنون استخدام شده بود و با دختری ایرانی ازدواج کرد و مسلمان شد. در ادامه فعالیت فرهنگی مؤدب الملک پس از کاهش کنترل نسبی فشار متعصبین مذهبی مدرسه فرانکو پرسیان گسترش یافت و به یکی از بهترین مدارس دخترانه تهران تبدیل شد.

در اواخر سال ۱۳۲۴ق، پس از انجام فعالیت های توضیحی و مقاله نویسی، زنان پیشرو به این نتیجه رسیدند که شرایط برای تأسیس مدرسه دخترانه در تهران مناسب است. در ماه صفر سال ۱۳۲۵ق/مارچ ۱۹۰۷م، بی بی خانم وزیراف همسر موسی خان میرینج، دبستان دوشیزگان را در تهران تأسیس و اعلام کرد دانش آموزان دختر بین سنین هفت تا دوازده سال را می پذیرد.

این مدرسه پنج آموزگار زن داشت و برای جلوگیری از خشم مذهبیون در اعلان تأسیس مدرسه آمده بود که تمام معلمین از طایفه اناث می باشند و به غیر از یک پیرمرد قاپوچی (دربان) مردی در این مدرسه نخواهد بود.

با همه این تمهیدات، گشایش دبستان دوشیزگان با خشم و هیاهوی روحانیون و هوادارانشان در تهران مواجه شد. آن ها در اعلان هایی در مذمت تأسیس مدرسه دخترانه نوشتند: این مدرسه را بیگانگان به منظور رواج بی عفتی دایر کرده اند و آن را با اشاعه فاحشه خانه ها و اباحه مسکرات در یک ردیف قرارداده و عنوان کردند مدرسه علم برای نسوان خلاف دین و مذهب و مدیر و آموزگاران شبی و بی دین اند. در این میان هر استدلالی که موافقین درس خواندن دختران خطاب به روحانیون می نوشتند که درس خواندن دختران هیچ ضرری برای دین نداشته و اطفال بهتر پرورش می یابند، مورد قبول قرار نمی گرفت و آنان در صدد ویران کردن دبستان برآمدند.

بی بی خانم وزیراف در این مورد شکایت به مجلس برد. اما مجلس در پاسخ نوشت، صلاح در این است که مدرسه تعطیل شود. به این ترتیب اولین دبستان دخترانه تهران با تهدید و افترای روحانیون پس از حدود یک ماه فعالیت به ناچار تعطیل شد.

زنان ترقی خواه از پای ننشستند و با انتشار مقاله ها و مکتوباتی در روزنامه ها بر حق دختران برای تحصیل به روش جدید تأکید می کردند. خانم وزیراف هم در نامه ای سرگشاده که در روزنامه تمدن، سال اول، شماره ۱۵ مورخ ۲۷ ربیع الاول ۱۳۲۵ق، منتشر شد خطاب به مجلس و مردم اقدامات روحانیون و ایادی آن ها را محکوم و از مجلس درخواست کرد به حقوق زنان احترام گذاشته شود. در روزنامه های دیگر هم مطالبی در این مورد منتشر شد. تا این که با تصویب متمم قانون اساسی در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ق، تحصیل و تعلیم علوم، معارف و صنایع بدون ذکر جنسیت، برای عموم مردم آزاد اعلام شد و طبق اصل نوزدهم که تأسیس مدارس به مخارج دولتی و ملتی و تحصیل اجباری را تأکید و وزارت علوم و معارف را مسئول تحقق آن تعیین کرده بود،

مدرسه دوشیزگان نیز در محل جدیدی بازگشایی و زیر نظر وزارت معارف قرار گرفت. به این ترتیب با اقدام بی بی خانم وزیراف در تأسیس مدرسه دوشیزگان و بازگشایی مجدد آن، راه برای تأسیس مدارس دخترانه دیگر در کشور باز شد. البته این آغاز راه پرفراز و نشیب مبارزه زنان ترقی خواه با روحانیون واپس گرا و آشتی ناپذیر برای فراهم کردن شرایط تحصیل دختران در دبستان ها بود. در این دوره بود که مدرسه دیگری به نام مکتب دختران در ۱۶ ربیع الاول ۱۳۲۶ ق، در تهران افتتاح شد. مؤسس این مدرسه مردی به نام محمد آقا بود ولی مدیر و ناظم و معلمین همه خانم بودند. در اعلان نام نویسی این مدرسه هم برای جلوگیری از تحریک قشریون مذهبی تأکید شده بود که حتی پسر بچه شش ساله نیز حق ورود به محوطه مکتب دختران را ندارد.

با بازگشایی مجلس دوم شورای ملی، برخلاف نمایندگان مجلس اول که توجه چندانی به مسائل حقوقی زنان نداشتند آنان بر لزوم تأسیس مدارس دخترانه تأکید می کردند. از جمله حزب دموکرات بر لزوم توجه مخصوص برای تربیت بانوان و تعلیم و تربیت رایگان و اجباری برای همه مردم اصرار می ورزید. اگر چه دولت توانایی انجام این کار بزرگ را نداشت ولی مطرح شدن این خواست و پافشاری زنان و مطبوعات این حسن را داشت تا زنان پیشرو بتوانند قدم پیش گذاشته و مدارس جدیدی را با هزینه شخصی تأسیس نمایند.

با این حال و با همه موانع و مشکلات مدارس دخترانه در این سال ها یکی پس از دیگری در تهران تأسیس شد و از سال ۱۲۸۸ خورشیدی تعداد مدارس دخترانه در تهران به سرعت افزایش یافت.

ولی موضوع کیفیت و چگونگی وضعیت مدارس به تدریج نگران کننده شد. چنان که در سال ۱۲۹۲ خورشیدی گروهی از مدیران مدارس دخترانه نسبت به وضع نابسامان بخشی از مدارس دخترانه تهران و بی توجهی وزارت معارف به آن اعتراض کردند. البته از آنجایی که در هر کاری در یک جامعه سامان نیافته عده ای فرصت طلب سعی دارند از موقعیت پیش آمده برای منافع شخصی شان سوء

استفاده کنند در مورد راه اندازی مدارس دخترانه هم چنین مشکلاتی پدید آمد. مزین السلطنه در روزنامه شکوفه، شماره سیزده در شعبان ۱۳۳۱ ق، در این مورد نوشت: در هر گذری بیست الی سی مدرسه است ولی ابداً معلوم نیست که این اشخاص که متکفل این امر بزرگ و محل امانت و دیانت و سپردن دوشیزگان اند... آیا لیاقت این

امر مهم را دارند یا ندارند. مدرسه است یا وسوسه، تدریس است یا تدلیس، مقام علم و معرفت است یا مکان لهو و لعب و شیطننت و... پس از هشدارهای بسیار، اداره تفتیش کل وزارت معارف دستور العملی نوشت و اعلام کرد: اگر در هر یک از موارد در مدارس نسوان بر خلاف این مواد چیزی مشاهده شود، دفعه اول اخطار و ده روز مهلت و در ثانی البته آن مدرسه تعطیل خواهد شد. اما این کار عملی نشد و در مقابل اعتراضات به حق فعالان حقوق زنان چندی بعد وزارت معارف اعلام کرد، چیزی که قدری باعث تأخیر در اجرای آن شده است همانا عدم وسائل مادی است.

فعالان زنان قانع نشده و در نشریه شکوفه شماره بیست و یک نوشتند: وزارت معارف نیز از عوامل اصلی نابسامانی است. زیرا به اشخاصی که صلاحیت علمی و اخلاقی ندارند به واسطه، توسط ها و پارتی بازی ها و اشتباه کاری ها اجازه تأسیس مدرسه دخترانه داده اند. همین بی ترتیبی هاست که ما را از قافله عقب انداخته و نمی گذارد آدم شویم. معارف نسوان هم مثل خانه بی صاحب می ماند، اساس صحیح ندارد. هر کس به خیال خودش مکانی ترتیب داده و اسم آن را مدرسه گذاشته است.

مدرسه هایی بودند که در یک خانه کوچک اجاره ای که خانواده در آن زندگی می کردند، خانم خانه یک اتاق آن را به دانش آموزان اختصاص داده و یک تابلو مدرسه فلان هم درب منزل زده بود. معلوم نبود آنجا چه خبر است و چه می گذرد و چه به بچه ها تدریس می شود. وزارت معارف هم با عنوان نداشتن امکانات مالی لازم خود را کنار کشیده و کنترلی انجام نمی شد. اعتراض ها ادامه داشت تا این که وزارت معارف برای نظارت بر مدارس دخترانه اداره معارف نسوان را تأسیس کرد اما این اداره هم نتوانست این نابسامانی ها را رفع کند.

تا این که در دوره احمدشاه، نصیر الدوله وزیر معارف دولت وثوق الدوله به تأسیس ده دبستان دخترانه و یک دارالمعلمات در تهران پرداخت. در سال ۱۲۹۶ خورشیدی مؤدب الملک به ریاست دارالمعلمات برگزیده شد و کلاس های آن در مدرسه فرانکو پرسیان برگزار می شد. شاگردان دختر این آموزشگاه پس از اتمام دوره شش ساله ابتدایی وارد آن می شدند. با کاردانی مؤدب الملک که مردی اهل فضل و فرهنگ دوست بود و خودش در کلاس های اصول تعلیم و تربیت تدریس می نمود، معلمین کارآموده ای را نیز برای تدریس در دارالمعلمات به کار گماشته بود. دانش آموزان پس از سه سال

تحصیل در این آموزشگاه به عنوان معلم مدرسه دخترانه استخدام می شدند. چنین بود که خانم مهرداد درخشان در سال ۱۲۹۸ خورشیدی در شماره یازده روزنامه زبان زنان نوشت: اگر حقیقت امر را بخواهید ما بیشتر از چهار یا پنج مدرسه دخترانه با معنی در تهران نداریم. مابقی مرکب اند از چند باب تجارتخانه، دلال خانه، تقلب خانه و...

تا این که در سال ۱۳۲۹ق، از سوی وزارت معارف، میرزاحسین خان عدالت به سمت مدیرکل مدارس نسوان وزارت معارف تعیین شد.

میرزاحسین خان درس خوانده روسیه و از سران نهضت مقاومت مشروطه خواهان تبریز در مبارزه با استبداد محمدعلی شاهی و ناشر روزنامه الحدید (آهن) بود. او در نوشته های خود از اولین کسانی بود که در ایران در باره آزادی زنان و آزادی حجاب مطلب می نوشت و از حق زنان برای تحصیل دفاع می کرد. او که از سوی مشروطه خواهان به عنوان رییس اداره معارف تبریز برگزیده شده بود به علت نظریات آزادیخواهانه اش، خشم روحانیون تبریز را برانگیخت و تکفیر شد. وی که در مبارزات خود در تبریز رنج ها کشیده بود به خاطر تهدیدهای قشریون از تبریز به تهران رفت ولی در آنجا هم در باره حقوق زنان و حق تحصیل زنان مطلب می نوشت و سال ها معلم یا مدیر مدرسه پسرانه بود تا این که در سمت جدید منصوب شد.

میرزاحسین خان عدالت بدین منظور که مدارس دخترانه تهران را از نظر کیفیت آموزش و برنامه های آموزشی نظارت و کنترل کند با شور و پشتکار به اقدامات در زمینه نظارت بر مدارس مشغول و با ارسال اظهارنامه ای به مدیران مدارس آنان را موظف کرد مشخصات خود را به دفتر مدیریت کل مدارس نسوان وزارت معارف تحویل دهند تا مورد رسیدگی قرارگیرد. او هشدار داد در غیر این صورت مدرسه مربوطه تعطیل و مدیر آن را از تصدی این شغل باز خواهند داشت. با این همه وضع مدارس اصلاح نشد.

به طوری که در سال ۱۳۳۱ق، گروهی از مدیران مدارس دخترانه به بی سامانی مدارس و اقدام عملی نکردن وزارت معارف در این زمینه اعتراض کرده و در این مورد شروع به درج مطالبی در مطبوعات کردند. این موضوع نشان می دهد که در یک سیستم فاسد و ناکارآمد حتی اگر فردی آشنا به موضوع و صادق و دلسوز تصدی امری را به عهده گیرد به تنهایی نمی تواند بر مشکلات فائق آید. اعتراض ها و چاره اندیشی های فعالان و مدیران مدارس دخترانه موجب شد در سال ۱۳۳۶ق، وزارت معارف برای

نظارت بر مدارس دخترانه، اداره معارف نسوان را تأسیس کند. اما این اداره هم نتوانست اقدامی مؤثر در این زمینه به عمل آورد. در واقع یکی از مهم ترین اهداف زنان تجددطلب از تحصیل زنان و دختران آماده کردن آن ها برای مشارکت در حیات سیاسی و اجتماعی جامعه ایران بود. چنان که صدیقه دولت آبادی در این مورد در روزنامه زبان زنان، سال دوم، شماره ۷ مورخ ۱۹ شعبان ۱۳۳۸ق، نوشت: ای خواهران گرامی، ای دخترانی که از مدارس بیرون آمده اید، امروز وظایف شماها بسیار است. امروز شماها باید هم خودتان را برای تربیت خواهرانتان، ازدیاد دبستان ها، مجامع علمی، صنایع یدی، گشودن مریضخانه ها و... مصروف بدارید. وطن ما در بیچارگی و بینوایی ها می باشد و باید از راه علم، اخلاق و فهم و عقل اسباب ترقی و سعادت آن را فراهم ساخت. از دیگر مواردی که فعالان ترقی خواه سال ها پیگیر آن بودند تأسیس مدارس دولتی رایگان دخترانه و پسرانه در سراسر کشور بود. زیرا علاوه بر این که مدارس خصوصی در سطح کشور کم بود و همواره مورد هجوم تندروهای مذهبی قرار می گرفت. مؤسسين این مدارس هم اغلب سرمایه لازم برای راه اندازی یک مدرسه قابل قبول را نداشتند و نکته مهم دیگر این که بسیاری از مردم با فقر گسترده در کشور قادر به پرداخت شهریه این مدارس برای تحصیل فرزندانشان نبودند.

چنین بود که زنان و مردان فرهنگ دوست و ترقی خواه با نوشتن مقالاتی در روزنامه ها این مشکل را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار داده و از وزارت معارف درخواست می کردند طبق قانون اساسی به تأسیس مدارس با امکانات مناسب و معلمین شایسته در سطح کشور اقدام و شرایط تحصیل رایگان دختران و پسران را در این مدارس دولتی فراهم کنند.

با انتصاب نصیرالدوله بدر به عنوان وزیرمعارف در سال ۱۳۳۶ق، و پیگیری های او در هیئت دولت اقدام مهمی برای حرکت در این مسیر صورت گرفت. در جلسه مورخ ۲۸ جمادی الاول ۱۳۳۶ق، هیئت دولت تصویب نامه ای چهار ماده ای مبنی بر تعیین عوارض بر مالیات های مستقیم نقدی و جنسی به عنوان عوارض معارف صادر کرد تا عوارض دریافتی در اختیار وزارت معارف قرارگیرد و برای احداث مدارس دولتی در سطح کشور هزینه شود. با درآمد کسب شده از این محل وزارت معارف در قدم اول اقدام به تأسیس ده مدرسه دولتی دخترانه نمود که هر کدام در یک ناحیه تهران قرار

داشت و این مدارس از نظر امکانات آموزشی شرایط یکسانی داشتند. البته تعداد دبستان های پسرانه احداث شده بیشتر از دخترانه بود.

بعد از این موفقیت فعالان حقوق زنان دلگرم شده و طی مقالات و نوشته هایی از وزارت معارف درخواست نمودند که به همین صورت احداث دبستان های دخترانه را در نقاط مختلف کشور گسترش دهد. اگرچه طبق اسناد موجود تأسیس مدارس دخترانه از سال ۱۳۲۸ق، در شهرهای ایران آغاز شد اما واقعیت این است که روحانیون و عناصر وابسته به آن ها راضی به تأسیس مدرسه دخترانه در شهرهای خود نبوده و با مخالفت های آشکار مانع این کار می شدند.

چنان که، در سال ۱۳۲۷ق، اولین مدرسه دخترانه در اصفهان به نام دبستان دوشیزگان، جنب مسجد سرخی تأسیس شد ولی به علت مخالفت گسترده مذهبیون نتوانست به فعالیت خود ادامه دهد و مدت کوتاهی از تأسیس آن نگذشته بود که به ناچار تعطیل شد. هم چنین در مجله عالم نسوان، سال یکم، شماره دو مورخ صفر ۱۳۳۹ق، آمده است: در شهر شیراز مدرسه دخترانه ای (دبستان تربیت بنات) به سعی و همت معارف پروران و مساعدت رییس معارف آنجا تأسیس گردید. به مجرد افتتاح مدرسه مزبور جمعی از اوباش مفت خور (عوامل روحانیون) که برای جلب منافع شخصی همیشه مادر وطن را رنجور و فرزندان او را کور می خواهند در صدد ممانعت برآمده مدرسه را برهم زدند و حتی تابلو آن را شکستند.

نکته جالب این که از اواخر دهه ۱۳۳۰ق، عده ای از صاحب منصبان نظامی در مناطق جنوبی کشور با مشاهده وضع نابسامان موجود، برای فراهم کردن امکان تحصیل فرزندان خود و دیگران در این مناطق محروم با پول اعانه ای که از نظامیان همکارشان دریافت می نمودند اقدام به تأسیس مدارس دخترانه و پسرانه کردند. چون جاهل ها و لوطی های وابسته به روحانیون محلی یارای رویارویی با نظامیان را نداشته و از عواقب اقدامشان ترس داشتند، این مدارس بدون مشکل به کارشان ادامه دادند.

در روزنامه عالم نسوان، سال یکم، شماره دو، مورخ صفر ۱۳۳۹ق، و هفته نامه حُبَل المتین، سال ۳۳، شماره ۹، مورخ نهم رمضان ۱۳۴۳ق، و همین هفته نامه، سال ۳۳، شماره ۲۱، مورخ ۱۸ ذیحجه ۱۳۴۳ق، و همچنین در حبل المتین، سال ۳۳، شماره ۲۹، مورخ ۲۱ صفر ۱۳۴۴ق، در این مورد مطالبی نوشتند که می شود آن ها را به این صورت عنوان کرد: مدارس دخترانه و پسرانه با همت و اعانه نظامیان در شهرهای شیراز،

بوشهر و اهواز تأسیس شده است. نظامیان نه تنها امنیت این مدارس را از گزند عوامل روحانیون تأمین کرده اند بلکه به این مدارس حمایت مالی نیز می نمایند و همچنین از مسئولان ادارات دولتی و تجار و ثروتمندان این شهر ها خواسته اند به این مدارس اعانه بپردازند.

با وجود موانع و مشکلات متعددی که از سوی قشریون مذهبی برای تأسیس مدارس دخترانه و هم چنین اجازه دادن به دختران جهت تحصیل اعمال می گردید اما به تدریج بر شمار دانش آموزان دختر افزوده می شد. به طوری که در سال تحصیلی ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۵ خورشیدی در پایان دوره قاجار از مجموع ۶۰۳۳۵ دانش آموز دختر و پسر مقاطع تحصیلی ابتدایی و متوسطه در کشور ۱۸۰۵۰ نفر دانش آموز دختر بودند و از این عده ۱۷۶۲۴ دختر در مقطع ابتدایی و ۴۲۶ دختر در مقطع متوسطه تحصیل می کردند. البته بخشی از این آمار مربوط به مدارس و دبیرستان های اقلیت های مذهبی است که در مدارس و دبیرستان های آن ها تعداد دختران مشغول به تحصیل قابل ملاحظه بود. در این سال تعداد کل معلمان ایران ۴۵۶۰ نفر بود که ۹۴۹ نفر آنان زن بودند. باید توجه داشت این معلمان که اغلب در مدارس کوچک غیردولتی پسرانه یا دخترانه به تدریس می پرداختند به صورت پاره وقت کار می کردند و اغلب آن ها استخدام رسمی تمام وقت نبودند.

به هر روی، روشنفکران عصر قاجار به خصوص از اواسط این دوره که رفت و آمد اروپایی ها به ایران افزایش و مراوده با آن ها بیشتر شد و همچنین عده ای از ایرانی ها به اروپا سفر کرده و با دستاوردهای تمدن غربی آشنا شدند لزوم تغییر اساسی در روش آموزش جوانان ایران را ضرورت عاجل تشخیص دادند. اولین اقدامات در این زمینه توسط میسیون های خارجی با تأسیس مدارس پسران و دختران برای فرزندان اروپایی های ساکن ایران و آرامنه و آسوری های ایران در تهران، اصفهان و ارومیه برداشته شد. شروع این فعالیت ها از عهد محمدشاه قاجار بود. در عهد ناصری به درخواست بنجامین، اولین وزیرمختار آمریکا در ایران که از ناصرالدین شاه درخواست کرد به دختران مسلمان اجازه تحصیل در مدرسه آمریکایی ها را بدهد پاسخ مثبت داده شد. سپس مدرسه آمریکایی پسرانه و دخترانه در ارومیه در سال ۱۲۱۵ خورشیدی راه اندازی شد. در سال ۱۲۴۰ خورشیدی فرقه مذهبی «لازاریست» در تهران مدرسه سن لویی را دایر کرد و پنج سال بعد جمعیت خواهران «سن ونسان دوپل» مدارس دخترانه ای در

شهرهای اصفهان، تبریز، ارومیه و سلماس تأسیس نمود. همچنین مبلغان پروتستان انگلیسی در اصفهان مدرسه بهشت آیین و در یزد و شیراز مدرسه مهرآیین را تأسیس کردند.

روند تأسیس مدارس دخترانه جدید توسط اروپایی ها در شهرهایی که اقلیت های مسیحی در آن زندگی می کردند ادامه یافت ولی تعداد اندکی از دختران مسلمان، به علت سخت گیری مذهبی، می توانستند به این مدرسه ها بروند.

تأسیس مدارس به سبک جدید برای زرتشتیان ایران با مساعی «مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا» فرستاده پارسیان هند (زرتشتیان ایرانی که در اثر ستمکاری و کشتار توسط مسلمانان در قرون وسطا جلالی وطن کرده در سرزمین هند سکنی گزیده بودند) به ایران، برای کمک به جامعه فقیر و ستمدیده زرتشتیان ایران صورت گرفت. او در سال ۱۲۳۶ خورشیدی مدارس پسرانه متعددی در یزد و کرمان و نه روستای زرتشتی نشین این نواحی تأسیس کرد.

وی در سال ۱۲۴۵ خورشیدی دبیرستان شبانه روزی رایگان برای زرتشتیان در تهران بنیاد نهاد که مدت تحصیل در آن پنج سال بود. تعداد مدرسی که در آن زمان به وسیله زرتشتیان افتتاح شد قابل توجه بود.

از جمله یازده مدرسه در روستاهای اطراف یزد تأسیس شد. هزینه های راه اندازی و ادامه کار این مدارس از طریق انجمن اکابر پارسیان هند و سایر زرتشتیان بمبئی تأمین می شد که رقم قابل توجهی را تشکیل می داد. این مدارس فقط پسرانه نبود و مدارس متعددی هم برای دختران تأسیس شد. در این مدارس به کودکان زرتشتی در کنار دروس دینی زرتشتی علوم دیگری مانند ریاضی و زبان فارسی و زبان انگلیسی نیز تدریس می شد. در سال ۱۲۷۰ خورشیدی در نه مدرسه پسرانه زرتشتیان در شهرهای یزد، کرمان و تهران که آمارش موجود است چهارصد و پنجاه و هفت دانش آموز به تحصیل اشتغال داشتند.

نخستین مدرسه دخترانه زرتشتیان در روستای خرمشاه یزد در سال ۱۲۷۲ خورشیدی تأسیس شد. اگر این رویداد در جامعه زرتشتی را با اکثریت مسلمان جامعه ایران مقایسه کنیم در می یابیم که سخت گیری ها و تعصبات مذهبی اسلام گراها در تهران و شهرهای بزرگ کم تر از شهرهای کوچک و روستاها می باشد. یعنی هر چه به مناطق کم جمعیت تر برویم سلطه روحانیون محلی بر مردم محل بیشتر بوده و امکان تأسیس

مدرسه دخترانه بسیار کمتر و در اغلب نواحی ناممکن بود. ولی در میان جمعیت های زرتشتی این قاعده برقرار نبود.

چنان که اولین مدرسه دخترانه زرتشتیان در روستای خرمشاه تأسیس می شود نه در تهران. این موضوع بسیار مهمی است که نشان می دهد در فرهنگ زرتشتی، زنان از جایگاه والایی برخوردارند و همه زرتشتیان چه روستایی باشند و یا در شهرهای بزرگ و یا پایتخت کشور زندگی کنند طبق قواعد دینی که به آن معتقدند، جایگاه بلند زنان را



ارباب کیخسرو شاهرخ

ارج می گذارند و از هر فرصتی برای ارتقاء کیفی آن ها کوتاهی نمی کنند. در شهرستان یزد هم توسط «ارباب خسرو شاه جهان» با هزینه تجارتخانه جهانیان دبستان دخترانه و پسرانه ای برپا شد و سپس با تأسیس دبیرستان دخترانه مارکار در سال ۱۲۹۰ خورشیدی در این شهر دختران زرتشتی در آن دبیرستان به تحصیل ادامه دادند.

«ارباب کیخسرو شاهرخ» زرتشتی گرانمایه و میهن پرست و خدمتگزار مردم در خاطراتش می نویسد: سه مدرسه دخترانه و سه مدرسه پسرانه در کرمان احداث کرده است و هم چنین یادآور می شود با کمک جامعه زرتشتیان کرمان دبیرستان ملی بزرگ زرتشتیان (دبیرستان کیانیان) را بنا نموده که در آن فارسی، ریاضیات، شرعیات (زرتشتی)، جغرافیا، فیزیک و زبان انگلیسی به روش جدید تدریس می شد. ارباب کیخسرو شاهرخ در تهران هم مدرسه «جمشید جم» و یک مدرسه دخترانه بنا کرد. وی دبیرستان پسرانه «فیروز بهرام» و دبیرستان دخترانه «انوشیروان» را هم بنیاد نهاد. مدارس زرتشتیان بسیار با نظم و ترتیب کار می کردند. در گزارش اداره معارف کرمان در این مورد آمده بود، مدارس زرتشتیان رویه مخصوص دارند و خودشان بودجه مدارس را توسط انجمن خود مرتب کرده و مدارس آن ها خیلی منظم است.

پس از کمک های بی دریغ پارسیان هند در راه اندازی مدارس دخترانه و پسرانه، زرتشتیان ایران نیز با وجود فقر و مصیبت های پایان ناپذیر ناشی از برخوردها و



میرزا حسن رشديه

تضييقات ايجادشده توسط روحانيون مسلمان ، از آنجا كه به تحصيل علم و دانش كه از بُن مايه هاى فرهنگشان مى باشد و به تحصيل علم اهميت زيادى داده مى شود از محل درآمدهاى اندك خود توسط انجمن هايشان به راه اندازى مدارس دخترانه و پسرانه و دبirstان همت مى گماشتند.

و اما، ميرزا حسن رشديه بنيانگذار مدارس جديد در ميان مردم مسلمان ايران در سال ۱۲۷۸ خورشيدى مدرسه

پسرانه اى را با نام رشديه در تبريز افتتاح كرد. (ملاحظه مى شود كه تأسيس اولين مدرسه به سبك جديد توسط زرتشتيان در سال ۱۲۳۶ خورشيدى صورت گرفته بود). ميرزا حسن در اين مدرسه از برخى وسايل كمك آموزشى و روش هاى جديد سوادآموزى بهره برد كه با روش مكتب هاى ملاها تفاوت داشت. تابلويى براى مدرسه، ميزهاى كوچكى براى دانش آموزان و لوح هاى براى نوشتن تهيه و به روش هاى ساده اى آموزش الفبا مى داد. با اين كه وى فقط اصلاحاتى در روش آموزش براى دانش آموزان ابتدائى انجام داده و در مواد درسى تغيير چندانى نسبت به مكتب خانه ها نداده بود باز هم روحانيون به خشم آمده و در نتيجه عده اى طلبه و چماقدار به مدرسه هجوم برده و تمام وسايل كار او را تخریب و مدرسه را تعطيل كردند.

اما ميرزا حسن رشديه از پاى ننشست و از تبريز به مشهد رفته كار خود را از سرگرفت. مدرسه او در مشهد نيز توسط عوامل مجتهدين مشهد به همان سرنوشت تبريز دچار شد. اين رادمرد عرصه ي فرهنگ ايران به قم رفت و در آن شهر مشغول به كار تدريس شد ولى مدرسه اش در اين شهر نيز توسط روحانيون به همان سرنوشت تبريز و مشهد دچار شد. اين بود كه از قم به تهران رفت و دوباره مدرسه اى تأسيس و مشغول به تدريس شد. اگر چه در تهران هم مورد هجوم قشريون مذهبى قرار گرفت اما شعله اى كه او از تبريز برافروخته بود توسط افراد ديگرى دنبال شده و عده اى زنان و مردان پيشرو در اين يا آن شهر بزرگ و به ويژه در تهران در اين راه گام بر مى داشتند و ديگر

روحانیون و عوام‌لشان نمی‌توانستند از فروغ دانش جدید جلوگیری کنند. اما باز هم با سماجت تا آنجا که برایشان امکان داشت ضربه زده و کارشکنی می‌کردند. در این میان راه اندازی مدرسه دخترانه معضلی دو چندان بود. طوبی رشدیه دختر میرزا حسن رشدیه در سال ۱۲۸۲ خورشیدی مدرسه دخترانه پرورش را تأسیس کرد ولی چهار روز بعد توسط گروه فشار روحانیون که غیرت اسلامی شان به جوش آمده بود به تعطیلی کشانده شد.

در سال ۱۲۸۵ خورشیدی بی بی خانم وزیراف مدرسه دخترانه ملی دوشیزگان را در تهران تأسیس نمود که با هجوم مذهبیون به تعطیلی کشانده شد و مهاجمین در صدد ویران کردن ساختمان مدرسه برآمدند. چنین بود که تا آغاز جنبش مشروطه هیچ مدرسه برای دختران مسلمان اجازه فعالیت پیدا نکرد.

اما پس از پیروزی انقلاب سترگ مشروطه در سال ۱۲۸۷ خورشیدی طوبی آزموده با کمک میرزا حسن رشدیه، مدرسه دخترانه ناموس را در خیابان شاهپور تهران تأسیس کرد. ولی باز هم جماعت مذهبی به شایعات غیراخلاقی پرداخته آن را خانه فساد خوانده و تابلو آن را سنگباران کرده و... مؤسسان بعدی مدارس دخترانه هم برای این که حساسیت این غیرتمندان اسلامی عهد حجر را کمتر برانگیزند نام مدارس خود را عفاف، حجاب، مخدرات اسلامی، عفتیه، تقدیس، مسطورات و... می‌گذاشتند.

پس از مبارزات و جانفشانی‌های مشروطه خواهان و شکست استبداد صغیر محمدعلیشاهی و حامیان داخلی اش یعنی روحانیون و قشریون مذهبی، با برپایی مجدد مجلس شورای ملی و تضعیف موقعیت سیاسی روحانیون شرایطی فراهم شد تا پیشروان نهضت آزادیخواهانه و حقوق زنان تا حدودی از آزادی بیشتری برخوردار شوند. آنان از این فرصت تاریخی استفاده کرده و سعی در گسترش سوادآموزی زنان و احداث مدارس جدید نمودند. اگر چه هنوز هم پایگاه اجتماعی روحانیون در جامعه بی سواد و متعصب بسیار قوی بود و فعالیت زنان پیشرو در این زمینه باز هم با مانع تراشی‌های متعدد آنان همراه می‌شد.

زنان تجدد طلب بر آن بودند که مقصود اصلی از مدرسه، تحصیل علوم به تنهایی نیست بلکه عمده مطلب تهذیب اخلاق و صحت اعمال است. آنان می‌گفتند، زنان و دختران از طریق سوادآموزی می‌توانند صفات رذیله را از خود دور و به جای آن صفات پسندیده بگذارند و...

چنین بود که زنان پیشرو و فرهیخته، سوادآموزی دختران و زنان را گام اساسی در جهت تغییر و تحول شرایط نابسامان فردی و اجتماعی زن ایرانی پس از گذشت قرن ها می دانستند و در این راه مجدانه تلاش می کردند.

خانم شمس کسمایی در این باره می نویسد: آخر تا کی مردها اسیر بار گران زن ها و زنان گرفتار استبداد مردها باشند. چرا نصف نفوس ایران که ما طایفه نسوان باشیم جزو اموات محسوب می شویم.

او خود پاسخ می دهد، خروج از این وضعیت در گرو آگاه شدن زنان و دختران است و آن ها از طریق سوادآموزی و گسترش مدارس دخترانه می توانند با عقاید و مدنیت جدید آشنا شوند و نسبت به حقوق خویش آگاه گردند.

خانم مزین السلطنه خطاب به زنان و دختران می گوید، چشم باز کنید و سخنان و اقوال بعضی از عوام را دور اندازید که عقیده دارند زن ها نباید علم و خط و سواد داشته باشند...

در این زمینه هفته نامه حُبَل المَتنین در شماره دوم سال سی و سوم انتشار خود می نویسد: ای آقایان و ای اشخاصی که علناً در محل خود به مردم القا می نمایید که درس دادن به دختران از محرمات است و خلاف مدرسه نسوان کتب طبع و به اطراف پراکنده می کنید. خوب است از آنان پرسش شود که، طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة چه معنا دارد و غرض از علم چیست ؟

تا سال ۱۲۹۷ خورشیدی در زمینه برنامه های آموزشی و صلاحیت معلمان هیچ اقدامی انجام نشده و همه از یک برنامه آموزشی معین پیروی نمی کردند. تا این که در این سال همزمان با تأسیس مدارس دخترانه دولتی وحدت رویه آموزشی به تدریج با پیگیری های وزارت معارف و گروهی از فعالان حقوق زنان در مدارس دخترانه اعمال شد. با همه این مشکلات زنان تجددطلب و آزادی خواه بر آن بودند که تحصیل کردن زنان و دختران و تأسیس مدارس دخترانه موجب آماده شدن آن ها برای مشارکت در حیات سیاسی و اجتماعی کشور می شود.

با وجود موانع و مشکلات متعددی که برای تحصیل دختران و مدارس دخترانه به وجود می آمد روند آن افزایشی بود و به تدریج بر شمار مدارس و دانش آموزان دختر افزوده می شد.

مشکل مهم دیگر مؤسسان مدارس دخترانه، مالی بود. زیرا این مدارس غیردولتی

بودند و دانش آموزان می بایست هزینه آموزش را بپردازند در حالی که اوضاع اقتصادی دولت و مردم فلاکت بار بود. از سوی دیگر در آن دوره تعداد اولاد زیاد بود و اگر خانواده ای پولی برای این امر فراهم می کرد ترجیح می داد آن را برای پسران هزینه کنند. به خصوص در آن جامعه بی سواد مذهبی با القائات ملاها، بسیاری از خانواده ها اصولاً با درس خواندن دخترها مخالف بودند. به همین علت تعداد دانش آموزان مدارس



فروغ آذرخشی

دخترانه بسیار کم و هر مدرسه اغلب دو تا چهار کلاس بیشتر نداشت. به عنوان نمونه در مشهد که از شهرهای بزرگ کشور بود در سال ۱۲۹۶ خورشیدی اولین مدرسه دخترانه به نام فروغ توسط خانم فروغ آذرخشی با چهل و سه دانش آموز دایر شد. پدرش قهرمان میرزا معروف به سازده قهرمان از خاندان قاجار بود و مادرش صغری خانم نام داشت. آن ها نام دخترشان را فروغ السلطنه گذاشتند. او در هفده سالگی با سرتیپ علی اکبرخان آذرخشی ازدواج کرد و چهار پسر و سه دختر آورد. او که آشنایی نزدیکی با فعالان حقوق زنان در تهران داشت با موافقت و استقبال همسرش مدرسه فروغ را در مشهد تأسیس کرد. این مدرسه بارها مورد هجوم افراطیون مذهبی قرار گرفت که سعی در آتش زدن آن داشتند.

اما چون خانم آذرخشی از خانواده ای متنفذ بود توانست پنج سال با حمایت اطرافیانش در مقابل مذهبیون مقاومت کند. به طوری که شب ها دو نفر مرد مسلح از طرف خانواده خانم آذرخشی از مدرسه او حفاظت می کردند تا این که پس از پنج سال آزار آنان کاهش یافت. در این اوقات دختران دانش آموز هم مورد آزار و اذیت قرار می گرفتند و فقط با حفاظت خانواده ها می توانستند به مدرسه رفته و به خانه باز گردند. این بود شرایط تحصیل دختران خردسال به خاطر غیرت اسلامی روحانیون در نخستین مدرسه دخترانه در مشهد. خانم فروغ آذرخشی با مقاومت خود و پشتیبانی خانواده به تدریج ولی به کندی شرایط را برای تأسیس دیگر مدارس دخترانه در مشهد فراهم کرد. به طوری که هشت سال

بعد طبق گزارش آقای سیدمحمد یکی از کارکنان وزارت معارف به تاریخ هفتم شهریور ماه ۱۳۰۴ خورشیدی که برای بازدید از مدارس دخترانه مشهد از تهران به این شهر رفته بود، هنوز در مشهد مدرسه دخترانه دولتی دایر نشده بود. ولی پنج مدرسه دخترانه ملی یا خصوصی به نام های فروغ، بانوان، دختران ارض اقدس، عزتیه و گوهریه دایر بود که سه مدرسه شش کلاسه و دو مدرسه چهار کلاسه بودند. تعداد دانش آموزان این مدارس به ترتیب ۱۴۵، ۱۳۰، ۸۴، ۳۰ و ۳۲ نفر بودند. آقای سیدمحمد به وزارت فرهنگ متذکر می شود که تعداد کم مدارس دخترانه با شدت احتیاج به تعلیم و تربیت زنان هیچ تناسبی ندارد.

این وضعیت تحصیل دختران در سال ۱۳۰۴ خورشیدی در شهر بزرگ مشهد بوده و به روشنی می شود حدس زد که در سایر شهرستان ها وضعیت تحصیلی دختران از چه قرار بوده است. طبق آمار وزارت معارف، دختران مشغول به تحصیل در مدارس دخترانه تهران در سال ۱۳۰۴ خورشیدی و تعداد مدارس این شهر با دیگر مناطق کشور تفاوت فاحشی دارد. اگر چه برای پایتخت کشور این آمار هم ناچیز است.

در این سال پنجاه و پنج مدرسه دخترانه در تهران دایر و تعداد کل دانش آموزان ۱۹۴۵ نفر بود. البته سی و پنج مدرسه آن کمتر از چهل نفر دانش آموز دختر داشته که به علت وضع بد مالی برخی مدارس در معرض تعطیلی قرار داشتند.

یکی دیگر از خانم های پیشرو که در تهران زندگی می کرد خانم ماهرخ گوهرشناس بود.

ژانت آفاری در مورد او می نویسد: ماهرخ گوهر شناس در زمره کسانی بود که بی سواد یا کم سواد به نهضت پیوسته بودند و برای ادامه فعالیت خود هم در خانه و هم در جامعه مبارزه می کردند. از سرگذشت او در می یابیم که در تهران یک انجمن انقلابی تشکیل شد که اعضایش تعهد مادام العمر می دادند که به رغم همه ی موانع برای نیل به آزادی زنان تلاش کنند.

اعضای گروه حلقه ی خاصی در دست داشتند که آن ها را متمایز می کرد. بر این حلقه ها دو دست به هم فشرده حک شده بود که علامت همبستگی زنان با یکدیگر بود. ماهرخ، مدرسه دخترانه ترقی را در سال ۱۲۹۰ خورشیدی راه انداخت و دو سال فعالیت های خود را از چشم شوهر مخفی نگاه داشت.

وقتی شوهرش از مدرسه او با خبر شد، به سرو سینه ی خود کوفت و گفت: در آن

دنیا وقتی پدرت از من بازخواست کرد که دخترم را به تو سپردم، چرا گذاشتی به کار خلاف دین و تقوی بپردازد چه جواب بدهم؟ ولی ماهرخ به کار خود در مدرسه ادامه داد. مدرسه ابتدایی او وسیع تر شد و از پسران هم ثبت نام کرد. سرانجام قانون منع استخدام معلمان مرد را زیر پا گذاشت و از معلمان و مشروطه خواهان مرد برای تدریس در مدرسه متوسطه خود دعوت کرد. (آفاری، ۱۳۸۵: ۲۵۰-۲۴۹).

منزلت و موقعیت خانوادگی و اجتماعی زنان در عهد باستان

شاید خواننده گرامی با این سؤال مواجه شود که در این مبحث به چه علت به وضع زنان در عهد باستان پرداخته می شود. موضوع این جستار از آن روست که، تیره روزی هایی که بر زنان ایرانی در عهد قاجار و قبل از آن در سده های پیشین رفته ناشی از نگرش اسلامی نسبت به زن بوده است.

در مقایسه با آن، در فرهنگ ایرانی که قبل از اسلام در ایران زمین متداول بوده نگرشی دیگر نسبت به زن در جامعه وجود داشته و قوانین و ضوابط اجتماعی بر اساس آن تنظیم می شده است. نکته مهم این است که این دیدگاه ها و نگرش های اجتماعی مربوط به سده های قبل از حمله اعراب نومسلمان به شاهنشاهی ساسانیان بوده است. حال آن که نگاه اسلامی به زن از روزگار سپسین آن دوران تا حال حاضر ادامه داشته و واضح است که جامعه جهانی در این هزار و چهارصد سال به معنای واقعی دگرگون شده و حقوق زنان نیز به فراخور آن در بسیاری از نقاط جهان بازنگری و بهتر شده است.

اما در ایران دوره اسلامی بجز پرانتز دوره شکوفای پهلوی که زنان به بسیاری از حقوق خود دست یافته و در مسیر زندگی بهتر و پیشرفت فردی و اجتماعی گام برمی داشتند، در بقیه دوره های اسلامی تاکنون زن ایرانی همواره گرفتار مشکلات حقوقی فردی و اجتماعی پایمال شده خود بوده است. از این رو به عهد باستان باز می گردیم تا ببینیم در آن دوران زن ایرانی از چه حقوق و امتیازاتی برخوردار بوده است.

در کشور هزاران ساله ایران از روزگاران بس کهن در دوره مادرسالاری تا به روزگار بعدی و پدیدآمدن دوده، دودمان و دوره پدرسالاری و ورود به دوره تاریخی تا پایان عهد ساسانی تغییر و تحولات شگرف تمدنی، فرهنگی و اجتماعی پدید آمده است. گذر از زندگی روستایی به شهرنشینی آن چنان که آغاز روند آن را از اواخر پادشاهی ایلامیان و سپس مادها شاهدیم و در ادامه تا به روزگار ساسانیان که کشوری پیشرفته با بسیاران شهرهای بزرگ و کوچک ایجاد شده بود. به ویژه که در این میان از اواخر عهد کیانیان در دوره گشتاسب شاه که آشو زرتشت ظهور کرد و دین بهی را بنیان گذاشت، نقش خانواده و در کنار آن زن به عنوان یکی از ستون های آن و جایگاه فردی و اجتماعی او نیز با این تغییر و تحولات اجتماعی و فرهنگی دگرگون شده بود.

اما پیچیدگی روابط خانوادگی و منزلت فردی و اجتماعی زن در روزگار باستان از آن جهت بود که این تغییر و تحولات فرهنگی و اجتماعی در آن عهد نیز به یکباره صورت نمی گرفته است. بلکه این تغییرات در یک روند طولانی مدت و به تدریج انجام می شده و حتی گوشه هایی از دیدگاه های قدیم بر جای مانده و در جامعه جوان نوپدید بعدی برای خود جایی باز می کرد. از جمله چنین نیست که هر آنچه از آن عهد به جای مانده و به نظر با فرهنگ زرتشتیان تفاوت دارد لزوماً به آنان تعلق داشته بلکه می تواند بخشی از آثار بجای مانده فرهنگی قبل از آشو زرتشت و یا متعلق به مردمانی در فلات ایران بوده باشد که زرتشتی نبوده اند و دین و راه و روش خود را پی می گرفته اند. به خصوص با رواداری که در آیین بهی هست و گرویدن به آن بر خلاف ادیان ابراهیمی به جبر و زور و شمشیر و کشتار نبوده بلکه پیوستن به آن اختیاری و بر اساس درک درست از این آیین صورت گرفته و می گیرد. از این رو خرده فرهنگ ها و آثار فرهنگی بجای مانده قبل از آیین زرتشت همواره در عهد باستان وجود و نمود داشته و برخی قواعد اجتماعی از آن ها نشأت می گرفته است.

خانواده امروزی زرتشتی هسته ای و تک همسری است و در آن فرزند از پدر نام می برد. شکل آن ادامه روند خانواده پدرسالار بازمانده از عهد باستان است که در کتاب اوستا، نامه دینی مزدپرستان که کهن ترین نوشتار بجای مانده از ایرانیان است و در گذر قرن ها از سینه ای به سینه ای دیگر و از نسلی به نسلی دیگر رسیده تا سرانجام به روزگار ساسانی به خطی به نام «دین دبیره» به نگارش درآمد و شکلی منظم و مدون یافت. اما این گنجینه گران بها و میراث نیاکان که اکنون میراث جهانی بشریت نیز محسوب می شود در حمله اعراب بدوی نومسلمان و کشتار و غارت و سوزاندن کتابخانه ها، بجز گاهان پنجگانه آشو زرتشت و وندیداد، که کتاب فقهی آیین زرتشتی در دوران ساسانی و یکی از پنج اوستای بازمانده از آن روزگاران است، بیش از یک چهارم دیگر بخش های گرانبار اوستا موجود نیست و بقیه توسط مسلمانان از بین رفته است.

اوستای باقی مانده امروز نیز با جانفشانی و کوشش مافوق تصور زرتشتیان، این ایرانیان اصیل، از نابودی کامل ب وسیله مسلمانان نخستین و روحانیون و مسلمین متعصب بعدی در درازای هزار و چهارصد ساله محافظت شده و به ما رسیده است. تحقیق و تفحص در باره این از خودگذشتگی های نسل های پیایی زرتشتیان و رنجی که برده

اند و جان‌های شیرینی که در این راه فدا کرده‌اند تا این میراث بی‌مانند به ما برسد، اکنون همچون وظیفه‌ای برای پژوهش و روشنگری تاریخی بر دوش اهل تاریخ و فرهنگ است. تا حقایق چگونگی نابودی هر آنچه که نشان از فرهنگ ایرانی داشت و فجایی که بر هموطنان میهن‌دوست و فرهنگ‌پرور زرتشتی آمده است روشن شود. مفتخرانه، ده‌ها سال است که در دانشگاه‌های معتبر جهان کرسی پژوهش‌های اوستاشناسی دایر و دستاوردهای سترگی داشته‌اند. به‌طور کلی با اشاعه دین زرتشتی در عهد باستان، به‌خاطر ارج و احترامی که در این آیین برای زنان قائل‌اند مقام و منزلت زنان بسیار بالا بود. مرد پس از ازدواج به مقام «نمانوپتی» یعنی سرور و کدخدا و همسر او به مقام «نمانوپتنی» یا کدبانوی خانه می‌رسید. در ایران باستان، زن دارای شخصیت کامل انسانی و هویت فردی بود. آن‌چه که بعدها در دوره اسلامی در جامعه اسلامی از وی سلب شد ولی در خانواده زرتشتی این ارزش‌ها همچنان برقرار بوده و این روند ادامه داشته است. در این ادوار، زن دارای شخصیت حقوقی و اجتماعی بوده و حق فعالیت در زمینه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی از جمله قضاوت و تجارت و کسب و کار داشت. می‌دانیم که در عهد ساسانی زنانی چند به منصب شاهنشاه یا شاه شاهان دست یافته تاج بر سر نهادند.

وظیفه زن در عهد باستان به اداره امور اقتصادی خانواده خود منحصر نمی‌شد و در سایر امور اجتماعی نیز دخالت مستقیم داشت. او همچنین همانند یک مربی اخلاق و آشنا به اوستا موظف بود بخش‌های خاصی از آن را حتماً فرا بگیرد و یادگیری قواعد مذهبی زرتشتی در اوستا نیز از وظایف اش به‌شمار می‌رفت. به‌طوری‌که زنان در سن بلوغ از نظر فهم و دانش به مرتبه‌ای می‌رسیدند که می‌توانستند در بهیود وضع خانواده نوپنیا خود و تربیت فرزندان و پیشرفت و رفاه خانواده و دودمان و کشور سهم بسزایی داشته باشند.

آشو زرتشت به نقش زنان و حرمت نهادن به آنان در خانواده و جامعه اهمیت زیادی می‌داد و بر آموزش و پرورش دختران حتی بیش از پسران تأکید می‌کرد. چنین بود که از حدود سه هزار و پانصد سال تا هزار و چهارصد سال قبل که پایان عهد ساسانی بود زن ایرانی از بالاترین احترام و شأن و منزلت فردی و اجتماعی برخوردار و حقوق او در خانواده و جامعه پابرجا و ارجمند بود.

در دوره مادها طبق قانونی که برای ازدواج وضع شده بود بجز در موارد خاص هیچ

مردی حق طلاق زن خود را نداشت مگر این که زن به جادوگری بپردازد یا خیانت ورزیده و یا عقیم بوده باشد. در عهد هخامنشی هم این قانون در مورد مرد و زن برقرار بود. در دوره پارت ها (اشکانیان) نیز طلاق جایز نبوده و مرد بجز در موارد خاص نمی توانست از زنش جدا شود. ضمن این که زن نیز اگر دلایل قابل توجیهی برای نارضایتی از شوهر داشت می توانست از شوهر جدا شود. رویهمرفته طلاق در نزد مردم و عرف جامعه در همه ادوار عهد باستان امری ناپسند محسوب می شده است. در این دوران پرشکوه تقریباً هزار و پانصد ساله ایران باستان تا پایان عهد ساسانی که فرهنگ زرتشتی دامنگستر بود ارج و مقام بلند زن ایرانی برقرار و پایدار بوده و دختر برای انتخاب همسر از آزادی کامل برخوردار بود.

در این مورد بهترین نمونه، که در اوستا آمده است موضوع ازدواج پوروچیستا دختر آشو زرتشت است که پدرش، مرد مناسب او را جاماسب می داند. او نمایانگر اخلاق پاک و پسندیده و خلوص نیت و نیکومنشی و درست کرداری ایرانیان زرتشتی عهد باستان و دلباخته پوروچیستا بود. با این حال آشو زرتشت طبق اعتقاداتش نمی خواست وی را به دخترش تحمیل کند بلکه پذیرش او توسط دخترش را شرط اصلی برای ازدواج قرار داده بود. از این رو با دخترش به گفتگو می نشیند و می فرماید: «اینک تو ای پوروچیستا از پشت هَچَدَسپ و از دودمان سپیتمان، ای جوان ترین دختر زرتشت، او (زرتشت) با منش پاک و راستی از برای تو، جاماسب را برگزید. اکنون تو برو لختی بیندیش و با خرد خود مشورت کن، آنچه خواست، آن آهورا و درست باشد و آن را برگزین.»

پوروچیستا بعداً به پدر پاسخ می دهد، به راستی او را (جاماسب) دوست می دارم و نیز خواهم کوشید تا در دوستی خویش از وی واپس نمانم و عشق او از من فزونی نکند. به پدر و مادر خویش وفادار خواهم ماند... و مانند یک زن درستکار به همه نیاکان مهر و وفا خواهم ورزید.

همین نحوه ازدواج دختر زرتشت سپیتمان را در چند هزار سال قبل با ازدواج های دوره قاجار و قبل از آن در عهد اسلامی بنگرید تا به عمق فاجعه ای که بر زنان ایران در دوره اسلامی رفته و تیره بختی هایی که نسل در پی نسل کشیده اند پی برده شود. آشو زرتشت در سخنی دیگر در مورد ازدواج دختران و پسران می فرماید: «ای دختران شوی کننده و شما (پسران)، اینک بیاموزم و آگاهتان سازم. پندم را بر خاطر خویش

نقش بندید و به دل ها بسپرید. با غیرت از پی زندگانی پاک منشانه بکوشید. هر یک از شما باید در کردار و گفتار و پندارنیک بر دیگری سبقت جوئید و از این طریق زندگی خود را خوش و خرم سازید.»

آشو زرتشت در یسن پنجاه و سه، بند ششم می فرماید: «ای مردان و زنان، این را به درستی دریابید که دروج (به معنی دروغ و هر آنچه خلاف اخلاق نیک انسانی است از قبیل ستم و دزدی و...) در این جا (این جهان) فریبنده است. دروج را از پیشرفت و گسترش بازدارید و پیوند خویشان را از آن بگسلید. شادی بدست آمده در کورسو (تباهکاری) اندوه مایه ای است. بدین سان، دروندان (پیروان دروج) تباه کننده راستی اند و زندگی مینوی خویش را نابود می کنند.»

وی در ادامه در همین یسن و در بند هفتم می فرماید: «تا بدان هنگام که دل و جان شما سرشار از شور و مهر است و با یکدیگر می جوشید، خواه در فراخی و خواه در تنگی، از پاداش مگه (دانایی) برخوردار خواهید بود. اما اگر مینوی دروند بر شما دست یابد و آنگاه از مگه روی برتابید، سرانجام بانگ وای و دریغ برخواهید آورد.»

آشو زرتشت در بند هشتم همین یسن می فرماید: «این چنین همه دژکرداران فریب می خورند و با ریشخند همگان خروش برمی آورند و دچار گزند و شکست می شوند. (اما) در پرتو فرمانروایی نیک، رامش به زنان و مردان در خانمان ها و روستاها باز می گردد. (بشود که) فریفتاری، این زنجیر به راستی مرگبار، برافتد. (بشود که) آن از همه بزرگ تر (مزدا آهوره)، شتابان به سوی ما آید.»

از دوره اشکانیان آثار متعددی که بر ارجمندی زنان دلالت دارد به جای مانده است. از جمله نقش ملکه موزا همسر فرهاد چهارم که بر روی سکه های اشکانی مشاهده می شود و یا مجسمه هایی از زنان این دوره که در هاترا، بین النهرین به دست آمده و نقش زنان عهد پارتی که بر روی استخوان به زیبایی حک شده است. چنین نقش هایی از دوره ساسانی که به زیبایی بر روی انواع ظروف طلایی و نقره ای حک شده و نقش برجسته زیبای نرسی و آناهیتا که با تاج و زیورآلات بسیار آراسته شده اند و نقش زنان و ملکه های ساسانی بر روی قالی «پازربیک» که در اورال کشف شده و جام ها و کوزه های نقره ای دوره ساسانیان که زنان رقصنده و زنان نوازنده را با آلات موسیقی نشان می دهد نشان از حضور پر رنگ زنان در جامعه دارد.

آرتور کریستنسن محقق نامدار در مورد جایگاه و منزلت زن ایرانی در آن عهد می

نویسد: رفتار مردان نسبت به زنان در ایران باستان، انسان را به جای چنان عهد قدیمی به یاد رفتار نزاکت آمیز قرن هجدهم (در اروپا) می اندازد. دوشیزگان ایرانی نه تنها به وظایف خانوادگی آشنا می شدند بلکه اصول اخلاقی و قوانین مذهبی اوستا را نیز فرا می گرفتند و زنان چه در زندگی خصوصی خانوادگی و چه در اجتماع از آزادی عمل برخوردار بودند.

دانش پژوه و نیک اندیش گرانمایه کتایون مزداپور در باره زندگی زنان عهد باستان می نویسد: در کتاب حقوقی به جای مانده از دوره ساسانی به نام «مادیان هزار دادستان» آمده است که طلاق تنها در شرایط خاص امکان داشته و به ندرت پیش می آمده است. به هنگام ازدواج به عروس مهریه تعلق می گرفته و بنا به شرایط ضمن عقد وی می توانسته آنباز شوهر خویش شود یعنی در همه دارایی او به شکل برابر و غیرمشاع سهیم گردد. ولی امروزه طلاق و مهریه و همچنین شرایط ضمن عقد از ازدواج زرتشتیان حذف شده و زن و مرد تا پایان عمر با همدیگر زندگی می کنند.

در عهد باستان این که مردی همزمان دو زن داشته باشد به ندرت و در شرایط استثنایی پیش می آمد. مگر این که زن اول نتواند فرزندی بیاورد. با این حال مرد هنگام گرفتن زن دوم برایش موانع عرفی وجود داشت و مردم آن را بر نمی تابیدند و او را مورد پوزخند، سرزنش و طعن و لعن قرار می دادند و فقط در شرایط خاص که زن بیماری لاعلاجی مانند جنون داشت و یا عقیم بود چنین مردی را در جامعه تحمل می کردند. زن از حق مالکیت فردی برخوردار بود، چنان که از کتاب مادیان هزاردادستان برمی آید، یکی از موضوعات حقوقی آن، موضوع دارایی ها و املاک زنان بوده است. بر اساس همین کتاب، دختر از دارایی پدر حق ارث داشت که به آن «دختر بهر» می گفتند. وقتی او ازدواج می کرد و مادر فرزندی می شد در صورتی که شوهرش فوت می کرد به اندازه پسران از میراث به جای مانده سهم داشت. البته مرد می توانست در حیات خود دارایی خویش را به هر کس که خواست بدهد ولی در این حالت هم حق نداشت سهم زن خود را از ارث خویش به دیگری ببخشد. ارثی که از پدر به دختر می رسید و همچنین جهیزیه او به خودش تعلق داشت و مرد می بایست قانوناً هزینه زندگانی زن و فرزندانش را بپردازد و اگر از دارایی زن مبلغی برای خرج زندگی اش برمی داشت موظف بود که آن مبلغ را به زن بازگرداند. چنین بود جایگاه حقوقی زن ایرانی در عهد باستان.

چنان که آمد زن در جامعه از ارج بالایی برخوردار بود. ما نقش های متعددی بر روی سکه ها و ظروف و سنگ نگاره ها از شهبانوهای ایرانی داریم که با شکوه و زیبایی در کنار شاهنشاهان عهد باستان قرار دارند. از جمله ملکه هایی همچون «آذر آناهید» همسر شاپوریکم که پرستشگاه آناهیتا در شهر استخر فارس به نام او بود. یا «روتک» مادر اردشیر بابکان یا «شاپوردختک» بانوی بانوان. همچنین در مراسم تاج گذاری اردشیریکم ساسانی در تصویر نام «دینک» آمده است. او مادر بابک و مادربزرگ اردشیر بود و در فهرست درباریان در یکی از پُر افتخارترین جای ها آمده است. وی که نامش در کتیبه شاپوریکم هم هست در زمان تاج گذاری نوه خود اردشیر هم زنده بود و شاید چون سالخورده ترین شخص خانواده و دودمان به شمار می رفته از او با احترام بسیار یاد شده است. ملاحظه می شود که حرمت نگاه داشتن سالخوردگان چه زن و چه مرد در خاندان از روزگاران باستان به ایرانیان امروزمین رسیده است.

چنان که از کتب پهلوی همچون «زَند وَنَیداد» و مادیان هزاردادستان بر می آید در جامعه پدرسالار آن عهد با توجه به نهاد اجتماعی دوده سالاری یا سالاری دودمان که به مردان اختصاص داشت، زن چه به عنوان همسر یا مادر و چه به عنوان دختر در سالاری مرد دودمان قرار داشت. اما همانگونه که ملاحظه شد از شخصیت فردی و اجتماعی و حقوقی مشخص و معینی برخوردار بود. رضای دختر برای پذیرش ازدواج با یک مرد و سالاری پدر هنوز هم در «اندرز گواه گیران» یا عقدنامه زرتشتی پابرجاست. آن را موید در هر ازدواجی می خواند و هیچ دلیلی نیست که روزگاری در عهد باستان حق انتخاب شوهر از دختر گرفته شده باشد. در عهد باستان نه تنها رضایت دختر در انتخاب شوهر شرط اصلی بود بلکه اگر به ندرت موضوع طلاق به دلایلی مشخص پیش می آمد باز هم رضایت زن به هنگام طلاق شرط اصلی و ضروری بود و شوهر قانوناً حق نداشت زن را با طلاق دادن از ارث خود محروم کند. (بنگرید به زنان سیاه بخت دوره قاجار که مرد بدون اطلاع زن می توانست با نوشته ای به ملایی و حتی به صورت لفظی با عنوان این که من این ضعیفه را طلاق دادم از ملا مجوز گرفته، از خانه و کاشانه و فرزندان به دور افکنده و تنها و درمانده و بی مال و منال آواره نماید). در عهد باستان این تصور دینی و عرفی بر جامعه حکمفرما بود که ازدواج زن و مرد امری سرمدی و فرسگردی (تداوم یابنده تا قیامت) است و ضرورت دارد که از هر کس پیوندی برود، یعنی فرزندی بیاید و به همین ترتیب تداوم یابد تا روز قیامت. این

ارج و ارزش خانواده بود در آن دوران. چنین بود که ازدواج نخستین زن را «پادشازنی» می خواندند و فرشگردی بود و در آن ارتباط حقوقی و اقتصادی زن که کدبانوی خانه نامیده می شد با فرزندان و شوهر مشخص و کامل بود. اما اگر به دلیلی نادر کار زن به ازدواج دوم می رسید آن را «چَکَرزنی» می گفتند و وضع زن از نظر حقوقی و اقتصادی در خانواده دوم مشابه وضعیت نخستین نبود. از جمله از شوهر دوم ارث نمی برد.

در دوران باستان زنان در جامعه نقش فعال اقتصادی داشتند و چنین بود که دارایی و درآمد و املاک و مستغلات آنان می توانسته موضوع بحث فقهی و قانونی باشد که در کتاب مادیان هزاردادستان به آن اشاره شده است. از جمله در این کتاب حقوقی فصلی است به نام، «دَرِ ناترسِ آگاهی» که به نظر می رسد در مورد جدا شدن دارایی و فعالیت مجزای اقتصادی زن و شوهر باشد. آن دو می توانستند سخن نامه یا سندی تهیه کنند و بنا بر موافقت طرفین، فرزندی که از آن پس از زن پدید می آیند حق بهره برداری از دارایی پدر خود را نداشته باشند. در واقع زن و فرزندان او از این مرد، از امکانات مالی خودش (زن) استفاده کنند نه از مرد. این نشان از حق مالکیت و قدرت اقتصادی زنان در عهد ساسانی دارد و به نظر می رسد که چنین سخن نامه هایی مربوط به چَکَرزن باشد. زنان در آن دوران یا در دودمان می زیستند یا بیرون از آن. زنانی که درون دودمان به زندگی ادامه می دادند از حمایت خاندان و دودمان برخوردار می شدند. سالار خاندان هم در تأمین معیشت زن و فرزندانشان مسئول بود و نماینده وی در جامعه بیرون از دودمان به شمار می رفت. اینان را زنان، «رَدسالار» و یا دارای سالار می خواندند. گروه دوم زنانی بودند که در بیرون از دودمان بسر می بردند و می گفتند، آن ها بر تن خویش سالار و پادشا هستند. این زنان خودسالار، مسئول اداره زندگانی و تأمین معاش خود بوده و شخصاً حق شرکت در امور اجتماعی از قبیل حضور در دادگاه برای حل و فصل امور شخصی و یا داوری کردن یا گواهی دادن و همچنین امور اقتصادی و غیره را داشتند.

در خاندان گسترده کهن، نه تنها همسرِ کدخدا یعنی کدبانو بلکه مادرِ سالار دودمان و خواهران او در صورتی که ازدواج نکرده بودند و نیز همه فرزندان وی و پسران و دختران خردسال و نابارنا یا صغیر همگی، واحدی را تشکیل می دادند و حقوق اجتماعی مشترکی داشتند. سالار، نماینده و سرپرست و مدیر این گروه بود و قواعد اجتماعی و عرف معمول جامعه رفتار آنان را با یکدیگر و در برابر دیگر واحدهای جامعه معلوم می

کرد. پدر که مسئول تهیه معاش بود اداره اموال را هم به عهده داشت و می بایست دختران و دیگر زنانی که در دودمان می زیستند را شوهر بدهد و از حقوق خاندان در همه موارد دفاع کند. از دیگر اختیارات او تقسیم ارث بنا بر وصیت اش میان افراد خاندان بود. اما اگر بی وصیت می مرد و یا به سخن آن زمان، بی اندرز در می گذشت، دختران نصف پسران ولی زن پادشا یا کدبانو به اندازه پسران ارث می برد. منظور از زن پادشا، دختری است که در سالاری پدر یا سالاردودمان و با رضامندی خود، برای بار اول به همسری مردی در آید. به وی مهر و کابین تعلق می گرفت و بر اساس قرارداد دیگر و شرط ضمن عقد می توانست به انبازی شوهر در آید. در این صورت در همه اموال شوهر که حق بخشیدن آن ها را داشت به شکل تقسیم ناشده سهمی برابر می یافت. پادشایی به معنای قدرت و اختیار است و «پادشازن» حق تصرف مالکانه در اموال خاندان را داشت مشروط بر این که شوهر با آن مخالف نباشد.

فرزندان ازدواج پادشایی را پادشادختر و پادشاپسر می گفتند و وضع حقوقی آنان ممتاز و متفاوت بود. ولی در ازدواج دوم، زن و شوهر و فرزندان آن ها را چکر می خواندند و رابطه اقتصادی آن ها با یکدیگر مشروط به پیمانی بود که در آغاز تعیین می کردند. اما پادشازن، در درون خانواده و دودمان کدبانویی بود که اقتدار بسیاری داشت و حدود آن را از روی برخی موارد قانونی و جملاتی که به صورت اندرزنامه و حتی طرح های رفتاری آیینی است می توان شناخت. مانند حق کدبانو برای بخشیدن بخشی از اموال شوهر و حرمت مادر و وابستگی فره خاندان به کدبانو و کدخدا. به همین علل احتمالاً زنانی که در درون دودمان می زیستند به ویژه در هنگام پدید آمدن سختی ها و دشواری های روزگار، آسوده تر و شادتر بوده اند. زیرا از همه نظر خود و عزیزانشان بهتر حفاظت می شده اند.

با توجه به حق «خودسالاری زنان» و صاحب اختیار شدن آنان به شرط بیرون ماندن از دودمان و محروم شدن از حمایت آن است که، درک جایگاه دوگانه زن در جامعه باستانی ایران میسر می گردد. به طوری که وی می توانست با استعداد ذاتی خویش و کوشندگی اش مقامی مشابه مردان بدون هیچ کم و کاستی در جامعه بدست آورد و با حقوق کامل فردی و اجتماعی به هرگونه فعالیت اقتصادی و اجتماعی بپردازد.

در سراسر اوستا و در پیام های آشوب زرتشت در گاهان تا سرودها و دعاها دیگر به روشنی مشاهده می شود که زن همانند مرد مورد خطاب قرار می گیرد و در موارد

بسیاری موضوع گسترده تر شده، مردان و زنان و فرزندان در کنار یکدیگر در برگرفته می شوند. به اعتقاد زرتشتیان، فرزندانی که از ازدواج زن نیک و مرد نیک به دنیا می آیند و با راستی و درستی پرورش یافته و تربیت شوند به نیکی دست می برند و کردار نیکی که از آنان سر می زند سرمایه بزرگ برای سعادت و شادمانی دنیوی و اخروی پدر و مادر خواهد بود. زیرا هر کردار و کار نیکی که آن ها و فرزندان آنان و فرزندان فرزندان آن ها انجام دهند چنان است که پدر و مادر با دست خود انجام داده باشند و بهره و سعادت آن به روان آن ها نیز خواهد رسید. چنین است که ازدواج را امری ابدی و روحانی می دانستند و باور داشتند که خانواده باید جاودان و نیک و درست بماند.

اما این که آیا از زنان هنرور و دانشمند در عهد باستان خبری بجای مانده است باید گفت، همچنان که در جامعه کهن ایرانی واحد خانواده، شخصیت حقوقی متمایز داشته است و نه اعضای آن به تنهایی، در آن روزگاران نام بردن و یاد کردن از مردم به عنوان شخصی منفرد رسم نبوده و افراد طالب آن نبوده اند. به نظر می رسد این رسم که همراه هر اثر هنری و فرهنگی نام سازنده و خالق اثر ذکر شود رسمی است غربی و فرنگی.

در ایران و بسیاری از دیگر جوامع قدیمی رسم نبوده که نام شخص چه زن و چه مرد همراه اثر یا کار باشد. همان طور که آوردن خصائل فردی مثل خصوصیات صورت و شرح زندگی آنان، اغلب بی رنگ و یکنواخت و همسان آورده شده است. همچون چهره شاهان بر نقش های صخره ای که حالتی رسمی و غیر فردی دارد. با این حال نام زنان نامور و صاحب اثر مادی یا معنوی کمتر از مردان است. ولی از روی نشانه هایی می توان دریافت که زنان هم نقش مهمی در خلق آثار هنری، ادبی و علمی داشته اند. در کتاب مادیان هزاردادستان هم نوشته ای هست که در می یابیم زنان آن عهد با کتاب و خواندن و اصول قوانین و مقررات جامعه و بحث و تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی مأنوس بوده اند و طبعاً از میان چنین زنانی افراد شاخص در زمینه های مختلف پدید می آمده است.

«وَهراز»، گفت که شنیدم که «اُدُربزرگر»، گفت که، هنگامی به جایگاه سوگند خوردن دادخواهان خواستم شدن (سوگند خوردن آخرین مرحله در مرافعات حل ناشدنی در دادگاه در آن روزگار بوده است). زنی دو سه، در راه نشسته بودند و یکی گفت که ای استاد، این حکم را تعیین کن که، چون دو مرد وام گیرند و گویند که ضامن یکدیگریم،

چگونه باشد؟ و من گفتم طرف متمکن نمی تواند پرداخت وام را به عهده طرف دیگر بگذارد. سپس گفت، چون یکی وام ستاند و آن دیگری گوید که نسبت به این وام ضامن ام، چگونه باشد؟ و من گفتم که، این نیز همان گونه باشد. و پس گفت که اینک اگر طرف نادار باشد و از ضامن خود ادای دین خود را خواهد و سپس، بسیار به توانگری رسد، چون باشد؟ و من بایستادم، پاسخ گفتن ندانستم. پس یکی گفت که ای استاد، میندیش و او را گستاخانه پاسخ کن که ندانم! چه از آنجا که، اندرزبُدِ مغان رأی داد و پیش از این نوشته شده است، پیداست.

پاسخ این پرسش و رأی اندرزبُدِ مغان در صفحه پنجاه و نه، سطر یک تا ده از دستنویس موجود کتاب مادّیان هزاردادستان ضبط شده است و هنوز هم برجای است و بر علم و اطلاع آن زن گمنام و دانا گواهی می دهد. این گونه نشانه های اندک به جای مانده، دلیل برخورداری زنان آن عهد از فرهنگ و دانش غنی و گمشده آن گذشته دور است. (مزدایور، ۱۳۹۱: ۴۱۰-۴۰۸ و ۴۰۳-۴۰۰ و ۳۹۵-۳۹۴ و ۳۹۰-۳۸۱)

آذر رهنما، در مورد موقعیت و منزلت زن ایرانی در عهد باستان می نویسد: در تاریخ کهن ایران، زنان ایرانی نه تنها بدین لحاظ قابل توجه اند که همراه با مردهای این سرزمین به پادشاهی و مقامات بسیار بلند اجتماعی و سیاسی می رسیدند بلکه از این نظر قابل توجه اند که به عنوان مادران و همسران به تمام معنا شایسته و انسان های تکامل یافته ای بوده اند.

آن ها توانسته اند با مهر، دانش، خرد، گذشت، بلنداندیشی و وفای خویش مؤثرترین نقش ها را در خانواده یا واحدهای اجتماع زمان خود و به خصوص در خط مشی سیاسی و اجتماعی زندگی همسران، برادران و پدران خویش ایفا کنند و در نقش اصیل یک زن ایرانی کشور خویش را سربلند سازند و برای نسل های آینده نیز سرمشق باشند. نیاکان ما، زن را از نیکی ها و نعمت های جهان می شمردند و به طبیعت و سرشت پاک زن، به دودمان و گهر زن و به دانش و خرد وی توجه بسیار می کردند. آنان به حمایت و پاسداری از حقوق و حرمت زن بسیار می کوشیدند و به فرزندان خود اندرز می دادند، به زنان گستاخ نباشید تا به شرم و پشیمانی نرسید.

«آذرباد ماراسپند»، دانشمند و موبدان موبد عهد شاپور دوم ساسانی در نصیحت به پسرش می گوید: زن نیک خوی و فرزانه و نیکوگهر و شرمگین را دوست بدار و به زنی بخواه.

زن ایرانی در تمام شئون زندگی خانوادگی و اجتماعی در ایران باستان نقش مستقیم داشته است. او در حین هم ارزش بودن با مرد چه از لحاظ اجتماعی و چه از نظر شخصیتی، خصوصیات زنانه و ظرافت و لطف و زیبایی جسمی و روحی خود را هرگز به کناری نمی نهاد.

فردوسی بزرگ در این مورد می فرماید:

پس پرده نامور پهلــــــــــــــــوان	یکی خواهرش بود روشن روان
خردمند را گردیه نام بود	پریرخ دلارام بهرام بود
همی گفت هرکس که این نیک زن	چه نیکو سخن گفت بر انجمن

و بعد استاد سخن به رفتار و کردار گردیه پرداخته و نشان می دهد که گردیه و گردآفرید همانند رستم و سهراب تنها زورمند و جنگاور نیستند بلکه روشن روان، رایزن و پاک گوهر اند و با زشتی ها و نامردمی ها در می آویزند و با بیدادگری مبارزه می کنند و به یاری مستمندان بر می خیزند. یا وقتی به هُما، این پادشاه زن که پس از مرگ پدر، مردم او را به پادشاهی برمی گزینند اشاره می کند، چنین می سراید:

به رای و به داد از پدر در گذشت همه گیتی از دادش آباد گشت
چنین بود که زنان ایرانی دوران باستان همانند مردان از پرورشی ژرف و استوار و سالم برخوردار بوده اند. (رهنما، ۱۳۵۳: ۹-۶).

بر پایه آنچه نوشته آمد، از دیگر مواردی که در دوره قاجار زنان با آن دست به گریبان بودند مخالفت روحانیون با درس خواندن دختران در مدارس بود. حال ببینیم در عهد باستان در این مورد چگونه می اندیشیدند.

در اندرزنامه آذرباد ماراسپند، وی در نصیحت به پسرش می گوید: اگر تو را فرزندی خردسال است (خواه پسر، خواه دختر) او را به دبستان بفرست زیرا علم و دانش، چشم روشن است. وی در ادامه اندرزش به پسر می گوید: زن و فرزند خود را از تحصیل دانش و کسب هنر باز مدار تا غم و اندوه بر تو راه نیابد و در آینده پشیمان نگردی. وی همچنین به پسرش اندرز می دهد: ای پسر من، بشنو تو را می گویم، که بهترین بخشش ها تعلیم و تربیت مردم است زیرا مال و مکنت زوال پذیرد و چهارپایان بمیرند ولی دانش و تربیت باقی ماند.

در وندیداد که یکی از نَسک های پنچگانه اوستای امروزی است و بیشتر به احکام آیینی و بهداشتی می پردازد آمده است که: اگر شخص بیگانه یا همدین یا برادر یا دوستی برای تحصیل علم و هنر به نزد شما آید او را بپذیرید و آنچه خواهد به او تعلیم دهید.

در «شکند گمانیک ویچار» یا گزارش گمان شکن یا گزارش رفع شبهه که از کتاب های مهم زرتشتیان است و مردان فرخ، پسر اورمزداد آن را نوشته، آمده است: کسی که از اندک دانشی برخوردار باشد و دیگران را دانش آموزد در نزد خداوند پسندیده تر است از دانشمندی که دارای علم بسیارست و دیگران را دانش نیاموزد.

در اینجا نقلی از «ویسپ هومتو» کنیم که می گوید: همه اندیشه و گفتار و کردارنیک نتیجه علم و معرفت است و همه اندیشه و گفتار و کردار زشت نتیجه نادانی است. چنین است که می بینیم در فرهنگ باستانی ما، فراگیری علم و دانش همچون انجام فریضه است برای زن و مرد و همه بزرگان بر آن تأکید داشته اند. در اینجا مطلب را با چند بیت از اشعار فردوسی بزرگ زینت می دهیم که در توصیف نگرش ایرانیان عهد باستان در مورد علم و دانش و خرد ورزی است:

که دانا به گیتی ز هر کس مه است
نِگر تا نگرِدی به گردِ دروغ
خِرد را همان بر سر افسر کنید
اگر جان همی خواهی افروختن
بیابی ز هر دانشی رامشی
همه زندگانیِش آسان بُوَد
به آموختن در جگر سوختی
همه هر چه بایستم آموختم
که بنشاندت پیش آموزگار

بدو گفت موبَد که دانش به است
به دانش بُوَد جان و دل با فروغ
به دانش روان را توانگر کنید
زمانی میاسای ز آموختن
بیاموز و بشنو ز هر دانشی
چو دانش تنش را نگهبان بُوَد
چو گویی همان گو که آموختی
چو گویی که کام خِرد توختم
یکی نغز بازی کند روزگار

در پایان این کتاب بجاست یادی کنیم از آهنگ شورانگیز دختران سیروس (کوروش) که توصیف شوریده بختی زنان ایران زیر سلطه متعصبین مذهبی است که از قدیمی ترین آهنگ های ایرانی مربوط به دوره مشروطه می باشد.

گمان می رود که سراینده شعر آن محمدعلی امیرجاهد و آهنگساز آن مرتضی نی داوود باشند که به خاطر بیم از گزندشان توسط اوباش مذهبی نخواستہ اند نامشان فاش شود. خوانندگان نامداری همچون قمرالملوک وزیری و ملوک ضرابی و دیگران این آهنگ زیبا را خوانده اند. قسمتی از متن ترانه چنین است:

دختران سیروس تا به کی در افسوس
زیر دست مردان تا به چند محبوس
کرد چاره ی ایران دختران ساسان
تا به کی خموشی ای زنان ایران
هیچ کس خبر نیست فکر خیر و شر نیست
ای رجال ایران زن مگر بشر نیست
چند در حجابید تا به کی به خوابید
از وجود شیخ است کین چنین خرابید
مملکت خرابست ملتش به خواب است
دختران حساس وقت انقلاب است
دختران ملت تا به چند ذلت
بیافکنید از سر چادرِ مذلت

منابع و مأخذ

الف - کتاب ها

- ۱- آخوندزاده، فتحعلی، مکتوبات، به اهتمام باقر مؤمنی، تهران، نشر صدای معاصر، ۱۳۵۰
- ۲- آدمیت، فریدون، اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران، نشر خوارزمی، ۱۳۴۹
- ۳- آدمیت، فریدون و هما ناطق، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار، تهران، نشر آگاه، ۱۳۵۶
- ۴- آدمیت، فریدون، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، تهران، نشر سخن، ۱۳۴۰
- ۵- آزاد، حسن، پشت پرده های حرمسرا، ارومیه، نشر انزلی، ۱۳۵۷
- ۶- آژند، یعقوب، ادبیات نوین ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۶۳
- ۷- آفاری، ژانت، انجمن های نیمه سَرّی زنان در نهضت مشروطه، ترجمه جواد یوسفیان، تهران، نشر نو، ۱۳۷۷
- ۸- آفاری، ژانت، انقلاب مشروطه ایران، ترجمه رضا رضایی، تهران، نشر بیستون، ۱۳۸۵
- ۹- اتحادیه، منصوره و شیرین بیانی، زن در تاریخ معاصر ایران، تهران، نشر کویر، ۱۳۹۰
- ۱۰- اسپرینگ رایس، آرتور، نامه های خصوصی وزیر مختار انگلیس در دربار ایران در عهد مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران، نشر اطلاعات، ۱۳۷۵
- ۱۱- استرآبادی، بی بی خانم، معایب الرجال، به اهتمام افسانه نجم آبادی، نیویورک، دانشگاه کلمبیا، ۱۳۷۱
- ۱۲- اعتمادالسلطنه، محمدحسن، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۷۱
- ۱۳- اعظام قدسی، حسن، خاطرات من یا روشن شدن خاطرات صد ساله، قم، نشر تبیان، ۱۳۴۲

- ۱۴- امین الدوله، میرزا علیخان، خاطرات سیاسی امین الدوله، به اهتمام حافظ فرمانفرمایان، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۷۰
- ۱۵- اهرابیان صدر، میثم، بی صورتی حجاب و پوشش زنانه در ایران معاصر، تهران، نشر رخداد نو، ۱۳۸۹
- ۱۶- اینوره، م، سفرنامه ایران، ترجمه هاشم رجب زاده، تهران، نشر طهوری، ۱۳۹۰
- ۱۷- بامداد، بدرالملوک، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، تهران، نشر ابن سینا، ۱۳۴۷
- ۱۸- بروگش، هینریش، سفری به دربار صاحبقران، ترجمه محمدحسین کردبچه، تهران، نشر اطلاعات، ۱۳۶۷
- ۱۹- بلوشر، پیرت فون، سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، نشر خوارزمی، ۱۳۶۳
- ۲۰- بنجامین، س.ج.و، سفرنامه بنجامین، ترجمه محمدحسین کردبچه، تهران، نشر جاویدان، ۱۳۶۹
- ۲۱- بهرامی، عبدالله، خاطرات عبدالله بهرامی از آخر سلطنت ناصرالدین شاه تا اول کودتا، تهران، نشر علمی، ۱۳۶۳
- ۲۲- بیت، چارلز ادوارد، سفرنامه خراسان و سیستان، ترجمه قدرت اله روشنی زعفرانلو و مهرداد رهبری، تهران، نشر یزدان، ۱۳۶۵
- ۲۳- پاتینجر، هنری، سفرنامه پاتینجر، ترجمه شاهپور گودرزی، تهران، نشر دهخدا، ۱۳۴۸
- ۲۴- پولاک، یاکوب ادوارد، سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، نشر خوارزمی، ۱۳۶۱
- ۲۵- تاج السلطنه قاجار، خاطرات تاج السلطنه، به اهتمام منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲
- ۲۶- تنکابنی، میرزامحمد، قصص العلماء، تهران، بی نا، ۱۲۹۰ق
- ۲۷- تویوکیجی، یه ناگا، سفرنامه یه ناگا تویوکیجی در ایران و آناتولی، ترجمه هاشم رجب زاده، تهران، نشر طهوری، ۱۳۹۲
- ۲۸- حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۶۴
- ۲۹- خسروپناه، محمدحسین، هدف ها و مبارزه زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا سلطنت

- پهلوی، تهران، نشر پیام امروز، ۱۳۸۱
- ۳۰- خفیه نویس، وقایع اتفاقیه، به اهتمام سعیدی سیرجانی، تهران، نشر نوین، ۱۳۶۲
- ۳۱- خلوتی محلاتی، محمدابراهیم، آداب ناصری، بی جا، بی نا، ۱۳۰۸ ق.
- ۳۲- خورموجی، محمدجعفر، حقایق الاخبار ناصری، به اهتمام حسین خدیوچم، تهران، نشر زوار، ۱۳۴۴
- ۳۳- دالمانی، هانری رنه، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه علی محمد فره وشی، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۳۵
- ۳۴- دروویل، گاسپار، سفرنامه دروویل، ترجمه جواد محیی، تهران، نشر گوتمبرگ، چاپ دوم، ۱۳۴۸
- ۳۵- دلریش، بشری، زن در دوره قاجار، تهران، نشر حوزه هنری، ۱۳۷۵
- ۳۶- دوستخواه، جلیل، اوستا، تهران، نشر مروارید، ۱۳۷۰
- ۳۷- دوکوتزبوه، موریس، مسافرت به ایران، ترجمه محمود هدایت، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۴۸
- ۳۸- دوگوبینو، ژوزف آرتور، سه سال در آسیا، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۳
- ۳۹- دولت آبادی، صدیقه، نامه ها نوشته ها و یادها، به اهتمام مهدخت صنعتی و افسانه نجم آبادی، شیکاگو، ۱۳۷۷
- ۴۰- دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، تهران، نشر عطار و فردوسی، چاپ پنجم، ۱۳۷۱
- ۴۱- دین شاه ایرانی (سلیستر)، اخلاق ایران باستان، نشر انجمن زرتشتیان بمبئی، بی تا.
- ۴۲- دیولافوا، ژان، ایران کلد و آشور یا سفرنامه مادام ژان دیولافوا، ترجمه علی محمد فره وشی، به اهتمام بهرام فره وشی، نشر دانشگاه تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۱
- ۴۳- رایتر، راشنا و شاهرخ شاهرخ، خاطرات ارباب کیخسرو شاهرخ، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، تهران نشر مازیار، ۱۳۸۲
- ۴۴- رایس، کلارا کولیور، زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان، ترجمه اسداله آزاد، تهران، نشر کتابدار، ۱۳۸۳
- ۴۵- رشدیه، شمس الدین، سوانح عمر، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲

- ۴۶- رهنما، آذر، نقش و تحول روانی زن ایرانی طی تاریخ کهنسال ایران، تهران، بی نا، ۱۳۵۲
- ۴۷- زاهد، سعید و بیژن خواجه نوری، جنبش زنان در ایران، شیراز، نشر ملک سلیمان، ۱۳۸۴
- ۴۸- ژوبر، پ.م، مسافرت به ارمنستان و ایران، ترجمه محمود مصاحب، تبریز، نشر چهر، ۱۳۴۷
- ۴۹- سالور، قهرمان میرزا (عین السلطنه)، روزنامه خاطرات عین السلطنه، به اهتمام مسعود میرزا سالور و ایرج افشار، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۷۶
- ۵۰- ساناساریان، الیز، جنبش حقوق زنان در ایران، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۴
- ۵۱- سپهر، عبدالحسین خان، مرآت الوقایع مظفری، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۶
- ۵۲- سدیدالسلطنه، علی خان، سفرنامه سدیدالسلطنه، به اهتمام احمد اقتداری، تهران، نشر بهنشر، ۱۳۶۲
- ۵۳- سرنا، کارلا، آدمها و آیین ها در ایران، ترجمه علی اصغر سیدی، تهران، نشر زوار، ۱۳۶۲
- ۵۴- سیاح محلاتی، محمدعلی، خاطرات حاج سیاح، به اهتمام حمید سیاح، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۵۶
- ۵۵- شفیع، سمیه سادات، تاریخ اجتماعی زنان در عصر قاجار، تهران، نشر ثالث، ۱۴۰۰
- ۵۶- شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، نشر بهزاد، چاپ دوم، ۱۳۸۹
- ۵۷- شوستر، مورگان، اختناق ایران، ترجمه حسن افشار، تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۶
- ۵۸- شهری، جعفر، تهران قدیم، تهران، نشر معین، چاپ سوم، ۱۳۷۱
- ۵۹- شیخ الاسلامی، پری، زنان روزنامه نگار و اندیشمندان ایران، تهران، بی نا، ۱۳۵۱
- ۶۰- شیل، لیدی مری، خاطرات لیدی شیل، ترجمه حسین ابوترابی، تهران، نشر نو، چاپ دوم، ۱۳۶۸
- ۶۱- صدیق الممالک شیبانی، منتخب التواریخ، به اهتمام ایرج افشار، تهران، نشر

- علمی، ۱۳۶۶
- ۶۲- ضیاء پور، جلیل، پوشاک ایل ها و چادر نشینان و روستاییان ایران، تهران، نشر وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۶
- ۶۳- ظل السلطان، مسعود میرزا، خاطرات ظل السلطان، به اهتمام حسین خدیو جم، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۶۸
- ۶۴- ظهیرالدوله، خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به اهتمام ایرج افشار، تهران، نشر زرین، ۱۳۶۷
- ۶۵- عضدالدوله، احمد میرزا، تاریخ عضدی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، نشر بابک، ۲۵۳۵
- ۶۶- عمرانی، شادیار، زنان تأثیرگذار ایران، نشر ایران وایر
- ۶۷- عیسوی، چارلز، تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۲
- ۶۸- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه فردوسی، تهران، نشر هرمس، چاپ سوم، ۱۳۸۶
- ۶۹- فرهی، فریدون، تغییرات بنیادی جامعه ایران در دوره رضاشاه و مقایسه آن با عصر قاجار، تورنتو، مؤلف، اول آگوست ۱۴۰۲/۲۰۲۳
- ۷۰- فریزر، جیمز بیلی، سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی، ترجمه منوچهر امیری، تهران، نشر توس، ۱۳۶۴
- ۷۱- فسایی، حسن میرزا، فارسنامه ناصری، به اهتمام منصور رستگار فسایی، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۶۷
- ۷۲- فلاندن، اوژن، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه حسین نورصادقی، تهران، نشر اشراقی، چاپ سوم، ۲۵۳۶
- ۷۳- فلور، ویلم، تاریخ اجتماعی روابط سکسی در ایران، ترجمه محسن مینو خرد، استکهلم، نشر فردوسی، ۲۰۱۰
- ۷۴- فلور، ویلم، سلامت مردم در ایران قاجار، ترجمه ایرج نبی پور، بوشهر، نشر دانشگاه علوم پزشکی بوشهر، ۱۳۸۷
- ۷۵- فوران، جان، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران نشر رسا، ۱۳۷۷
- ۷۶- فوریه، ژرار، سه سال در ایران، ترجمه عباس اقبال، تهران، نشر علمی، ۱۳۲۶
- ۷۷- قزاییان، مهدی، تاریخچه اخلاق جنسی ایرانیان در دوره قاجار، رساله کارشناسی

- ارشد، ۱۳۸۹
- ۷۸- کاساکوفسکی، و.ا، خاطرات کلنل کاساکوفسکی، ترجمه عباسقلی جلی، تهران، نشر سیمرغ، چاپ دوم، ۲۵۳۵
- ۷۹- کاگه اکی، اوء با، سفرنامه ایران و ورارود، ترجمه هاشم رجب زاده، تهران نشر طهوری، ۱۳۹۳
- ۸۰- کرزن جرج، ایران و قضیه ایران، ترجمه وحید مازندرانی، تهران، نشر بنگاه و ترجمه نشر کتاب، ۱۳۵۰
- ۸۱- کرمانی، میرزاآقاخان، صد خطابه، به اهتمام محمدجعفر محجوب، کالیفرنیا، نشر شرکت کتاب، ۲۰۰۶
- ۸۲- کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۸۴
- ۸۳- کریستنسن، آرتور، وضع ملت و دولت و دربار در شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۸۶
- ۸۴ - کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۶۹
- ۸۵- کوزنتسوا، ن.آ، اوضاع سیاسی و اقتصادی اجتماعی ایران، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، نشر بین الملل، ۱۳۸۵
- ۸۶- مارتین، وندا، دوران قاجار، ترجمه افسانه منفرد، تهران، نشر اختران، ۱۳۹۳
- ۸۷- مخبرالسلطنه هدایت، خاطرات و خطرات، تهران، نشر زوار، ۱۳۸۹
- ۸۸- مراغه ای، زین العابدین، سیاحتنامه ابراهیم بیگ، به اهتمام باقر مؤمنی، تهران، نشر اندیشه، چاپ دوم، ۱۳۵۳
- ۸۹- مزدایور، کتابیون، چند سخن، به اهتمام ویدا نداف، تهران، نشر فروهر، ۱۳۹۱
- ۹۰- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، تهران، نشر هرمس، ۱۳۸۷
- ۹۱- ملک زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، نشر سقراط، بی تا
- ۹۲- ملکم، جان، تاریخ کامل ایران، ترجمه میرزااسماعیل حیرت، به اهتمام قمی نژاد، تهران، نشر افسون، ۱۳۸۰
- ۹۳- منصورنژاد، محمد، مسأله زن، اسلام و فمینیسم، به اهتمام حجت اله محمدشاهی، تهران، نشر برگ زیتون، ۱۳۸۱
- ۹۴- مونس الدوله، خاطرات مونس الدوله ندیمه حرمسرای ناصرالدین شاه، به اهتمام

- سیروس سعدوندیان، تهران نشر زرین، ۱۳۸۰
- ۹۵-مهرین، مهرداد، زن و نقش او، تهران، نشر عطایی، چاپ سوم، ۱۳۴۲
- ۹۶-نجم الملک، عبدالغفار، سفرنامه خوزستان، به اهتمام محمد دبیرسیاقی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵
- ۹۷-نظام السلطنه مافی، حسین قلیخان، خاطرات و اسناد حسین قلیخان نظام السلطنه مافی، به اهتمام منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ دوم، ۱۳۶۲
- ۹۸-نویسندگان، نگاه زنان (مجموعه مقالات)، نشر توسعه، ۱۳۷۷
- ۹۹-نیکیتین، ب، ایرانی که من شناختم، ترجمه همایون فره وشی، تهران، نشر کانون معرفت، ۱۳۲۹
- ۱۰۰-واتسن، رابرت گرائت، تاریخ ایران در دوره قاجار، ترجمه وحید مازندرانی، تهران، نشر سیمرغ، چاپ چهارم، ۲۵۳۶
- ۱۰۱-والشر، ه.ا، در سایه شاه، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران، نشر دانوب آبی، ۱۴۰۱
- ۱۰۲-وامبری، آرمینیوس، سیاحت درویشی دروغین، ترجمه فتحعلی خواجه نوریان، تهران، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰
- ۱۰۳-ویشارد، جان، بیست سال در ایران، ترجمه علی پیرنیا، تهران، نشر نوین، ۱۳۶۳
- ۱۰۴-ویلس، چارلز جیمز، تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، ترجمه سیدعبداله، به اهتمام جمشید دودانگه و مهرداد نیکنام، تهران، نشر زرین، ۱۳۶۳
- ۱۰۵-هاکس، مریت، ایران افسانه و واقعیت، ترجمه محمدحسین نظری نژاد و دیگران، مشهد، نشر آستانقدس، چاپ دوم، ۱۳۷۱
- ۱۰۶-هدایت، مهدی قلیخان، گزارش ایران، به اهتمام محمدعلی صوتی، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۳

107-Afary, Janet, On the Origin of Feminism in Early 20th Century Iran, Journal of Women's History, Vol 1, Number 2, 1989

108-Amanat, Abbas, The Making of the Babi Movement in Iran, 1844-1850 Cornell University, 1989

109-Busse Heribert, History of Persia under Qajar Rule, New

York, 1973

110-Fraser, J.B., Narrative of A Journey into Khorasan in The Years 1821&1822, London, 1825, Dehli, Oxford up, 1984

111-Lambton, A.K.S., Islamic Society in Paris, Oxford, 1954

112-Martin, Vanessa, The Qajar Pact, Bargaining, Protest and The State in 19th Century Persia, London, I.B. Tauris, 2005

113-Vambery. Arminius., His Life and Adventure, London, .Fisher Unwin, 1884

114-Willem Floor, History of Bread in Iran, Washington D.C, Mage Publisher, 2015

.115-Wills, C J, In the Land of Lion and the Sun, London, ۱۸۸۳

ب - مقاله ها

۱۱۶- آبادیان، حسین و زهره صفری، مطالبات اجتماعی و فرهنگی زنان در دوره مشروطه تا سلطنت رضاشاه، جستارهای تاریخی، سال پنجم، شماره دوم، ۱۳۹۳
۱۱۷ - اروجی، فاطمه، زن در اندیشه میرزافتحعلی آخوندزاده، ایران نامگ، سال یکم، شماره یک، ۱۳۹۵

۱۱۸ - امیدی پور، زهره و دیگران، تحلیل رویکرد متجددانه ی زنان در دوره مشروطیت، تهران، تاریخ اسلام و ایران، شماره پیاپی ۱۱۰، ۱۳۹۲
۱۱۹- ایران وایر، اتحادیه غیبی نسوان آغازگر ورود زنان به سیاست، ۱۳۹۶
۱۲۰- پورحسن دارابی، جلیل، رویکرد انتقادی روزنامه اختر به وضعیت زنان جامعه ایران در عصر ناصری، مجله پژوهش های تاریخی، شماره یازده، ۱۳۹۱
۱۲۱- ترابی فارسانی، سهیلا، تکاپوی زنان عصر قاجار، فصلنامه تاریخ اسلام و ایران، سال ۱۹، شماره دو، ۱۳۸۸

۱۲۲- ترابی فارسانی، سهیلا، زن و تحول گفتمان از خلال نشریه های زنان، فصلنامه تاریخ اسلام و ایران، شماره پیاپی صد و بیست، ۱۳۹۵
۱۲۳- ترابی فارسانی، سهیلا، اسنادی از مدارس دختران از مشروطه تا پهلوی،

- تهران، نشر سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۸
- ۱۲۴- حکیمی فر، خلیل و دیگران، بررسی تطبیقی آموزه پیمان و میثاق در دین زرتشت و یهود، الهیات تطبیقی، سال نهم، شماره بیست، ۱۳۹۷
- ۱۲۵- دشتکی نیا، فرهاد، ملانصرالدین و مسئله زنان، تاریخ نامه ایران بعد از اسلام، سال ششم، شماره دوازده، ۱۳۹۵
- ۱۲۶- دشتکی نیا، فرهاد، بحران معیشت و انقلاب مشروطیت، جامعه شناسی تاریخی، دوره ۱۲، شماره دو، ۱۳۹۹
- ۱۲۷- سلماسی زاده، محمد و مجید رضاداد عموزین الدینی، تکاپوی زنان تبریز در قحطی های نان عصر مظفری، تاریخ نامه ایران بعد از اسلام، سال ۱۳، شماره سی و یک، ۱۴۰۱
- ۱۲۸- صالحی، هاجر و دیگران، ریخت شناسی شورش های نان در عصر مظفری، تاریخ و تمدن اسلامی، سال ۱۵، شماره سی، ۱۳۹۸
- ۱۲۹- عباسی، محمد و دیگران، بررسی و تبیین عوامل مؤثر در شیوع قحطی و بحران نان در عصر مظفری، تاریخ اسلام و ایران، سال ۲۹، شماره پیاپی صد و سی و دو، ۱۳۹۸
- ۱۳۰- کرمعلی، اکرم و دیگران، گونه شناسی اعتراض های زنان در عصر ناصری، تاریخ ایران، دور ۱۵، شماره یک، ۱۴۰۱
- ۱۳۱- کرونین، استفانی، نان و عدالت در ایران روزگار قاجار، ترجمه علیرضا صوفی و فرشید نوروزی، پژوهش در تاریخ، سال دهم، شماره بیست و نه، ۱۳۹۹
- ۱۳۲- ناطق، هما، نگاهی به برخی نوشته ها و مبارزات زنان در دوره مشروطیت، کتاب جمعه، شماره سی، ۱۳۵۸
- ۱۳۳- نایبیان، جلیل و جواد علی پور سیلاب، مدارس زرتشتیان در دوره قاجار، جستارهای تاریخی، سال سوم، شماره اول، ۱۳۹۱
- ۱۳۴- وطن دوست، غلامرضا و دیگران، زن ایرانی در نشریات مشروطه، نشر مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۵
- ۱۳۵- یزدانی، سهراب، اعتراض های شهری در عصر مظفری، همایش سده سالگرد انقلاب مشروطیت، ۱۳۸۵

ج - مطبوعات

- ۱۳۶- روزنامه اختر، شماره بیست و هشت، ۱۳۰۳ق.
- ۱۳۷- روزنامه اختر، شماره بیست و نه، ۱۳۰۳ق.
- ۱۳۸- روزنامه اختر، سال دوم، شماره سی و شش
- ۱۳۹- روزنامه اختر، سال پنجم، شماره سی
- ۱۴۰- روزنامه اختر، سال هجدهم، شماره یازده
- ۱۴۱- روزنامه اختر، سال بیست و دو، شماره یک
- ۱۴۲- روزنامه اختر، سال بیست و دو، شماره سه
- ۱۴۳- روزنامه ایران نو، ۱۷ آذر ۱۲۸۸ خورشیدی
- ۱۴۴- روزنامه ایران نو، سال یکم، شماره پنجاه و چهار، ۱۳۲۲ق.
- ۱۴۵- روزنامه پرورش، سال یکم، شماره نه
- ۱۴۶- روزنامه پرورش، سال یکم، شماره یازده
- ۱۴۷- روزنامه تمدن، سال اول، شماره پانزده، ۱۳۲۵ق.
- ۱۴۸- روزنامه زبان زنان، بیست شوال ۱۳۳۷ق
- ۱۴۹- روزنامه زبان زنان، شماره هفت، ۱۲۹۸ خورشیدی
- ۱۵۰- روزنامه زبان زنان، شماره یازده، ۱۲۹۸ خورشیدی
- ۱۵۱- روزنامه زبان زنان، سال یکم، شماره نه، ۱۳۳۸ق
- ۱۵۲- روزنامه زبان زنان، سال دوم، شماره هفت، ۱۳۳۸ق
- ۱۵۳- روزنامه شرق، شماره هشتاد و پنج، ۱۳۲۸ق
- ۱۵۴- روزنامه شکوفه، شماره سیزده، ۱۳۳۱ق
- ۱۵۵- روزنامه شکوفه، ۱۲۹۲ خورشیدی
- ۱۵۶- روزنامه شکوفه، سال سوم، شماره هجده، ۱۳۳۳ق
- ۱۵۷- روزنامه شکوفه، سال سوم، شماره بیست و یک، ۱۳۳۴ق
- ۱۵۸- روزنامه مجلس، سال اول، شماره شش، ۱۳۲۴ق
- ۱۵۹- روزنامه نامه بانوان، ۱۲۹۹ خورشیدی
- ۱۶۰- روزنامه نامه پارسی، سال یکم، شماره یازده، ۱۳۳۵ق
- ۱۶۱- مجله جمعیت نسوان وطن خواه ایران، ۱۳۰۲ خورشیدی

- ۱۶۲- مجله جمعیت نسوان وطن خواه ایران، سال یکم، شماره دو، ۱۳۰۲
- ۱۶۳- مجله جهان زنان، ۱۲۹۹ خورشیدی
- ۱۶۴- مجله حُبَل المتین، سال سی و سه، شماره نُه، ۱۳۴۳ق
- ۱۶۵- مجله حُبَل المتین، سال سی و سه، شماره بیست و یک، ۱۳۴۳ق
- ۱۶۶- مجله حُبَل المتین، سال سی و سه، شماره بیست و نُه، ۱۳۴۴ق
- ۱۶۷- مجله دانش، بیست و سه شهریور ۱۲۸۹ خورشیدی
- ۱۶۸- مجله عالم نسوان، ۱۲۹۹ خورشیدی
- ۱۶۹- مجله عالم نسوان، سال یکم، شماره دو، ۱۳۳۹ق.
- ۱۷۰- مجله ملا نصرالدین، ۱۳۱۰ - ۱۲۸۵ خورشیدی
- ۱۷۱- مجله ندای وطن، شماره هفتاد، ۱۲۸۶ق.

WOMEN'S LIVES AND STRUGGLES FOR FREEDOM IN THE QAJAR ERA

FERIDOON FARRAHI
MASTER'S DEGREE IN IRAN HISTORY

قاجارها محبوبیتی در میان مردم نداشته و هیچ گاه از سوی ایرانیان پذیرفته نشده بودند. اما این هوشیاری را داشتند که به نقطه ضعف خود پی برده و برای حفظ خود با اسلام مآبی و پشتیبانی از روحانیون شیعه، مردم را ساکت نگه دارند. قشر روحانی شیعه نیز با فرصت طلبی از این موقعیت سود برده و نه تنها رقبای مذهبی از فرقه های دیگر شیعه را با ارباب و کشتار در معرض نابودی قرار داد بلکه جایگاه و پایگاه خود را در دستگاه سلطنت قاجارها و در میان مردم تحکیم بخشید.

به روشنی، رفتار روحانیون با زنان در عهد قاجار نشانگر مکنونات فکری و عقیدتی آنان در مورد زنان در جامعه اسلامی است. از این رو، مطالعه سیه روزی زنان مظلوم ایران در چارچوب قواعد اسلامی در این دوره ما را با غایت فکری و نگرش این قشر نسبت به زنان در حال حاضر نیز آشنا می نماید.

انتشارات سرای بامداد

